

مباحث صرفیه

مقدمه

جایگاه علم تصریف در میان علوم عربیه

اقسام اشتقاق

واضع و مؤسس علم تصریف

تدوین علم صرف

تصریف در لغت و اصطلاح

فرق بین صرف و تصریف

تعریف علم تصریف از دیدگاه علماء ادب

تعریف علم تصریف از دیدگاه صاحب نظران

موضوع علم تصریف

فائده و غایت علم تصریف

مصدر:

علامت مصدر:

انواع مصدر:

فرق بین مصدر و اسم مصدر

انواع و اقسام فعل

۳- مضاعف:

انواع فعل ثلاثی مجرد صحیح

نوع اوّل از ثلاثی مجرد صحیح

صیغه سازی مفردات فعل ماضی به طور اجتماعی

ابواب اصول و فروع

ساختن مفردات فعل مضارع بطور اجتماعی

اسم فاعل:

جمع تکسیر مذکر اسم فاعل

اوزان جمع قلّت

اوزان جمع كثر

سه مؤنث اسم فاعل

فرق بين صفت مشبّهه و اسم فاعل

اوزان صفت مشبّهه

اسم زمان و مكان

اوزان اسم آلت

افعل التفضيل

اوزان صيغه مبالغه

افعل تعجب

امر غایب

قاعده در التقاء ساکنین

ساختن اجتماعی با نون تأکید خفیفه

امر حاضر

فعل نهی از باب ضَرَبَ

فعل جحد از باب ضَرَبَ

فعل نفی باب ضَرَبَ

فعل استفهام

فعل مجهول باب ضَرَبَ

نوع دوم از افعال ثلاثی مجرد (نَصَرَ)

نوع سوم از افعال ثلاثی مجرد (عَلِمَ)؛

نوع چهارم از افعال ثلاثی مجرد (مَنَعَ)؛

نوع پنجم از افعال ثلاثی مجرد (حَسَبَ)

نوع ششم از افعال ثلاثی مجرد (شَرُفَ)

نوع اوّل از مثال واوی

نوع دوم از مثال واوی

نوع سوم از مثال واوی

نوع چهارم از مثال واوی

نوع پنجم از مثال واوی

انواع مثال یائی:

نوع دوم از مثال یائی

نوع سوم از مثال یائی

نوع اول از انواع مضاعف:

نوع دوم از انواع ثلاثی مضاعف

نوع سوم از انواع ثلاثی مضاعف

صیغه مبالغه:

نوع اول از انواع اجوف واوی

نوع دوم از انواع اجوف واوی

نوع اول از اجوف یائی

نوع دوم از انواع اجوف یائی

نوع اول از انواع ناقص یائی

نوع دوم از انواع ناقص یائی

نوع سوم از انواع ناقص یائی

ناقص واوی ثلاثی مجرد

نوع دوم از انواع ناقص واوی

نوع سوم از انواع ناقص واوی

نوع اول از انواع لفیف مفروق ثلاثی مجرد:

نوع دوم از انواع، لفیف مفروق

نوع سوم از انواع لفیف مفروق

فعل ثلاثی لفیف مقرون.

نوع دوم از انواع لفیف مقرون.

نوع اول از مهموز الفاء صحیح :

نوع دوم از انواع مهموز الفاء:

نوع سوم از انواع مهموز الفاء

نوع چهارم از انواع مهموز الفاء

نوع پنجم از انواع مهموز الفاء

مهموز الفاء مضاعف :

مهموز الفاء اجوف

مهموز الفاء ناقص

مهموز الفاء لفيف مقرون

مهموز العين

مهموز العين مثال

مهموز العين لفيف مفروق

مهموز اللام

مهموز اللام اجوف يائي

قسم اول از اقسام ده بابی ثلاثی مزید فيه

قسم دوم از انواع باب افعال باب مهموز است.

قسم سوم از انواع باب افعال باب مضاعف است.

باب چهارم از انواع باب افعال باب مثال است.

قسم پنجم از انواع باب افعال باب اجوف است

قسم پنجم از انواع باب افعال اجوف یائی است

قسم ششم از انواع باب افعال ناقص واوی است

قسم ششم از انواع باب افعال ناقص یائی است.

قسم هفتم از انواع باب افعال لفیف است

قسم هفتم از انواع باب افعال لفیف مقرون است.

انواع باب تفعیل

قسم دوم از انواع باب تفعیل

قسم سوم از انواع باب تفعیل.

قسم چهارم از انواع باب تفعیل

قسم پنجم از انواع باب تفعیل

قسم پنجم از انواع باب تفعیل اجوف یائی است

قسم ششم از انواع باب تفعیل ناقص است

ناقص واوی از باب تفعیل

قسم هفتم از انواع باب تفعیل

لفیف مقرون از باب تفعیل

قسم اول از انواع باب مفاعله

قسم دوم از انواع باب مفاعله

باب چهارم از ابواب ثلاثی مزید فیه. (انفعال)

باب پنجم از ابواب ثلاثی مجرد باب افتعال است.

نوع اول از انواع باب افتعال

باب ششم از ابواب ثلاثی مزید فیه باب تفاعل است

قسم اول از انواع باب تفاعل باب صحیح است

باب دوم از انواع باب تفاعل باب مهموز است

باب سوم از انواع باب تفاعل باب مثال است

باب چهارم از انواع باب تفاعل باب مضاعف است

باب پنجم از انواع باب تفاعل باب اجوف است

باب ششم از انواع باب تفاعل باب ناقص است

باب هفتم از انواع باب تفاعل باب لفیف است

باب هفتم از ابواب ثلاثی مزید فیه باب تَفَعَّل است

باب هشتم از ده بابی ثلاثی مزید فیه

باب نهم از افعال ده بابی ثلاثی مزید فیه

باب دهم از ابواب ده بابی ثلاثی مزید فیه

رباعی مجرد و رباعی مزید فیه

باب دوم از ابواب رباعی مزید فیه (افْعَلَال)

باب سوم از ابواب رباعی مزید فیه (افْعَال)

فصل: مُلَحَقَات فعل رباعی مزید فیه

باب اول از ملحقات باب افْعَلَال

باب دوم از ملحقات باب افْعَلَال (باب افْعَلَالِ است)

باب سوم از ملحقات باب رباعی باب افْعَوَال است

باب چهارم از ملحقات رباعی مزید فیه باب افْعِيعَال است

اقسام الهمزة:

انواع و احکام باب ابدال

اقسام نوع اول:

قسم دوم از اقسام ابدال در باب افتعال

قسم سوم از اقسام ابدال در باب افتعال

قسم چهارم از اقسام ابدال در باب افتعال

قسم پنجم از اقسام ابدال در باب افتعال

نوع دوم از انواع ابدال باب افتعال

قسم اول از نوع دوم

قسم دوم از نوع دوم

قسم سوم از نوع دوم

نوع سوم از انواع ابدال در باب افتعال

نوع چهارم از اقسام ابدال در باب افتعال

مطلب دوم در ابدال باب تفعّل است

مطلب سوم در ابدال باب تفاعل است

«المباحث الصرفيّة»

مقدمه

▲ مقدمه

جایگاه و ارزش ادبیات عرب در علوم اسلامی

- ۱- «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ: الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالنَّحْوُ لِلْسَانَ وَالنُّجُومُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ» ([۲])
- ۲- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ قَالَ تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي كَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ» ([۳])
- ۳- شاعر عرب در ستایش از ادب گوید:
«مَنْ كَانَ مُفْتَخِرًا بِالْمَالِ وَالنَّسَبِ فَإِنَّمَا فَخْرُنَا بِالْعِلْمِ وَالْأَدَبِ
لَا خَيْرَ فِي رَجُلٍ حُرٍّ بِلَا أَدَبٍ لَا، لَا، وَإِنْ كَانَ مَنَسُوبًا إِلَى الْعَرَبِ» ([۴])
- ۴- «و قَالَ الْأَصْمَعِيُّ (- ۲۱۶هـ)، قَالَ لِي أَعْرَابِي (بادیه نشین): مَا حَرَفْتُكَ؟ قُلْتُ: الْأَدَبُ، قَالَ: نَعَمْ الشَّيْءُ، فَعَلَيْكَ بِهِ فَإِنَّهُ يُنْزَلُ الْمَمْلُوكَ فِي حَدِّ الْمُلُوكِ» ([۵])
- ۵- ارسطو (معلم اول و شاگرد افلاطون) : لیت شعری : «أَيُّ شَيْءٍ فَاتَتْ مَنْ أَدْرَكَ الْأَدَبَ وَ أَيُّ شَيْءٍ أَدْرَكَ مَنْ فَاتَتْهُ الْأَدَبُ» ([۶])؛ کسی که ادب دارد چه ندارد؟ و کسی که ادب ندارد چه دارد؟
- ۶- ثعالبی (ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری - ۴۲۹هـ) : إِنْ مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحَبَّ رَسُولَهُ الْمُصْطَفَى وَ مَنْ أَحَبَّ الرَّسُولَ أَحَبَّ الْعَرَبَ وَ مَنْ أَحَبَّ الْعَرَبَ أَحَبَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ الَّتِي نُزِلَ بِهِ أَفْضَلُ الْكُتُبِ عَلَى أَفْضَلِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ وَ مَنْ أَحَبَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ عَنِ بَهَا وَ ثَابَرَ عَلَيْهَا وَ صَرَفَ هَمَّهُ عَلَيْهَا» ([۷])
- ۷- و ذکر أبو حیان فی «کتاب محاضرات العلماء: حَدَّثَنَا الْقَاضِي أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ بَشْرِ قَالَ: كَانَ الْفَرَاءُ يَوْمًا عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، فَتَذَكَّرَا فِي الْفِقْهِ وَ النَّحْوِ، فَفَضَّلَ الْفَرَاءُ النَّحْوَ عَلَى الْفِقْهِ، وَ فَضَّلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْفِقْهُ عَلَى النَّحْوِ، حَتَّى قَالَ الْفَرَاءُ: قُلَّ رَجُلٌ أَنْعَمَ النَّظَرَ فِي الْعَرَبِيَّةِ وَ أَرَادَ عِلْمًا غَيْرَهُ إِلَّا سَهَّلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: يَا أَبَا زَكْرِيَّا قَدْ أَنْعَمْتَ النَّظَرَ فِي الْعَرَبِيَّةِ وَ أَسْأَلُكَ عَنْ بَابٍ مِنَ الْفِقْهِ، فَقَالَ: هَاتِ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ تَعَالَى، فَقَالَ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ صَلَّى فَسَهَا فِي صَلَاتِهِ، وَ سَجَدَ سَجْدَتِي السَّهْوِ فَسَهًا فِيهِمَا؟ فَتَفَكَّرَ الْفَرَاءُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: لَا شَيْءَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّ التَّصْغِيرَ عِنْدَنَا لَيْسَ لَهُ تَصْغِيرٌ، وَ إِنَّمَا سَجَدَتَا السَّهْوِ تَمَامَ الصَّلَاةِ وَ لَيْسَ لِلتَّمَامِ تَمَامٌ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: مَا ظَنَنْتُ أَنْ آدَمِيًّا يَلِدُ مِثْلَكَ.
- ۸- مرحوم آیه الله وحید بهبهانی (محمد باقر وحید بهبهانی ۱۱۱۸-۱۲۰۵ هـ): در رابطه با شرایط اجتهاد می فرماید: مجتهدی که لغت را به خوبی شناسد چه بسا خود گمراه می شود و دیگران را نیز به بیراهه می برد. و اشتباه او مثل اشتباه دیگران نیست زیرا اشتباه آنان ضرری بر دیگران ندارد و ما این شرط را (اطلاع بر علوم ادبی) در رساله اجتهاد خود به صورت مبسوط بررسی و اثبات کرده ایم. ([۸])
- ۹- علامه سید محسن امین جبل عاملی (۱۲۸۴-۱۳۷۱ هـ) مؤلف اعیان الشیعه در مقاله ای تحت عنوان اصلاح المدارس الدینیة به بحث در مورد ادبیات علوم عرب پرداخته اند. خلاصه ای فرمایش ایشان این است:

شرافت علم در گرو شرافت معلوم و اهداف و فوائد مترتب بر آن است از این رو برترین دانش‌ها، «معرفة الله» یعنی علم توحید است، زیرا معلوم آن برترین معلومات و مقصد آن بالاترین مقاصد است. پس از آن علم فقه است که وسیله شناخت احکام و تمایز حلال از حرام و معرفت احادیث نبی اکرم و اهل بیت گرامی اوست، که مدار تفقه در دین همین روایات است.

همانطور که علم فقه را علو مرتبه ای و فضیلت رتبه ای است؛ مقدمات آن مانند اصول، درایه، رجال، تفسیر، نحو، صرف، لغت و جز آن نیز به تبع علم فقه دارای رتبه و منزلتی است.

و در قسمتی از این مقاله می فرماید: بیشتر عالمان محقق سنی و شیعه در گذشته عجم بوده‌اند و آنان علوم عربی را عمیقاً می‌آموخته‌اند، چنانکه آثار و تألیفاتشان شاهد این سخن است. بنابراین درمی‌یابیم که این کوتاهی در دوران اخیر روی داده است. ایشان چند نمونه از موارد اشتباه ناشی از عدم آگاهی از ادبیات عرب را ذکر فرموده‌اند:

الف) درباره مرحوم شیخ انصاری ث فرموده‌اند: شیخ مرتضی انصاری ث که پیش‌تاز علماء و فاتح باب تحقیق برای نسل پس از خود و مبتکر تحقیقات فراوان و فواید بسیار در علم اصول است، گفته می‌شود که شدیداً بر شناخت ادبیات تکیه می‌کرد به گونه‌ای که بر خواندن الفیه ابن مالک مداومت داشت تا آنجا که به عنوان مبالغه گفته‌اند: وی الفیه ابن مالک را در تعقیبات نماز می‌خواند. مع ذلک چون بهره کافی از نحوه استعمالات عرب نداشت در تفسیر حدیث «الناس فی سعة ما لا یعلمون» فرموده است: از جمله احتمالات آن است که ما مصدریه ظرفیه باشد. [۹] وسعة با تنوین و غیر مضاف یعنی «الناس فی سعة ماداموا لا یعلمون» با اینکه فرد آشنا به قواعد عرب شکی در اشتباه بودن این استعمال ندارد. زیرا اگر مقصود چنین بود باید گفته شود «الناس فی سعة ما لم یعلموا». این نظر مرحوم وحید بهبهانی ث در چاپ سنگی فرائد الاصول بوده که در صفحه ۳۴۳ ذکر شده و در چاپ‌های بعدی با کلمه لم ذکر شده است.

ب) نیز گویند شخصی در این عبارت:

«و یستحب الحج فی کل عام لاهل الجدة» گمان کرده «جده» همان شهر معروف حجاز در ساحل دریای سرخ است و متحیر مانده که این حکم چه اختصاصی به اهالی این شهر دارد؟ سپس یکی از حاضران اشتباه وی را این گونه تذکر داده است: جده به کسر جیم و فتح دال به معنای ثروتمندی است. منشأ اشتباه او عدم شناخت کافی از ادبیات بوده و نمی‌دانسته که الف و لام بر اعلام مرتجل داخل نمی‌شود. [۱۰]

ج) نقل شده یکی از طلاب در این عبارت «ان فی المسئلة اقوالاً أسدّها کذا» گمان کرده «اسدها» به تخفیف دال و به معنای شیر درنده است؛ دیگری به عنوان توجیه حرف وی گفته: این کلام چون قول قوی است گویا به منزله شیر اقوال است، با اینکه اسد به تشدید دال و از ریشه (سداد) است. (قول محکم و قوی)

د) برخی برای فهم معنای کلمات به کتاب‌های لغت مراجعه می‌کنند، ولی باز به اشتباه می‌افتند. مثلاً در یکی از کتاب‌های فقهی در باب «أطعمه و اشربة» آمده است: فلان نوشیدنی و «یتخذ من الذرة» شخصی در حاشیه از قاموس نقل کرده که «الذرة: النملة الصغيرة» و ذرت را ذره پنداشته است.

هـ) دیگری پس از برخورد با این عبارت شهید ثانی در منیه المرید در آداب شاگرد با استاد در امر ۱۹ «ان لایستند بحضرة الشیخ الی حائط ام مخدة او درابزین» [۱۱] و نحو ذلک» معنای درابزین را نفهمیده و در حاشیه نوشته است: به کتب لغت و غیره مراجعه کردم و اثری از آن نیافتم. [۱۲]

۱۰- شهید مطهری ث می فرماید:

«زبان عربی زبان یک قوم نیست، زبان اسلام است. اگر قرآن نبود این زبان اصلاً وجود نداشت. از اهم وظایف ما این است که این زبان را حفظ کنیم.» [۱۳]

نظر به اهمیت علوم عربیه از جمله علم صرف، شناخت کلمات و معانی الفاظ عربی و درست تلفظ کردن آن در راستای وظیفه روحانیت که همان وظیفه پیامبران الهی است - یزگیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة - نقش اساسی دارد.

دو منبع مهم معارف ما قرآن و روایات معصومین ث است، و هر دو به زبان عربی بیان شده است. و بهره‌برداری از آن نیاز به شناخت علوم عربیه مانند لغت، صرف و نحو دارد؛ و در کتب اصول این علوم از مقدمات اجتهاد ذکر شده، که فقیه در استنباط احکام فرعی از کتاب و سنت نیازمند به آگاهی در این علوم است. به برکت وجود امام راحل (ره) فضای باز مسائل علمی در حوزه‌های علمیه فراهم شده است و همچنین تأکید مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای (حفظه الله) در نظم و انضباط حوزه‌ها و توسعه فرهنگ اسلامی، و عشق و اشتیاق جوانان به فراگیری علوم حوزوی - مخصوصاً جوانان پر تلاش کشورمان افغانستان - ما را بر آن داشت که در این زمینه قدمی هر چند کوتاه برداشته باشیم.

و مطالب جامع و قابل فهم برای همه در رشته صرف به سبک نوینی که مشتمل بر اعلال و صیغه سازی و قواعد کلی باشد، کمتر به صورت کتاب تدوین شده؛ و به صورت سینه به سینه از گذشتگان به نسل‌های بعدی منتقل شده است، حقیر با مطالعه کتب اساتید فن و ائمه ادبیات عرب، و آشنایی با روش‌های متداول بعضی اساتید معاصر و گذشتگان در صدد بر آمدن کتابی در اختیار علاقمندان و دانش پژوهان قرار دهم که شاید گوشه‌ای از نیازهای علمی طلاب محترم برآورده شود.

در پایان از باب: من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق. برخود لازم می‌دانم از دو نفر از اساتید بزرگوارم در علم صرف تشکر و قدر دانی کنم:

۱- جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج محمد حسین نوری (سنگتخت) که در دوران نوجوانی در نجف

اشرف از محضر ایشان استفاده کرده‌ام.

۲- جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ اسماعیل عالمی یکه‌ولنگی (دام عزهما الشریف) در ایامی که به درس خارج اشتغال داشتم و سطوح را تدریس می‌کردم حدود یکسال از درس ایشان بهره بردم. محتوای کتاب حاضر نتیجه‌ای تدریس این دو استاد گرامی و مطالبی که از منابع معتبر جمع آوری کرده‌ام می‌باشد. جا دارد در اینجا صمیمانه از همکاری برادر خیر و متدین آقای: محمد امین نوری که بخشی از هزینه چاپ این اثر را به عهده گرفتند سپاسگزاری نمایم و توفیقات مزید از خداوند کریم برایشان آرزومندم. در پایان از خوانندگان محترم تقاضا دارم که اینجانب را در حیات و ممات از دعای خیر فراموش نفرمایند.

«و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب»

محمد باقر ابن الحاج ناظر حسین الفاضلی - البهسودی

الکوه بیرونی حوزه علمیه قم - ۱۳۸۷/۳/۲۲

[۱]. سوره یوسف، آیه: ۲. [۲]. سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۱۷. [۳]. همان ج ۶، ص ۱۹۲. [۴]. معجم الادبا، ج ۱، ص ۷۲. [۵]. همان، ص ۷۷. [۶]. همان، ص ۷۷. [۷]. مقدمه سر الادب فی مجاری کلام العرب. [۸]. کتاب وحید بهبهانی، ص ۱۴۶- به نقل از پیام حوزه، شماره ۴، ص ۸۴. [۹]. فوائد الاصول، ج ۲، ص ۴۱، چاپ مجمع الفکر الاسلامی. [۱۰]. جده محل دفن حوا است و فعلاً علم شده برای شهری. [۱۱]. نرده چوبی یا آهنی که جلو ایوان یا اطاق درست کنند و تکیه گاه تخت. [۱۲]. پیام حوزه، شماره ۲، به نقل از اصلاح المدارس الدینیة. [۱۳]. حماسه حسینی، ج ۲، ص ۸۰.

جایگاه علم تصریف در میان علوم عربیه

▲ جایگاه علم تصریف در میان علوم عربیه

علوم عربیه دوازده علم است:

۱- علم لغت؛ ۲- علم تصریف؛ ۳- علم اشتقاق؛ ۴- علم نحو؛ ۵- علم معانی؛ ۶- علم بیان؛ ۷- علم عروض؛ ۸- علم قافیة؛ ۹- علم الخط؛ ۱۰- علم انشاء الرسائل و الخطب؛ ۱۲- علم المحاضرات؛

علم بدیع چون از ملحقات علم معانی و بیان است لذا او را علم مستقل حساب نکرده اند. از جمله مسائل مورد اختلاف اهل ادب این است که آیا علم تصریف داخل در علم نحو است و یا علم مستقل و جداست؟

متقدمین از نحّات علم تصریف را در علم نحو داخل می‌دانند و نحو را طوری تعریف می‌کنند که شامل تصریف هم می‌شود، از جمله سیبویه (۱۴۸-۱۸۰) و نجم الاثمه رضی متوفی (۶۸۴ یا ۶۸۶) تصریف را در نحو داخل می‌دانند. مرحوم رضی فرموده‌اند: و اعلم انّ التصریف جزءٌ من اجزاء النحو بلا خلافٍ من اهل الصنّاعة. [۱]

اکثر علماء ادب صرف را علم جداگانه و در مقابل نحو می‌دانند برای اینکه غرض و موضوع در هر دو علم مختلف است، چه اختلاف علوم به اختلاف موضوع باشد، یا اغراض این دو علم اختلاف پیدا می‌کنند و از هم متمایز می‌شوند، چنانچه ابن جنی (۳۰۰-۳۹۲ هـ) در فرق بین تصریف و نحو در کتاب المنصف که شرح تصریف مازنی است فرموده‌اند: التصریف انما هو لمعرفة انفس الکلم الثابتة و النحو انما هو لمعرفة احوالها المتقلّبة. تصریف برای شناخت ذات کلمه است که ثابت است و نحو برای شناخت احوال کلم است که در حال تغییر و تحوّل است، و معرفت ذات شیئی مقدم بر معرفت احوال و عوارض شیئی است لذا معرفت نحو متوقف بر شناخت صرف است، ولی از آنجایی که بحث علم تصریف دشوار و پیچیده است باید اول نحو را خواند تا ذهن آماده شود برای درک علم صرف، چنانچه اکثر ادباء صرف را در آخر علم نحو ذکر می‌کنند مانند سیبویه (۱۴۸-۱۸۰ هـ) در الکتاب و سکاکی (۵۵۴-۶۲۶ هـ) در مفتاح العلوم و ابن مالک (۶۰۰-۶۷۲ هـ) در الفیه.

مورد دوم از مسائل اختلافی اهل ادب مسئله داخل بودن علم اشتقاق در علم تصریف است. سکاکی وابن حاجب (۵۷۰-۶۴۶ هـ) این دو تا را یکی می‌دانند، ابن حاجب تصریف را به گونه‌ای تعریف کرده که شامل علم اشتقاق هم می‌شود: التصریف علم باصول تعرف بها احوال ابنيّة الکلم التي ليست باعراب. [۲] شبهه‌ای نیست که اشتقاق داخل در تعریف تصریف است و این تعریف بر اشتقاق هم صادق است.

ولی اکثر ادباء مانند ابن جنی (۳۰۰-۳۹۲ هـ) و چلبی [۳] و سید شریف جرجانی (-۸۱۶ هـ) در حاشیه مطالع و غیره فرق گذاشتند بین اشتقاق و تصریف که در تصریف از صور و هیئات کلمات بحث می‌شود ولی در اشتقاق از احوال ماده کلمات و انتساب بعضی کلمات به بعضی دیگر اصالةً و بالواسطةً بحث می‌شود. اشتقاق را تعریف کرده‌اند: نَزَعُ لَفْظٍ مِنْ آخِرِ بَشْرَطٍ مُنَا سَبْتَهُمَا َ معنی و ترکیباً و مُغَايِرَتَهُمَا فِي الصَّيْغَةِ. [۴]

[۱]. شرح الرضی للشافیه. [۲]. الشافیه. [۳]. صاحب کشف الظنون. [۴]. التعریفات.

اقسام اشتقاق

▲ اقسام اشتقاق

- ۱- الاشتقاق الصغير: هو ان يكون بين اللفظين تناسبٌ في الحروف و المعنى و الترتيب و المخرج نحو ضَرَبَ من الضرب.
 - ۲- الاشتقاق الكبير: هو ان يكون بين اللفظين تناسبٌ في اللفظ و المعنى و المخرج دون الترتيب نحو جَبَدَ من الجذب.
 - ۳- الاشتقاق الاكبر: هو ان يكون بين اللفظين تناسب في المخرج نحو نَعَقَ من النهق. [۱] (صدای کلاغ و صدای الاغ)
- [۱]. التعريفات.

واضع و مؤسس علم تصريف

▲ واضع و مؤسس علم تصريف

ابو مسلم معاذ الهراء
جلال الدين سيوطي در المزهري [۱] در مورد او مي گويد: معاذ بن مسلم هراء نحوي مشهور و اول کسی است که علم تصريف را وضع کرده است، معاذ شيعه و در سال ۱۸۷ و يا ۱۹۰ در بغداد در گذشت و یکی از معمرين بود که حدود ۱۵۰ سال زندگي کرد.

ابن نجار در تاريخ بغداد در حق او گوید: کان می اعيان النحات، اخذ عنه ابوالحسن الكسائي و غيره، و صنف كتابا في النحو، و روى الحديث عن جعفر الصادق و الى ان قال و كان يبيع الثياب الهرويه، فلذلك قيل له الهراء. ابن خلكان نظرش در مورد معاذ هراء اين است: ابو مسلم معاذ بن مسلم الهراء النحوي الكوفي، من موالى محمد بن كعب القرطبي، قرأ عليه الكسائي، و لم يظهر له شيء من التصانيف، و كان يتشيع و له شعر كشعر النحاه، و

كان في عصره مشهورا بالعمر الطويل، ثم نقل حكاية عن الكميت مع معاذ تدل على تشييع معاذ و مواخاته للكميت، ، و قد عدّ الشيخ مفيد (٣٣٦-٤١٣) محمد بن محمد بن المعلم شيخ الامامية في كتابه الارشاد معاذ الهراء من شيوخ اصحاب ابي عبدالله الصادق و و خاصته و بطانته وثقاته.

نجاشي

مرحوم نجاشي بعد از اينكه معاذ را توثيق کرده سخنان امام صادق را با معاذ اينگونه نقل کرده: عن الحسين بن معاذ عن ابيه معاذ بن مسلم النحوي عن ابي عبدالله الصادق و، قال: قال بلغني انك تقعد في الجامع فتفتي الناس؟ قال معاذ قلت نعم و قد اردت ان اسئلك قبل ان اخرج، اني اقعد في الجامع، فيجئ الرجل فيسئلني عن الشيء فاذا عرفته بالخلاف لكم اخبرته بما يقولون، و يجئ الرجل اعرفه بمحبتكم و مودتكم، و يجئ الرجل لا اعرفه و لا ادري من هو، فاقول جاء عن فلان كذا و جاء عن فلان كذا فادخل قولكم فيما بين ذلك، فقال اصنع كذا فاني اصنع كذا. ([٢])

[١]. المزهري، ج ٢، ص ٢٠٢. [٢]. فهرس اسماء مصنفين شيعه در ترجمه رواسي و تأسيس الشيعة، ص ١٤١.

تدوين علم صرف

▲ تدوين علم صرف

علم تصريف در چه زمانی تدوين شده و نخستين مدوّن آن كيست؟

دو دید گاه در این مسئله هست:

١- دید گاه نخست این است که مازنی (- ٢٤٨هـ) که یکی از علمای امامیه و استاد مبرّد است مدوّن علم صرف می باشد چنانچه کاتب چلبی (١٠٠٠-١٠٦٧) (در کتاب کشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون) می فرماید: و اوّل من دوّن علم التصريف ابو عثمان المازنی و كان قبل ذلك مندرجا في علم النحو ثم صَنَّفَ و أَلَفَ فيه جماعة كثيرة ذكره ابو الخير. ([١])

و مرحوم اعلمی در دائرة المعارف الشيعية العامة تصريح کرده: اوّل مَنْ صَنَّفَ في الصَّرْفِ ابو عثمان المازنی. ([٢])

کتاب که مازنی در علم تصریف تصنیف کرده به نام التصریف است که در کتابخانه آیه الله العظمی گلپایگانی ث موجود است ابن جنی که هم از ادباء شیعه و استاد سید رضی ث است تصریف مازنی را شرح کرده به نام المنصف([۳]) و فرموده تصریف مازنی از نظر دقت و جامعیت کتاب خوبی است.

در اینجا مناسب است آنچه را مبرد (-۲۸۵ یا ۲۸۶ هـ) که یکی از علمای شیعه اهل بصره بلکه امام اهل بصره بود در علوم عربیه و راوی بالواسطه به توفیق امام رضا ؓ در تعلق خمس به ارباح تجارت و صاحب کتاب گرانسنگ الکامل می باشد([۴]) در باره مازنی گفته ذکر کنم: قال المبرد: لم یکن بعد سیبویه اعلم بالنحو من ابی عثمان حکمی ان یهودیا بذل للماذنی مائه دینار لیقرا علیه کتاب سیبویه فامتنع من ذلك، فقیل لم امتنعت مع حاجتک؟ فقال ان فی کتاب سیبویه کذا و کذا (حدود سه صد آیه) آیه من القرآن فکرها ان اقرء القرآن للذمه، فلم یمض ذلك الالمیدیه حتی طلبه الواثق و اخلف الله علیه اضعاف ما ترکه الله، و هی ثلاثون الف درهم، و له من التصانیف کتاب فی القرآن و کتاب فی التصریف و...([۵])

تا کنون روشن شد که مؤسس علم تصریف و اولین کتابی که در این علم تدوین شده است توسط علمای شیعه بوده.

۲- نظریه دوم در مدون علم تصریف این است که قبل از مازنی کسانی بودند که علم صرف را تدوین کردند مانند: التصریف ابو الحسن محمد بن احمد بن کیسان متوفی سال(۱۲۰هـ) و التصاریف کبیر للمکیمی متوفای سال ۱۲۵ هـ و کتاب التصریف مخنف متوفای سال ۱۲۵هـ و غیره([۶]) تاریخ وفات ابن کیسان در تاریخ الادباء النحات و لغت نامه دهخدا و پاورقی مغنی سال: ۲۹۹ است و حدود ۵۱ سال بعد از مازنی وفات کرده، بعید است که قبل از مازنی در علم صرف کتابی تصنیف کرده باشد.

[۱]. کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۱۲، از کتب عمده کاتب چلبی است که حدود ۲۰ سال درباره این کتاب زحمت کشید و به کلمه دروس که رسید از دنیا رفت. [۲]. دائرة المعارف الشیعیه، ج ۵، ص ۷۹. [۳]. در بعضی کتابها این شرح را المصنف ذکر کرده ولی آنچه من در کتابخانه آیه الله گلپایگانی دیدم المنصف بود [۴]. تأسیس الشیعیه للصدر. [۵]. معجم الادباء، ج ۷، ص ۱۰۷ و تأسیس الشیعیه لعلوم الاسلام، ص ۷۲. ۲. تعلیقات کتاب المنصف تألیف: استاذ ابراهیم مصطفی و استاذ عبدالله امین.

تصریف در لغت و اصطلاح

▲ تصریف در لغت و اصطلاح

تصریف بر وزن تفعیل به معنی مبالغه و زیادتى در صرف است. تصریف در لغت به معنی تغییر است، صَرَفْتُ الشَّيْءَ به معنای غَيَّرْتُ الشَّيْءَ است و تغییر بر سه قسم است: اول تغییر ذاتی، تغییر ذاتی آن است که ذات شیء تغییر یابد مثل: حَرَقْتُ الشَّجَرَةَ، فَصَا رَتُ رِمَاداً؛ یعنی سوزانیدم من درخت را پس گردید خاکستر. دوم تغییر صفاتی، تغییر صفاتی آن است که صفت شیء تغییر یابد مثل: صَبَّغْتُ الْقِرْطَابَ سَ فَصَّ ارَتُ أَحْمَرَ؛ یعنی رنگ کردم من کاغذ را پس گردید قرمز.

سوم تغییر حالی، تغییر حالی آن است که حال شیء تغییر یابد مثل: صَارَ الْخَمْرُ خَالاً؛ یعنی گردید شراب سرکه.

و در اصطلاح عبارت است از آن معنایی که صرفیین آن لفظ را برای آن معنی وضع کرده‌اند یعنی تغییر مصدر به مثال‌های مختلفه برای بدست آوردن معانی مقصوده که بدون آن مثال‌های مختلفه آن معانی بدست نمی‌آید. مثلاً الضرب مصدر است این را تبدیل می‌کنیم به ضَرَبَ، يضرب، ضارب، مضروب و... برای به دست آوردن معنی ماضی، مضارع، اسم فاعل، اسم مفعول و.... بین معنی لغوی و اصطلاحی کمال تناسب وجود دارد، در لغت به معنای مطلق تغییر و تحول است و در اصطلاح تغییر خاص می‌باشد.

فرق بین صرف و تصریف

▲ فرق بین صرف و تصریف

هر دو به یک معنی است (لغۀ و اصطلاحاً) فرقشان در این است که تصریف دلالت بر مبالغه در صرف دارد چون تصرّفات در علم صرف زیاد است لذا لفظ تصریف را انتخاب می‌کنند.

تعریف علم تصریف از دیدگاه علماء ادب

▲ تعریف علم تصریف از دیدگاه علماء ادب

برای توسعه ذهن و بالابردن آگاهی لازم است با تعاریف علم تصریف، موضوع و فائده آن آشنا شویم.

تعریف علم تصریف از دیدگاه صاحب نظران

▲ تعریف علم تصریف از دیدگاه صاحب نظران

در اینجا تعریف‌هایی که صاحب نظرانی از ادبا در مورد علم تصریف بیان کردند ذکر می‌کنیم، به تأسی از بیانات رسول گرامی اسلام و:

أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ. [۱]

۱- تعریف سکاکی (۵۵۴-۶۲۶ هـ):

الصرف هو تَتَبُّعُ اعْتِبَارَاتِ الْوَضْعِ فِي وَضْعِهِ مِنْ جِهَةِ الْمُنَاسَبَاتِ وَالْأَقْسَى. [۲]

۲- تعریف ابن حاجب (۵۷۰-۶۴۶ هـ):

التصريف علم بأصول تُعرفُ بها أحوالُ أبنيةِ الكلامِ التي ليست بأعراب. [۳]

۳- تعریف نجم الأئمه الرضی (-۶۸۶ یا ۶۸۸):

التصريف علمُ بأبنيةِ الكلمةِ (الكلم) وبما يكونُ لحروفها من أصالة، وزيادة، وحذف، وصحة، وإعلا، وإدغام، وإمالة، وما (بما) يعرضُ لآخرها مما ليس بأعراب ولا بناءً من الوقف وغير ذلك. [۴]

۴- تعریف عزالدین الزنجانی (-۶۵۵ هـ):

تحويل الأصل الواحد إلى أمثلة مختلفة لمعان مقصودة لا تحصل إلا بها. [۵] درحقیقت تعریف لفظ تصریف است نه تعریف علم تصریف.

۵- تعریف ابن مالک (۶۰۰-۶۷۲):

تَحْوِيلُ الْكَلِمَةِ مِنْ بَنِيهِ إِلَى غَيْرِهَا لِغَرَضٍ لَفْظِيٍّ أَوْ مَعْنَوِيٍّ. [٦] غرض لفظی: مثل تغییر قول و غزو به قال و غزا. غرض معنوی: مثل تغییر مفرد به تشبیه و جمع و تغییر مصدر به فعل، و وصف.

٦- تعریف ابن عقیل (٦٩٨-٧٦٩):

عِلْمٌ يَبْحَثُ فِيهِ عَنْ أَحْكَامِ بَنِيهِ الْكَلِمَةِ الْعَرَبِيَّةِ، وَ مَا لِحُرُوفِهَا مِنْ أَصْلٍ، وَ زِيَادَةٍ، وَ صِحَّةٍ، وَ اِعْلَالٍ وَ شَبْهِ ذَلِكَ. [٧]

٧- تعریف ابن هشام (٧٠٨-٧٦١ هـ):

التَّصْرِيفُ هُوَ تَغْيِيرٌ فِي بَنِيهِ الْكَلِمَةِ لِغَرَضٍ مَعْنَوِيٍّ أَوْ لَفْظِيٍّ. [٨]

٨- الصرف فی الاصطلاح: آله، قانونیّه، تُعَرَّفُ بِهَا أَحْوَالُ الْكَلِمَةِ مِنْ حَيْثُ الْاِعْلَالِ وَ الْاِدْغَامِ. [٩]

٩- الصرف عِلْمٌ بِأَصُولٍ يُعَرَّفُ بِهَا أَحْوَالُ أَبْنِيهِ الْكَلِمِ الَّتِي لَيْسَتْ مِنْ جِهَةِ الْاِعْرَابِ وَ لَا مِنْ جِهَةِ الْبِنَاءِ. [١٠]

١٠- علم الصرف عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ صَيَغِ الْكَلِمَاتِ الْعَرَبِيَّةِ، وَ أَحْوَالِهَا الَّتِي لَيْسَتْ بِاِعْرَابٍ وَ لَا بِنَاءٍ. [١١]

- [١]. أمالي الصدوق: ٤/٢٧ و منتخب میزان الحکمه، ص ٣٧٠. [٢]. مفتاح العلوم. [٣]. الشافیه. [٤]. شرح الشافیه و اصول الصرف. [٥]. التصريف (جامع المقدمات) [٦]. شرح الشافیه. [٧]. شرح ابن عقيل، ج ٢، ص ٥٢٩. [٨]. حاشیة التصريف الملوکی، ص ٣. [٩]. مجمع الصرف، ص ١١٧. [١٠]. همان، ص ١١٨. [١١]. دائرة المعارف العامة الشيعية، ج ١١، ص ٢٦٦. و المنجد الابعدي، ص ٦٢٦.

موضوع علم تصريف

▲ موضوع علم تصريف

موضوع علم صرف کلمه و کلام است، ولی عمده مباحث علم صرف از احوالات کلمه است، و بحث از کلام استطرادی است، زیرا صرف بعضی از افعال به جمله و کلام منتهی می شود، مثل قمت، قُم و... [١] و مراد از کلمه، اسم و فعل است نه حرف، حرف تغییر و تبدیل نمی شود. در حاشیه کتاب التصريف الملوکی موضوع علم صرف را اینگونه بیان کرده: وموضوعه الاسماء المتمكنة و الافعال المتصرفة. (اسماء معرب و افعال متصرف).

[۱]. پاورقی اصول الصرف.

فائده و غایت علم تصریف

▲ فائده و غایت علم تصریف

چنانچه از اشعار که منسوب به حضرت علی ؓ است، و در اول کتاب ذکر شد (والنحو للسان) معلوم می شود، که غرض از علم صرف و نحو نگهداری زبان است از خطاء در گفتار (و خط) و برای فرق بین فائده و غایت عین عبارت کاتب چلبی را ذکر می کنم:

و اعلم انه اذا ترتب علی فعلٍ اثرٌ، فذلک الاثر من حیث انه نتیجۀ لذلک الفعل و ثمرته یسمی فائده و من حیث انه علی طرف الفعل و نهائیه یسمی غایه [۱])، هر دو تا متحد در ذات و مختلف در اعتبار می باشند.

[۱]. کشف الظنون، ص ۱۰

مصدر:

▲ مصدر:

مصدر در لغت: بازگشتن گاه، جای بازگشتن، محل صدور و بازگشتن گاو، شتر و گوسفند را گویند، و در اصطلاح صرفیین الْمَصْدَرُ مَا یَصْدُرُ عَنْهُ الْفَعْلُ او شَبْهَهُ: یعنی مصدر چیزی است که صادر شود از او فعل چون: ضَرَبَ و یَضْرِبُ، یا شبه فعل چون: ضاربٌ و مضروبٌ. اگر چه فعل مضارع، اسم فاعل و اسم مفعول و غیره بلا واسطه از مصدر صادر نمی شود ولی بالواسطه به مصدر منتهی می شود.

علامت مصدر:

▲ علامت مصدر:

علامت آن در فارسی تا و نون یا دال و نون می باشد. مانند: صِدْق و کِذْب (راست گفتن و دروغ گفتن) و نَصْر و شَرَح (یاری کردن و آشکار نمودن).

ولی علامت مصدر در کلام عرب نه چیز می باشد:

۱- الف و لام مصدری؛ مثل النَّصْر.

۲- تنوین مصدری؛ مثل نصراً.

۳- الف و نون مصدری؛ مثل غفران.

۴- الف مقصوره؛ مثل ذِکْرِی، تَقْوِی.

۵- تاء مصدری؛ نُصْرَةً، رَحْمَةً.

۶- واو مصدری؛ خُرُوج، جُلُوس.

۷- الف مصدری بین عین الفعل و لام الفعل؛ کِرَامَةً و شَرِافَتاً.

۸- یاء مصدری: رَعِيَّةً، وَصِيَّةً.

۹- میم مصدری؛ مَنَصَر، مَنَظَر.

موارد این ها در بیان اقسام مصدر و بناء فعل از مصادر در آینده به طور تفصیل انشاء الله تعالی ذکر می شود.



انواع مصدر:

▲ انواع مصدر:

۱- مصدر ثلاثی

۱- مصدر ثلاثی مجرد قیاسی نیست (بدون قاعده است) و وزن‌های بسیار دارد و سماعی است اما غالباً بر این اوزان می‌آید:

۱- آنچه دلالت بر حرفه داشته باشد بر وزن فَعَالَه می‌آید، مثل الزراعة (کشاورزی)، التجارة (تجارت) و الحیاکَه (بافندگی).

۲- آنچه دلالت بر ابا و امتناع کند بر وزن فَعَالِ آید، مثل: اباء (سرباز زدن)، شرار (گریختن) و جماح (سرکشی کردن).

۳- آنچه دلالت بر آشفتگی و پریشانی و برهم خوردگی کند بر وزن فَعَلان باشد، مثل: غَلِیَن (جوشیدن)، جَوَلان (جولان دادن) و خَفَفان (تپیدن).

۴- آنچه دلالت بر درد و بیماری کند بر وزن فُعال آید، مثل: صُراع (سردرد)، زُکام (زکام) و دُوام (سرگیجه).

۵- آنچه دلالت بر سیر و حرکت کند بر وزن فَعیل باشد، مثل: رَحیل (کوچیدن) و ذَمیل (آهسته و نرم راه رفتن).

۶- آنچه دلالت بر صوت و صدا کند بر وزن فُعال و فَعیل آید، مثل: صُراخ (فریاد) و زَئیر (غرش شیر و غیره)

۷- آنچه دلالت بر رنگ کند مصدرش بر وزن فُعْلَه باشد، مثل: الحُمَرَه (سرخ)، الزُرْقَه (کبودی) و الخُضْرَه (سبزی).

و اگر به معنای هیچ یک از این معانی نباشد، پس غالباً به این چند وزن است:

۱- مصدر فَعَلَ لازم بر وزن فُعول می‌آید، مثل: قَعَدَ، يَقْعُدُ، قُعُوداً، خَرَجَ، يَخْرُجُ، خروجاً و اگر متعدی باشد بر وزن فَعْل آید، مثل: ضَرَبَ، يَضْرِبُ، ضَرْباً، نَصَرَ، يَنْصُرُ، نَصْراً.

۲- مصدر فَعَلَ اگر لازم باشد بر وزن فَعْل آید، مثل: فَرِحَ، يَفْرَحُ، فَرَحاً، عَطَشَ، يَعْطَشُ، عَطْشاً.

۳- فَعَلَ اگر متعدی باشد مصدر آن بر وزن فَعْل آید، مثل: فَهَمَ، يَفْهَمُ، فَهْماً.

۴- مصدر فَعْلَ بر وزن فُعوْلَه یا فَعَالَه می‌آید، مثل: سَهَّلَ، يَسْهِّلُ، سُهُولَةً، فَصَحَ، يَفْصُحُ، فَصَاحَةً.

۲- مصدر غیر ثلاثی

مصدر افعال غیر ثلاثی یعنی ثلاثی مزید فیه و رباعی مجرد و رباعی مزید فیه قیاسی (طبق قاعده) است و هر باب مصدر معینی دارد که در محالش بیان می‌شود.

۳- مصدر میمی

مصدر میمی از ثلاثی مجرد که صحیح باشد از یَفْعَلُ به فتح عین و یَفْعُلُ به ضم عین بر وزن مَفْعَل آید مثل: مَشْرَبٌ، مَنْظَرٌ، مَأْخَذٌ، مَقْتَلٌ.

و در چند مورد بر خلاف قاعده آمده است: المَجْی، المَرْجِع، المَسِير، المَصِير؛ المَشِيب، المَرْفِق، المَقِيل.

و از یَفْعَل (بکسر عین) مصدر میمی مَفْعَل آید: مثل: مَضْرَبٌ، و از مثال واوی صحیح اللام (فاء الفعل واو باشد) مطلقاً: چه مفتوح العین و چه مضموم العین و چه مکسور العین باشد بر وزن مَفْعَل آید مثل: مَوْعِدٌ، مَوْضِعٌ، مَوْجِلٌ، مَوْسِمٌ، مَيْسِرٌ. و از ناقص (لام الفعل او حرف عله باشد) مطلقاً: چه مفتوح العین و چه مضموم العین و چه مکسور العین باشد. مصدر میمی بر وزن مَفْعَل آید مثل: مَرْمَى، مَرَضَى، مَرَحَى. و از لفیف مفروق و لفیف مقرون و اجوف و مضاعف مصدر میمی بر قیاس صحیح است. مصدر میمی از غیر ثلاثی بر وزن مفعول آن می آید مانند: مُنْحَدَرٌ، مُصْطَبِرٌ، مُزْدَحَمٌ. فرق مصدر میمی و اسم زمان و مکان:

مصدر میمی در وزن مثل اسم زمان و مکان است در تمام افعال فقط در یک صورت با هم فرق دارند که مصدر میمی از یَفْعَل (به کسر عین) بر وزن مَفْعَل آید مگر در مثال واوی صحیح اللام که مصدر آن همیشه بر وزن مَفْعَل می آید خواه عین الفعل مضارع آن کسره داشته باشد مثل: مَوْرِدٌ و مَوْعِدٌ و یا عین الفعل مضارع آن فتحه داشته باشد مثل مَوْجِلٌ و اسم زمان و مکان از یَفْعَل (به کسر عین) بر وزن مَفْعَل آید مگر در ناقص.

۴ - مصدر مره

مصدر مره دلالت بر وقوع فعل برای یک بار می کند. مصدر مره از فعل ثلاثی بر وزن فَعْلَهُ می آید، مثل: ضَرَبْتُ ضَرْبَةً، أَخَذْتُ أَخْذَةً. یک بار زدم و یک بار گرفتم. مصدر مره از غیر ثلاثی مجرد بر وزن مصدر آن فعل می آید با این تفاوت که تاء در آخر آن اضافه می شود، مثل: التَّقْتُ التِّفَاثَةُ، انْطَلَقْتُ انْطِلَاقَةً، یعنی: یک بار توجه و نگاه کردم و یک بار رفتم. اگر مصدر ثلاثی و غیره به حرف تاء ختم شود، حتماً باید صفتی به دنبال اسم مره بیاید تا دلالت کند که فعل یک بار اتفاق افتاده است، مثل: ضَرْبَتُهُ، ضَرْبَةً وَاحِدَةً، قَاتَلْتُهُ، مُقَاتَلَةً لَا غَيْرَ.

۵ - مصدر نوعی

مصدر نوعی مصدری است که بر نوع فعل و چگونگی وقوع آن دلالت می کند، مثل: جَلَسَهُ، جَلَسْتُ جَلْسَةً. مصدر نوعی از فعل ثلاثی بر وزن فَعْلَهُ است، مثل: وَقَفْتُ وَقْفَةً الْأَسَدِ: مثل شیر ایستادم، و مَشَى َمَشًى مَشِيَةً الْمَخْتَالُ: مانند آدم فریبکار راه رفت، و مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً الْجَاهِلِيَّةِ: اگر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. مصدر نوعی از فعل غیر ثلاثی بر وزن مصدر آن می آید و تاء به آخر آن اضافه می شود، مثل: حَسَنُ الْإِنْطِلَاقَةِ: نوع رفتار و راه رفتن او زیباست. و قَبِيحُ الْمُعَاشَرَةِ: بد معاشرت کننده.

۶ - مصدر جعلی:

کلمات جوامد و بعضی از جمله‌ها هستند که واقعاً برای آن‌ها مصدری جعل نشده ولی از جهت کثرت استعمال

آن‌ها در محاورات علماء ادب، برای آن‌ها مصادری را، بروزن فَعْلَلَهُ جعل کرده‌اند مانند:

بَسْمَلَهُ، مصدر جعلی "بسم الله الرحمن الرحيم".

حَمْدَلَهُ، مصدر جعلی "الحمد لله".

حَوْقَلَهُ، مصدر جعلی "لا حول و لا قوة الا بالله".

هَيْلَلَهُ، مصدر جعلی "لا اله الا الله".

حَيْعَلَهُ، مصدر جعلی "حَلَّى عَلَى الْفَلَاَح".

فَذَلَكَّهُ، مصدر جعلی "فَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيم".

بَرَهَمَهُ، مصدر جعلی "أَبَا اِبْرَاهِيم".

مَشْكَنَهُ، مصدر جعلی "مَا شَاءَ اللهُ كَان".

مَعَزَدَهُ، مصدر جعلی "أَدَامَ اللهُ عَزَّكَ".

و گاهی در آخر بعضی کلمات عربی یای مشدد، و تاء اضافه می‌کنند این را هم مصدر جعلی گویند، مثل: تابع و تابعیت، عالم و عالمیت، مظلوم و مظلومیت، محروم و محرومیت، ارجح و ارجحیت، اسبق و اسبقیت، انسان و انسانیت و حجر و حجریت، لا شَرْقِيَّة و لا غَرْبِيَّة.

فرق بین مصدر و اسم مصدر

▲ فرق بین مصدر و اسم مصدر

بین مصدر و اسم مصدر فرق‌های زیادی می‌باشد که دو فرق را این جا ذکر می‌کنیم، بقیه فرق‌ها را به القواعد و الفروق ([۱]) مؤلف مراجعه کنید.

۱- مصدر دلالت بر حدث می‌کند، اسم مصدر دلالت بر ما حصل از مصدر دارد، مثل: غَسَلَ و غُسْل، تَوَضَّؤ و وُضُوء.

۲- مصدر از او فعل مشتق می‌شود، و عمل فعل می‌کند، ولی اسم مصدر نه از آن فعل مشتق می‌شود و نه عمل فعل می‌کند.

انواع و اقسام فعل

▲ انواع و اقسام فعل

مجموع افعال بر هفت نوع می‌باشد چنانچه شاعر در شعر فارسی بیان کرده است:

صحیح است و مثال است و مضاعف لفیف و ناقص و مهموز و اجوف

۱- صحیح:

فعلی که در حروف اصول (فاء الفعل، عین الفعل و لام الفعل) وی همزه و تضعیف و حرف عله نباشد آن را صحیح و سالم خوانند چون نَصَرَ و ضَرَبَ. در اصطلاح نحویین صحیح آن را گویند که آخرش حرف عله نباشد در فاء الفعل و عین الفعلش حرف عله باشد یا نباشد.

۲- مثال:

فعلی که فاء الفعل آن حرف عله (واو یا یاء یا الفی که منقلب از واو یا منقلب از یا) باشد مانند: وَعَدَ وِیْمَنَ. مثال گویند به جهت شباهت رساندن ماضی او در عدم اعلال به صحیح، و بی گفته‌اند از آن جهت مثال گفته‌اند که شباهت رسانده است به صحیح در ماضی، اسم فاعل، اسم مفعول و اسم مکان و یا به جهت شباهت امر او مثل عَدْ به امر اجوف مثل بَعْ.



۳- مضاعف:

▲ ۳- مضاعف:

فعلی که دو حرف اصلی او (عین الفعل و لام الفعل) از یک جنس بوده باشد. (اول مدغم دوم مدغم فیه) مثل: مَدَّ و فَرَّ.

۴- لفیف:

لفیف در لغت به معنی در هم پیچیدن و در اصطلاح صرفیین بر دو قسم است: لفیف مقرون و لفیف مفروق.

۱- لفیف مقرون: فعلی که عین الفعل و فاء الفعل آن حرف عله باشد مثل: طَوَّى و هَوَا.

۲- لفیف مفروق: فعلی که فاء الفعل و لام الفعل آن فعل حرف عله باشد مانند: وَقَى و وَجَى.

۵- ناقص:

آن فعلی را گویند که لام الفعل آن حرف عله باشد. مثل رَمَى و خَشَى. ناقص در لغت به معنی دم بریده است و این فعل چون آخرش از حرف صحیح بریده شده آن را ناقص گویند.

۶- مهموز:

هر چه در حروف اصول وی همزه باشد آن را مهموز گویند، مثل: أَمَرَ، سَأَلَ و جَاءَ.

۷- اجوف:

فعلی را گویند که حرف عله به جای عین الفعل واقع شود. مثل: قَالَ و بَاعَ. اجوف در لغت به معنی میان خالی

است و چون میان این کلمه از حرف صحیح خالی است از این جهت اجوف گویند.

و هرکدام از این افعال هفتگانه دارای انواع است که بعداً به طور تفصیل انشاء الله تعالی ذکر می شود.

انواع فعل ثلاثی مجرد صحیح

▲ انواع فعل ثلاثی مجرد صحیح

فعل ماضی ثلاثی مجرد به اعتبار عین الفعل بر سه قسم است یا مفتوح العین است مثل ضَرَبَ و یا مضموم العین است مانند شَرَّفَ و یا مکسور العین است نظیر عَلِمَ و فاء الفعل و لام الفعل در فعل ماضی همیشه مفتوح است، لام الفعل در فعل ماضی در یک مورد ضمه داده می شود به مناسبت و او مثل ضَرَبُوا و در نه مورد ساکن است

به جهت توالی اربع حرکات که آن در کلام عرب ثقیل است مانند: ضَرَبَ، ضَرَبَتْ، ضَرَبْتُ، ضَرَبْنَا و در چهار مورد مفتوح است. ضمه و سکون اصلی نیست.

اگر فعل ماضی مفتوح العین باشد، فعل مضارع آن بر سه قسم است، یا مکسور العین است، مانند: ضَرَبَ، يَضْرِبُ و یا مضموم العین است مثل: نَصَرَ، يَنْصُرُ و یا مفتوح العین است چون: مَنَعَ، يَمْنَعُ.

و اگر فعل ماضی مکسور العین باشد مضارع آن دو قسم است:

۱- مفتوح العین نظیر: عَلِمَ، يَعْلَمُ

۲- مکسور العین مثل: حَسِبَ، يَحْسِبُ.

و اگر فعل ماضی مضموم العین باشد مضارع آن فقط مضموم العین می آید، مانند: شَرَفَ، يَشْرَفُ. بنا بر این فعل ماضی ثلاثی مجرد صحیح به اعتبار عین الفعل و عین الفعل مضارعش شش قسم شد:

۱- فَعَلَ، يَفْعَلُ = ضَرَبَ، يَضْرِبُ.

۲- فَعَلَ، يَفْعَلُ = نَصَرَ، يَنْصُرُ.

۳- فَعَلَ، يَفْعَلُ = مَنَعَ، يَمْنَعُ.

۴- فَعَلَ، يَفْعَلُ = عَلِمَ، يَعْلَمُ.

۵- فَعَلَ، يَفْعَلُ = حَسِبَ، يَحْسِبُ. مضارع مضموم العین ندارد.

۶- فَعَلَ، يَفْعَلُ = شَرَفَ، يَشْرَفُ. مضارع مفتوح العین و مکسور العین ندارد.

نوع اول را به طور تفصیل تمام مشتقات آن را ذکر می کنیم، مانند: فعل ماضی، مضارع، اسم فاعل جمع تکسیر، اسم تصغیر، اسم مفعول، جمع تکسیر و اسم تصغیر، اسم زمان، اسم مکان و جمع تکسیر و اسم تصغیر آن، اسم آلت و جمع تکسیر و اسم تصغیر آن، افعال التفضیل و جمع تکسیر و اسم تصغیر آن، صیغه مبالغه، افعال التعجب، امر غایب، امر حاضر، نهی، نفی، جحد، استفهام، معلوم فعل ماضی و مضارع و مجهول آن دو، صیغه سازی انفرادی و اجتماعی.

بقیه ابواب تنها موارد که نیاز به توضیح دارد ذکر می کنیم.

نوع اول از ثلاثی مجرد صحیح

▲ نوع اول از ثلاثی مجرد صحیح

نوع اول از انواع ششگانه از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعَلًا مثل: ضَرَبَ، يَضْرِبُ، ضَرْبًا. این فعل سه نوع مصدر دارد:

۱- مصدر عام: ضَرَبًا، ضَرْبًا، ضَرْبًا و ضَرْبَانًا.

۲- مصدر مَرَّةً: ضَرْبَتًا، ضَرْبَتَانِ و ضَرْبَاتًا.

۳- مصدر میمی: مَضْرَبٌ، مَضْرِبَانِ و مَضْرَبَاتٌ.

فعل ماضی چهارده صیغه دارد، شش مغایب، شش مخاطب و دو حکایت نفس متکلم، شش مغایب سه مذکر و سه مؤنث، سه مذکر غایب: ضَرَبَ، ضَرْبًا، ضَرْبُوا.

ضَرَبَ در اصل خود الضَّرْبُ بود، مصدر بود، خواستیم از آن فعل بنا کنیم الف و لام مصدری را از اولش برداشتیم، راء و باء را فتحه دادیم ضَرَبَ شد.

یا ضَرَبَ در اصل خود ضَرْبًا بود، مصدر بود، خواستیم از آن فعل بنا کنیم، عین الفعلش را حرکت فتحه دادیم، تنوین مصدری را از آخرش حذف کردیم، ضَرَبَ شد.

یا ضَرَبَ در اصل خود ضَرْبًا بود، مصدر بود، خواستیم از آن فعل بنا کنیم، ضَمَّه فاء الفعل و عین الفعلش را بدل کردیم به فتحه، واو مصدری را از میان عین الفعل و لام الفعلش برداشتیم و تنوین را از آخرش حذف کردیم، ضَرَبَ شد.

یا ضَرَبَ در اصل خود ضَرْبَانًا بود، مصدر بود، خواستیم از آن فعل بنا کنیم، ضَمَّه فاء الفعل را بدل کردیم به فتحه و عین الفعلش را هم فتحه دادیم، الف و نون مصدری را از آخرش برداشتیم، تنوین را نیز از آخرش حذف کردیم، ضَرَبَ شد.

یا ضَرَبَ در اصل خود ضَرْبًا بود، مصدر بود، خواستیم از آن فعل ماضی بنا کنیم، کسره فاء الفعل را بدل کردیم به فتحه، الف مصدری را از میان عین الفعل و لام الفعل برداشتیم و تنوین را از آخرش حذف کردیم، ضَرَبَ شد.

ساختن فعل ماضی از مصدر مَرَّةً و مصدر میمی شهرت نیافته است و ما هم ذکر نمی‌کنیم.

ضَرْبًا در اصل خود ضَرَبَ بود مفرد بود، خواستیم تنثیه بنا کنیم، الف که علامت تنثیه بود در آخرش در آوردیم ضَرْبًا شد.

ضَرْبُوا در اصل خود ضَرَبَ بود مفرد بود خواستیم جمع بنا کنیم و او که علامت جمع مذکر بود در آخرش در آوردیم ضَرْبُوا شد فتحه لام الفعل را بمناسب و او بدل بضمّه نمودیم ضَرْبُوا شد.

سه مؤنث غایب: ضَرَبَتْ ضَرْبَتًا ضَرْبِنًا.

ضَرَبَتْ در اصل ضَرَبَ بود، مفرد مذکر غایب بود خواستیم مفردۀ مغایبه مؤنث بنا کنیم، تاء ساکنه که علامت مؤنث بود در آخرش در آوردیم ضَرَبَتْ شد.

ضَرَبْتَاْ در اصل ضَرَبْتُ بود مفرد بود خواستیم که تنه بنا کنیم الف که علامت تنه بود در آخرش در آوریم، ماقبل الف را به جهت مناسبت الف حرکت فتحه دادیم ضَرَبْتَاْ شد.

ضَرَبْنِ در اصل خود ضَرَبْتُ بود مفرد مؤنث غایب بود، خواستیم جمعش بنا کنیم، نون که علامت جمع مؤنث بود در آخرش در آوریم ضَرَبْتَنْ شد، تاء دلالت می کرد بر تأنیث، نون دلالت می کرد هم بر جمع، هم بر تأنیث با وجود نون از تاء مستغنی شدیم، و تارا حذف کردیم ضَرَبْنِ شد توالی اربع حرکات شد و آن در کلام عرب ثقیل بود لذا لام الفعل را ساکن کردیم ضَرَبْنِ شد.

شش مخاطب نیز سه مذكر است و سه مؤنث، سه مذكر: ضَرَبْتُ، ضَرَبْتُمَا و ضَرَبْتُمْ. ضَرَبْتُ در اصل خود ضَرَبْتُ، مفرد مذكر غائب بود، خواستیم مفرد مخاطب مذكر بنا کنیم، تاء مفتوحه که علامت مفرد مخاطب بود به او ملحق نمودیم و لام الفعل را ساکن کردیم، ضَرَبْتُ شد.

ضَرَبْتُمَا در اصل خود ضَرَبْتُ بود، مفرد بود، خواستیم که تنه بنا کنیم، الف که علامت تنه بود در آخرش در آوریم ضَرَبْتَاْ شد، الف تنه مشتبه شد به الف اشباع در آنجا که شاعر شَتَّ را شَتَّتَاْ خوانده مثل:

تَحَكَّمْ يَا إِلَهِي كَيْفَ شَتَّتَاْ فَإِنِّي قَدْ رَضِيتُ بِمَا رَضِيتَاْ

یعنی حکم بفرما ای پروردگار من به هر قسمی که اراده و خواهش توست به سبب اینکه به تحقیق راضیم به آنچه که رضای توست.

از برای رفع اشتباه میمی فیما بین الف و تاء در آوردیم و ماقبل میم را به جهت مناسبت میم ضَمَّه دادیم، ضَرَبْتُمَا شد.

ضَرَبْتُمْ در اصل خود ضَرَبْتُ بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، واو که علامت جمع بود به او ملحق کردیم، ضَرَبْتُواْ شد. ماقبل واو را به جهت مناسبت واو ضَمَّه دادیم ضَرَبْتُواْ شد واو جمع مشتبه شد به واو اشباع در آنجا که شاعر در شعر خود دَنَوْتُ را دَنَوْتُوْ خوانده مثل:

يَا قَوْمَ قَدْ حَوَّ قَلْتُ أَوْ دَنَوْتُوْ وَ بَعْدَ حَيْقَالِ الرِّجَالِ مَوْتُوْ

یعنی ای قوم من به تحقیق که پیر شدم یا نزدیک است که پیر شوم و بعد از پیر شدن مردمان مرگ است.

لهذا برای رفع اشتباه میمی را به او ملحق کردیم ضَرَبْتُمْ شد، التقاء ساکنین شد میان واو و میم، خواستیم که واو را حذف کنیم علامت جمع بود، خواستیم که میم را حذف کنیم خلاف مقصود حاصل می شد، چون ما يَدُلُّ عَلَى الْوَاوِ که ضَمَّه باشد در کلام بود لذا واو را حذف کردیم، ضَرَبْتُمْ شد.

آن سه که مؤنث بود: ضَرَبْتُ، ضَرَبْتُمَا و ضَرَبْتَنْ.

ضَرَبْتُ در اصل خود ضَرَبْتُ بود، مفرد مذكر غایب بود، خواستیم مفرد مؤنث حاضره بنا کنیم، تاء مکسوره را که علامت مفرد حاضره مؤنث بود در آخرش در آوردیم، ماقبل تاء را به جهت شدت اتصال ضمیر بفعل ساکن

کردیم، ضَرَبْتُ شد.

ضَرَبْتُما در اصل ضَرَبْتُ بود، مفرد بود، خواستیم تشنیه بنا کنیم، الف که علامت تشنیه بود در آخرش درآوردیم، ماقبل الف را فتحه دادیم، ضَرَبْتُا شد، الف تشنیه مشتبه شد به الف اشباع، از برای رفع اشتباه میمی فیما بین تاء و الف درآوردیم و ماقبل میم راضمه دادیم، ضَرَبْتُما شد.

ضَرَبْتُنَّ در اصل ضَرَبْتُ بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، نون که علامت جمع مخاطبه مؤنث بود در آخرش درآوردیم، ضَرَبْتُنَّ شد، چون در جمع مخاطب مذکر که اصل بود میم درآوردیم در این جمع مؤنث که فرع است نیز میم درآوردیم تا فرع مطابق اصل گردد، ضَرَبْتُمَنْ شد، ماقبل میم را از برای مناسبت میم ضمه دادیم، ضَرَبْتُمَنْ شد، میم و نون قریب المخرج بودند، میم را قلب به نون و نون را در نون ادغام کردیم، ضَرَبْتُنَّ شد.

و دو صیغه مربوط به حکایت نفس متکلم است، مثل: ضَرَبْتُ و ضَرَبْنَا.

ضَرَبْتُ در اصل ضَرَبَ بود، مفرد مذکر غایب بود، خواستیم متکلم وحده بنا کنیم، تاء مضمومه که علامت متکلم وحده بود در آخرش درآوردیم، و لام الفعل را از برای شدت اتصال ضمیر به فعل ساکن کردیم، ضَرَبْتُ شد. ضَرَبْنَا در اصل ضَرَبَ بود، مفرد مذکر غایب بود، خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم، نا که علامت متکلم مع الغیر و هم ضمیر فاعل بود در آخرش درآوردیم و لام الفعل را از برای شدت اتصال ضمیر به فعل ساکن کردیم، ضَرَبْنَا شد.

صیغه سازی مفردات فعل ماضی به طور اجتماعی

▲ صیغه سازی مفردات فعل ماضی به طور اجتماعی

ضَرَبْتُ، ضَرَبْتَ، ضَرَبْتُ، ضَرَبْتُ و ضَرَبْنَا در اصل ضَرَبَ بود، مفرد مذکر غایب بود، خواستیم سایر مفردات فعل ماضی بنا کنیم، تاء ساکنه که علامت مفردة مؤنث، و تاء مفتوحه که علامت مفرد مذکر مخاطب، و تاء مکسوره که علامت مفردة مخاطبه، و تاء مضمومه که علامت متکلم وحده، و نا که علامت متکلم مع الغیر بودند در آخرش درآوردیم، لام الفعل را به جهت شدت اتصال ضمیر به فعل ساکن کردیم، ضَرَبْتُ، ضَرَبْتَ، ضَرَبْتُ و ... شدند.

فعل مضارع:

فعل مضارع هم چهارده صیغه دارد، شش غایب و شش مخاطب و دو حکایت نفس متکلم، شش غایب سه مذکر و سه مؤنث.

قاعده در فعل مضارع

اوزان فعل مضارع آنچه در کتب علم صرف موجود است شش وزن است، سه تای آن مخالف با وزن فعل ماضی است، سه تای آن موافق با وزن فعل ماضی است، این موافقت و مخالفت به اعتبار عین الفعل می باشد نه به اعتبار فاء الفعل و لام الفعل، زیرا فاء الفعل در ماضی ثلاثی مجرد همیشه مفتوح است، لام الفعل در فعل ماضی هم مفتوح است مگر در صورتی که به ضمیر متصل شود. مثل: ضَرَبُوا که به مناسبت واو ضمه داده می شود و ضَرَبْنَ و ضَرَبَتْ که به جهت ثقیل بودن توالی اربع حرکات در کلام عرب لام الفعل را ساکن کردیم و در ضَرَبْتُ، ضَرَبْتُ و ضَرَبْنَا به جهت شدت اتصال ضمیر به فعل لام الفعل ساکن می شود.

و فاء الفعل در فعل مضارع ساکن است دائماً، مثل يَنْصُرُ، يَضْرِبُ، يَمْنَعُ و...

اگر گویند که چرا در يَعِدُ و يَقُولُ لام الفعل کسره و ضمه داده شده است؟

در جواب گوئیم آن دو فعل در اصل يَوْعِدُ و يَقُولُ بوده و فاء الفعل در آن دو تا ساکن است.

و لام الفعل در فعل مضارع همیشه مضموم است، مثل يَنْصُرُ، يَضْرِبُ، يَمْنَعُ و ... مگر در تثنيه ها که به مناسبت الف فتحه داده می شود و در جمع مذکر مثل يَضْرِبُونَ و تَضْرِبُونَ به مناسبت واو ضمه داده می شود و در جمع مؤنث غایبه مثل يَضْرِبْنَ لام الفعل به جهت نون که علامت جمع مؤنث است ساکن می شود.

و در مفردة مخاطبه مؤنث مثل: تَضْرِبِينَ به جهت مناسب «ياء» مکسور می شود.

ابواب اصول و فروع

▲ ابواب اصول و فروع

مجموع ابواب ثلاثی مجرد چنانچه قبلاً ذکر شد شش قسم است: سه تا از ابواب اصول است و سه تا از ابواب فروع، اگر عین الفعل ماضی مخالف با عین الفعل مضارع باشد، مانند: ضَرَبَ يَضْرِبُ، عَلِمَ يَعْلَمُ، نَصَرَ يَنْصُرُ آن ابواب را اصول گویند.

برای اینکه لفظ تابع معنی است، چون معنای ماضی مخالف معنای مضارع است، زیرا ماضی دلالت می‌کند بر زمان گذشته و مضارع دلالت می‌کند بر زمان آینده و اصل آن است که لفظ هم مخالف باشد تا اینکه لفظ و معنی در مخالفت موافقت داشته باشند.

و اگر عین‌الفعل ماضی موافق با عین‌الفعل مضارع باشد، مثل: مَنَعَ يَمْنَعُ، حَسِبَ يَحْسِبُ و شَرَفَ يَشْرَفُ، آن ابواب را فروع گویند، زیرا برخلاف اصل است، اصل آن است که ماضی با مضارع در لفظ و معنی مخالفت داشته باشند.

سه مذکر: يَضْرِبُ، يَضْرِبَانِ و يَضْرِبُونَ.

يَضْرِبُ در اصل ضَرَبَ بود، مفرد مذکر غایب بود، از فعل ماضی خواستیم مفرد مذکر غایب بنا کنیم، از فعل مضارع یاء که علامت حرف استقبال بود در اولش در آوردیم، فاء‌الفعل را ساکن و عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل را مضموم کردیم، يَضْرِبُ شد.

يَضْرِبَانِ در اصل يَضْرِبُ بود، مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم، الف که علامت تثنیه و ضمیر فاعل بود با «نون» عوض رفع در آخرش در آوردیم يَضْرِبَانِ شد.

يَضْرِبُونَ در اصل يَضْرِبُ بود، مفرد بود، خواستیم جمع مذکر غایب بنا کنیم، واو که علامت جمع مذکر وهم ضمیر فاعل بود با نون عوض رفع در آخرش در آوردیم، يَضْرِبُونَ شد.

سه مؤنث: تَضْرِبُ، تَضْرِبَانِ و يَضْرِبْنَ.

تَضْرِبُ در اصل ضَرَبَ بود، مفرد مذکر بود از فعل ماضی خواستیم مفرد مؤنث بنا کنیم از فعل مضارع تاء که علامت استقبال بود در اولش در آوردیم، فاء‌الفعل را ساکن و عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل را مضموم کردیم تَضْرِبُ شد.

تَضْرِبَانِ در اصل تَضْرِبُ بود، مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم، الف که علامت تثنیه و هم ضمیر فاعل بود با نون عوض رفع در آخرش در آوردیم، تَضْرِبَانِ شد.

يَضْرِبْنَ در اصل تَضْرِبُ بود، مفرد بود، خواستیم جمع مغایبه مؤنث بنا کنیم، نون که علامت جمع مؤنث و هم ضمیر فاعل بود، در آخرش در آوردیم، لام‌الفعل را ساکن کردیم تَضْرِبْنَ شد، مشتبه شد به جمع مخاطبه مؤنث، از جهت رفع اشتباه و مناسبت یاء با غایب تاء را بدل کردیم به یاء، يَضْرِبْنَ شد.

از شش صیغه مخاطب سه صیغه مذکر و سه صیغه مؤنث می‌باشد، سه صیغه مذکر عبارتند از: تَضْرِبُ، تَضْرِبَانِ و تَضْرِبُونَ.

تَضْرِبُ در اصل ضَرَبَ بود، مفرد مغایب بود از فعل ماضی، خواستیم مفرد مذکر مخاطب بنا کنیم از فعل مضارع، تاء که علامت استقبال بود در اولش در آوردیم، فاء‌الفعل را ساکن و عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل

را مضموم کردیم، تَضْرِبُ شد.

تَضْرِبَانِ در اصل تَضْرِبُ بود مفرد بود، خواستیم تثنيه بنا کنیم الف که علامت تثنيه و هم ضمير فاعل بود با نون عوض رفع در آخرش در آوردیم تَضْرِبَانِ شد.

تَضْرِبُونِ در اصل تَضْرِبُ بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم واو که علامت جمع مذکر و هم ضمير فاعل بود با نون عوض رفع در آخرش در آوردیم تَضْرِبُونِ شد.
سه مؤنث مخاطب: تَضْرِيْن، تَضْرِبَانِ و تَضْرِبْنَ.

تَضْرِيْن در اصل تَضْرِبُ بود مفرد مذکر مخاطب بود، خواستیم مفردۀ مخاطبۀ مؤنث بنا کنیم ياء ساکنه که علامت مفردۀ مخاطبۀ مؤنث بود با نون عوض رفع در آخرش در آوردیم و ما قبل ياء را از برای مناسبت يا كسره دادیم تَضْرِيْن شد.

تَضْرِبَانِ در اصل تَضْرِيْن بود مفرد بود، خواستیم تثنيه بنا کنیم الف که علامت تثنيه و هم ضمير فاعل است قبل از ياء در آوردیم، التقاء ساکنين شد میان ياء والف، ياء بالتقاء ساکنين بیفتاد تَضْرِبَانِ شد، فتحه نون را بدل به كسره کردیم تَضْرِبَانِ شد.

تَضْرِبْنَ در اصل تَضْرِيْن بود مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم نون که علامت جمع مؤنث و ضمير فاعل بود در آخرش در آوردیم تَضْرِيْنَنَ شد، اجتماع نونين شد، نون اول نون اعراب و نون ثانی نون بنا، اجتماع اعراب و بنا در کلمه واحده جایز نبود، لهذا نون اعرابی را حذف کردیم تَضْرِيْنَنَ شد مشتبّه شد به مفرد خودش از برای رفع اشتباه ياء را حذف کردیم و لام الفعل را ساکن کردیم تَضْرِبْنَ شد.
و دو صيغه مربوط به حکایت نفس متکلم است: أَضْرِبُ و تَضْرِبُ.

أَضْرِبُ در اصل ضَرَبَ بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل ماضی خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل مضارع، همزه مفتوحه که حرف استقبال و علامت متکلم وحده بود در اولش در آوردیم و فاء الفعل را ساکن وعین الفعل را مکسور و لام الفعل را مضموم کردیم أَضْرِبُ شد.

نَضْرِبُ در اصل ضَرَبَ بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل ماضی، خواستیم که متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل مضارع، نون که علامت مضارع و متکلم مع الغیر بود در اولش در آوردیم و فاء الفعل را ساکن وعین الفعل را كسره و لام الفعل را ضمه دادیم نَضْرِبُ شد.

ساختن مفردات فعل مضارع بطور اجتماعی

▲ ساختن مفردات فعل مضارع بطور اجتماعی

مفردات فعل مضارع شش صیغه است: يَضْرِبُ، تَضْرِبُ، تَضْرِبُ، تَضْرِبُ، أَضْرِبُ و نَضْرِبُ که در اصل ضَرَبَ بودند، مفرد غایب بود از فعل ماضی، خواستیم مفردات فعل مضارع بنا کنیم حروف «اتین» مفتوحه، (نه مضمومه لَأَنَّ الضِّمَّةَ جُزْءُ الْوَاوِ وَالْوَاوُ ثَقِيلٌ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ وَ جُزْءُ الْجُزْءِ جُزْءٌ سَبَسِ ضَمَّهُ هَمْ فِي كَلَامِ عَرَبِ ثَقَالَتْ دَارِدَ وَنَه مَكْسُورَه لَأَنَّ الْكَسْرَةَ تُلْتَبَسُ بِاللَّغَةِ: يَعْلَمُ، تَعْلَمُ، اَعْلَمُ وَ نَعْلَمُ). بر سرشان در آوردیم فاء الفعل را ساکن و لام الفعل را ضمه دادیم يَضْرِبُ، تَضْرِبُ، تَضْرِبُ، تَضْرِبُ، أَضْرِبُ و نَضْرِبُ شد.

اسم فاعل:

▲ اسم فاعل:

اسم فاعل شش صیغه دارد: سه مذکر و سه مؤنث. سه مذکر: ضَارِبٌ، ضَارِبَانِ و ضَارِبُونَ. ضَارِبٌ در اصل يَضْرِبُ بود فعل مضارع بود، خواستیم که اسم فاعل بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، الف که علامت فاعل بود در میانه فاء الفعل وعین الفعل در آوردیم و تنوین که از خواص اسم بود باو ملحق نمودیم، ضَارِبٌ شد. ضَارِبَانِ در اصل ضَارِبٌ بود مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم، الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم ضَارِبَانِ شد. ضَارِبُونَ در اصل ضَارِبٌ بود، مفرد بود، خواستیم که جمع بنا کنیم واو که علامت جمع بود، بانون عوض تنوین در آخرش در آوردیم ضَارِبُونَ شد. سه مؤنث: ضَارِبَةٌ، ضَارِبَتَانِ، ضَارِبَاتٌ. ضَارِبَةٌ در اصل ضَارِبٌ بود مفرد مذکر بود، خواستیم مفردة مؤنث بنا کنیم، تاء منونه که علامت مفردة مؤنث بود در آخرش در آوردیم و ماقبل تاء را فتحه دادیم، ضَارِبَةٌ شد. ضَارِبَتَانِ در اصل ضَارِبَةٌ بود، مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در

آخرش در آوردیم، ضاربَتان شد.

ضاربَات در اصل ضاربَةٌ بود مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، الف و تاء که علامت جمع مؤنث بود در آخرش در آوردیم، ضاربَتات شد، تاء اول دلالت می‌کرد بر تأنیث، الف و تاء دوم دلالت می‌کرد هم بر جمع و هم بر تأنیث، با وجود الف و تاء ثانی از تاء اول مستغنی شده و او را حذف کردیم، ضاربَات شد.

جمع تکسیر مذکر اسم فاعل

▲ جمع تکسیر مذکر اسم فاعل

انواع جمع تکسیر:

جمع مکسر جمعی است که بناء واحد (ساختمان مفرد) آن تغییر کرده است، جمع مکسر بر سه قسم است:

اول: حرکت‌های حروف آن عوض شده باشد مثل: اَسَد که جمع مکسر آن اُسُد است.

دوم: یکی از حروف آن حذف شود مثل: رُسُل که جمع رسول است.

سوم: آنکه حرفی به آن اضافه شود مثل: رَجُل و رِجال.

جمع مکسر بر دو نوع است: جمع قلت و جمع کثرت.

جمع قلت آن است: که دلالت می‌کند بر سه فرد تاده فرد و گاهی استعمال می‌شود در بیشتر از ده تا با قرینه، و در عدد ده اختلاف است که داخل در جمع قلت است، یا داخل در جمع کثرت، و یا مشترک بین هر دو است.

جمع کثرت از سه تا بی نهایت را شامل می‌شود.

ولی در جمع سالم دو نظریه است:

۱- دلالت دارد بر سه تا ده فرد مثل جمع قلت.

۲- دلالت دارد بر مطلق جمع، قلت، و کثرت در او لحاظ نشده است، در هر دو معنی استعمال می‌شود.

اوزان جمع قلت

▲ اوزان جمع قَلَّتْ

جمع قَلَّتْ چهار وزن دارد:

۱- أَفْعَال، مثل: أَطْفَار که جمع طُفَر است (ناخن‌ها)

۲- أَفْعُل، مثل: أَنْفُس که جمع نَفْس است (جان‌ها)

۳- أَفْعَلَه، مثل: أَرْغَفَه که جمع رَغِيف است (قرص‌های نان)

۴- فِعْلَه، مثل: فِتْيَه که جمع فِتًى است (جوانان)

و وزن‌های أَفْعَال و أَفْعُل جمع دیگری نیز بسته می‌شود که برای کثرت است، افعال به أَفَاعِل و أَفْعُل به افعال جمع بسته می‌شود، مثل: أَظَافِر (جمع اظفار) أَضَالِعُ (جمع أضلع) و به این دو وزن صیغه منتهی الجموع نیز گویند.

قاعده:

اگر بر سر جمع قَلَّتْ أَل استغراقی (أَل که به معنی کل است) داخل شود و یا جمع قَلَّتْ اضافه شود به چیزی که معنی کثرت می‌دهد جمع قَلَّتْ هم دارای معنای جمع کثرت می‌شود، مثل: أَيُّهَا الشُّيُوخ لَا تَكُونُوا كَالْفِتْيَةِ؛ ای پیرمردها مثل جوانان نباشید، خودتان را حفظ کنید.

اوزان جمع کثرت

▲ اوزان جمع کثرت

وزن‌های جمع کثرت بسیار است ولی قیاسی نیست فقط در ده مورد طبق قاعده است.

۱- فُعَل جمع فُعْلَه = (صُور و صُورَه) (صُرَر و صُرَّة).

۲- فَعَل جمع فَعْلَه = (قَطَعَ و قِطْعَه) (قَرَب و قِرْبَه).

۳- فَعَالِل جمع رباعی و خماسی مجرد (بَلَابِل و بَلِیل) (سَفَارِج و سَفَرِجَل).

۴- فَوَاعِل جمع فاعله = (طَوَالِب و طَالِبَه) و (کَوَاطِب و کَاطِبَه). هر اسم ثلاثی که حرف دوم آن الف یا واو باشد

جمعش به فواعل می آید، مثل: (جواهر و جوهر) و (خواتم و خاتم).

۵- فعائل جمع است برای هر مؤنثی که حرف سوم آن حرف مد باشد = (صحائف و صحیفه) و (رسائل و رساله).

۶- آفاعل جمع افعَل، اَفْعَل، اَفْعَلَةٌ مثل: (أَصَابِع وِ اصْبَع) و (أَجَادِل وِ أَجْدَل) و (أَنَامِل وِ أَنْمَلَةٌ).

۷- افاعیل جمع أَفْعُول وِ أَفْعُولَةٌ مثل (أَسَالِيب وِ أَسْلُوب) و (أَرَاجِيز وِ أَرْجُوزَةٌ).

۸- فَعَا لیل جمع هر رباعی است که حرف مد در ماقبل آخر آن اضافه شده است مثل: (عَصَا فِیْر وِ عُصْفُر) و (قِرَاطِیس وِ قِرْطَاس).

۹- مَفَاعِل جمع مَفْعَل وِ مِفْعَلَةٌ مثل: (مَبَاضِع وِ مِبْضَع) [۱] و (مَكَانِس وِ مِکْنَسَةٌ)

۱۰- مفاعیل جمع مِفْعَال وِ مِفْعِیل وِ مَفْعُول است مثل: (مَفَاتِیح وِ مِفْتَاح) و (مَسَاکِین وِ مَسْکِین) و (مَقَادِیر وِ مَقْدُور).

جمع تکثیر مذکر اسم فاعل:

هشت صیغه می باشد: ضَرَبَ، ضَرَبْتُ، ضَرَبْتُ، ضَرَبْنَا، ضَرَبْنَا، ضَرَبْنَا، ضَرَبْنَا، ضَرَبْنَا.

ضَرَبَ جمع تکسیر ضارب بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت اسم فاعل بود از میان فاء الفعل و عین الفعل برداشتیم ضَرَب شد مشتبه شد به صفت مشبّهه بر وزن خَشَن از جهت رفع اشتباه کسره عین الفعل را بدل کردیم به فتحه ضَرَب شد، مشتبه شد به صفت مشبّهه بر وزن حَسَن از جهت رفع اشتباه تاء منوّه که علامت جمع تکسیر بود در آخرش درآوردیم، ضَرَبَ شد.

ضَرَاب جمع تکسیر ضارب بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت اسم فاعل بود از میان فاء الفعل و عین الفعل برداشتیم، ضَرَب شد، مشتبه شد به صفت مشبّهه بر وزن خَشَن از جهت رفع اشتباه کسره عین الفعل را بدل کردیم به فتحه، ضَرَب شد، مشتبه شد به صفت مشبّهه بر وزن حَسَن از جهت رفع اشتباه الفی میان عین الفعل و لام الفعل در آوردیم، ضَرَاب شد، مشتبه شد به مصدر باب تفعیل بر وزن سلام و کلام و زکات از جهت رفع اشتباه عین الفعل را مکرر کردیم، بعد از مکرر مشدّد نمودیم، ضَرَاب شد، مشتبه شد به صیغه مبالغه بر وزن فَعَال از جهت رفع اشتباه فاء الفعل را بدل کردیم به ضمّه ضَرَاب شد.

ضَرَب جمع تکسیر ضارب بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش را بنا کنیم، الف که علامت اسم فعل بود از میان فاء الفعل و عین الفعل برداشتیم، ضَرَب شد، مشتبه شد به صفت مشبّهه بر وزن خَشَن از جهت رفع اشتباه کسره عین الفعل را بدل کردیم به فتحه، ضَرَب شد، مشتبه شد به صفت مشبّهه بر وزن حَسَن، از جهت رفع اشتباه عین الفعل را مکرر نمودیم، بعد از مکرر مشدّد نمودیم، فتحه فاء الفعل را بدل به ضمّه نمودیم، ضَرَب شد.

ضَرْبٌ جمع تکسیر ضاربٌ بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت اسم فاعل بود از میان فاء الفعل و عین الفعل برداشتیم، ضَرْبٌ شد، مشتبه شد به صفت مشبَّه بر وزن خَشِنٌ از جهت رفع اشتباه کسره عین الفعل را بدل به فتحه کردیم، ضَرْبٌ شد، مشتبه شد به صفت مشبَّه بر وزن حَسَنٌ از جهت رفع اشتباه فتحه فاء الفعل را بدل کردیم به ضَمّه و عین الفعل را ساکن نمودیم، ضَرْبٌ شد.

ضَرْبَاءٌ جمع تکسیر ضاربٌ بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت اسم فاعل بود از میان فاء الفعل و عین الفعل برداشتیم، ضَرْبٌ شد، مشتبه شد به صفت مشبَّه بر وزن خَشِنٌ از جهت رفع اشتباه کسره عین الفعل را بدل کردیم به فتحه، ضَرْبٌ شد، مشتبه شد به صفت مشبَّه بر وزن حَسَنٌ از جهت رفع اشتباه فتحه فاء الفعل را بدل کردیم به ضَمّه، الف ممدوده که علامت جمع تکسیر بود در آخرش درآوریم، ضَرْبَاءٌ شد.

ضَرْبَانٌ جمع تکسیر ضاربٌ بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیر بنا کنیم، الف که علامت اسم فاعل بود، از میان فاء الفعل و عین الفعل برداشتیم، ضَرْبٌ شد، مشتبه شد به صفت مشبَّه بر وزن خَشِنٌ از جهت رفع اشتباه کسره عین الفعل را بدل به فتحه نمودیم، ضَرْبٌ شد، مشتبه شد به صفت مشبَّه بر وزن حَسَنٌ از جهت رفع اشتباه فتحه فاء الفعل را بدل کردیم به ضَمّه، و عین الفعلش را ساکن نمودیم، الف و نون که علامت جمع تکسیر بود در آخرش در آوردیم، ضَرْبَانٌ شد.

ضِرَابٌ جمع تکسیر ضاربٌ است، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت اسم فاعل بود از میان فاء الفعل و عین الفعل برداشتیم، ضَرْبٌ شد مشتبه شد به صفت مشبَّه بر وزن خَشِنٌ از جهت رفع اشتباه کسره عین الفعل را بدل کردیم به فتحه، ضَرْبٌ شد مشتبه شد به صفت مشبَّه بر وزن حَسَنٌ از جهت رفع اشتباه فتحه فاء الفعل را بدل به کسره نمودیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در میان عین الفعل و لام الفعل در آوردیم، ضِرَابٌ شد.

ضُرُوبٌ جمع تکسیر ضاربٌ بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت اسم فاعل بود از میان فاء الفعل و عین الفعل برداشتیم، ضَرْبٌ شد، مشتبه شد به صفت مشبَّه بر وزن خَشِنٌ از جهت رفع اشتباه کسره عین الفعل را بدل کردیم به فتحه، ضَرْبٌ شد، مشتبه شد به صفت مشبَّه بر وزن حَسَنٌ از جهت رفع اشتباه فتحه فاء الفعل را بدل کردیم به ضَمّه، عین الفعلش را هم ضَمّه دادیم، واو که علامت جمع تکسیر بود در میان عین الفعل و لام الفعل در آوردیم، ضُرُوبٌ شد.

اسم تصغیر مذکر اسم فاعل

تصغیر عبارتست از افزودن یاء ساکن، که بعد از حرف دوم اسم قرار می گیرد، و حرف اول اسم را ضَمّه و حرف دومش را فتحه می دهند مثل: ضَوَّيْرِبٌ و نُوَيِّصِرٌ (زننده ای کوچک - یاری کننده ای کوچک) و تصغیر را

برای کم یا کوچک کردن کسی یا چیزی به کار می‌برند.
 اسم تصغیر مذکر اسم فاعل یک صیغه است که ضَوَّيرُ باشد.
 ضَوَّيرُ اسم تصغیر ضاربُ بود مکبّر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم حرف اول را ضمّه، حرف ثانی قابل حرکت نبود آن را قلب به واو مفتوحه کردیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل (سوم جایش) درآوردیم، ضَوَّيرُ شد



[۱]. چاقوی کوچک، بیشتر.

سه مؤنث اسم فاعل

▲ سه مؤنث اسم فاعل

مؤنث اسم فاعل نیز سه صیغه می‌باشد: ضَاوِرَةٌ، ضَارِبَاتٌ، ضَارِبَاتٌ.
 ضَاوِرَةٌ در اصل ضاربُ بود، مفرد مذکر بود، خواستیم مفرد مؤنث بنا کنیم تاء منوّنه که علامت مفرد مؤنث بود در آخرش در آوردیم، ضَارِبَةٌ شد.
 ضَارِبَاتٌ در اصل ضاربَةٌ بود، مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم، الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش درآوردیم، ضَارِبَاتٌ شد.
 ضَارِبَاتٌ در اصل ضاربَةٌ بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم الف و تاء که علامت جمع مؤنث بود در آخرش در آوردیم، ضَارِبَاتٌ شد، تاء اول دلالت می‌کرد بر تأنّث، الف و تاء ثانی دلالت می‌کرد هم بر جمع و هم بر تأنّث، با وجود الف و تاء ثانی از تاء اول مستغنی شده واو را حذف کردیم، ضَارِبَاتٌ شد.
 جمع تکسیر مؤنث اسم فاعل (ضَوَّارِبُ)
 جمع تکسیر مؤنث اسم فاعل یک صیغه است که ضَوَّارِبُ باشد.
 ضَوَّارِبُ جمع تکسیر ضاربَةٌ بود، مفرد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل (سوم جایش) در آوردیم، تلفظ ممکن نشد، اجتماع الفین شد، هیچ یکی از الفین

را از جهت علامت بودن نتوانستیم حذف کنیم، لذا الف اول را قلب به واو مفتوحه نمودیم، ضَوَّارِبٌ شد، این صیغه غیر منصرف است، جر و تنوین را قبول نمی‌کند، لذا تنوین را حذف کردیم، ضَوَّارِبٌ شد.

اسم تصغیر مؤنث اسم فاعل (ضَوَّيْرَبَةٌ)

ضَوَّيْرَبَةٌ اسم تصغیر ضارِبَةٌ بود، مکبَّر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمّه، ثانی قابل حرکت نبود آن را قلب به واو مفتوحه نمودیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل (سوم جایش) در آوردیم، ضَوَّيْرَبَةٌ شد.

صفت مشبَّهه

صفت مشبَّهه صفتی است که دلالت دارد بر حدث ثبوتی، و فاعل آن مثلاً حَسَنٌ هم دلالت دارد بر حُسْن که صفت ثبوتی است و هم دلالت می‌کند بر فاعل آن که مثلاً زید باشد، و شباهت می‌رساند به اسم فاعل در استعمال در سه معنی: متکلم، مخاطب و غایب، و در عدد هم مثل اسم فاعل است که شش صیغه دارد.

فرق بین صفت مشبَّهه و اسم فاعل

▲ فرق بین صفت مشبَّهه و اسم فاعل

صفت مشبَّهه و اسم فاعل از جهاتی اشتراک دارند، و از جهاتی افتراق، در دو جهت اشتراک دارند که ذکر شد، و از جهاتی افتراق دارند:

۱- اسم فاعل هم از فعل لازم ریخته می‌شود مثل: ذَاهِبٌ از ذَهَبَ ریخته شده، و هم از فعل متعدی بنا می‌شود مثل: ضارِبٌ از ضَرَبَ بنا شده ولی صفت مشبَّهه فقط از فعل لازم ریخته می‌شود مانند: حَسَنٌ از حَسُنَ و صَعْبٌ از صَعِبَ ریخته شده.

۲- اسم فاعل صله برای ال موصول واقع می‌شود، زیرا صفت صریحه است، ولی صفت مشبَّهه صله برای ال واقع نمی‌شود بلکه ال داخل در آن برای تعریف است، اسم فاعل که صله ال واقع می‌شود بتأویل فعل است، و این تأویل با صفت مشبَّهه که مفید ثبوت است سازش ندارد.

۳- برای عمل صفت مشبَّهه شرط زمان معتبر نیست، زیرا به معنای ثبوت است ولی در عمل اسم فاعل زمان شرط است که باید به معنای حال یا استقبال باشد.

۴- اسم فاعل در عمل موافق با فعل خودش میباشد از حیث لزوم و تعدی، ولی صفت مشبَّه با فعل خود در عمل مخالفت می‌کند، با اینکه فعلش لازم است و نصب نمی‌دهد او اسم مابعد خود را بنا بر تشبیه به مفعول در معرفه، و بنا بر تمیز در نکره نصب می‌دهد.

۵- اسم فاعل همیشه با مضارعش در حرکات، و سکانات موافق است یعنی هر حرف که از مضارع متحرک است از اسم فاعل هم متحرک، و هر حرف از مضارع ساکن از اسم فاعل هم ساکن است، مثل: ضاربٌ و یَضْرِبُ، ولی صفت مشبَّه در حرکات و سکانات موافقت ندارد مانند: حَسَنٌ و یَحْسُنُ.

اوزان صفت مشبَّه

▲ اوزان صفت مشبَّه

اوزان مشهور و متداول صفت مشبَّه از این قرار است:

- ۱- فَعِيلٌ : حَمِيدٌ، جَلِيلٌ؛
- ۲- فَعْلٌ : وَرَعٌ؛
- ۳- فَعْلٌ : حَسَنٌ؛
- ۴- فَعْلٌ : ضَخْمٌ؛ ([۱])
- ۵- فَعْلٌ : بَكْرٌ؛ ([۲])
- ۶- فَعْلٌ : حَرٌّ؛
- ۷- فُعَالٌ : شُجَاعٌ؛
- ۸- فَعَالٌ : جَبَانٌ؛
- ۹- فَعُولٌ : ذَلُولٌ، صَلَائِبُورٌ؛
- ۱۰- أَفْعَلٌ : أَصْغَرٌ، أَلْكَنٌ؛
- ۱۱- فَيْعَلٌ : جَيِّدٌ، بَيْنٌ؛
- ۱۲- فَعْلَانٌ : شَبْعَانٌ، عَطْشَانٌ.

اوزان صفت مشبَّه سماعی است (نه قیاسی)، لکن غالباً صفت مشبَّه از فَعْلٌ بر وزن فَعِلٌ می‌آید مانند: حَذِرٌ،

فَرِحَ. و از وزن فَعَلَ بر وزن فَعِيل می آید مثل: شریف، کریم، عظیم.

و افعالی که بر رنگ‌ها و عیب‌ها و حسن‌ها دلالت دارد، صفت مشبیه اش بر وزن أَفْعَلْ آید چون: ازرق ([۳])، اقرح ([۴])، اکحل ([۵]).

و افعالی که دلالت بر گرسنگی یا تشنگی یا سیری کند صفت مشبیه آن بر وزن فَعْلَانِ می آید مثل: جَوَّعَان، شَبَعَان، رِيَّان، عطشان.

وزن فَيَعِلْ مخصوص اجوف است مانند: سَيِّد، لَيِّن، جَيِّد.

فائده:

علامت تأنیث صفت مشبیه مانند سایر صفات تاء تأنیث است مانند: حَسَنٌ، حَسَنَةٌ - سَيِّد، و سَيِّدَةٌ، ولی در دو وزن از اوزان مذکوره اختصاص به مؤنث دارد، یکی وزن أَفْعَلْ است که مؤنث آن فَعْلَاء است مثل: أَحْمَر، حَمْرَاء. دیگری وزن فَعْلَانِ است که مؤنث آن فَعْلَانِ است چون: عَطْشَان، عَطْشَى.

اسم مفعول

اسم مفعول نیز شش صیغه می باشد سه مذکر، سه مؤنث. سه مذکر: مَضْرُوبٌ، مَضْرُوبَان، مضروبون.

مَضْرُوبٌ در اصل يُضْرَبُ یا تُضْرَبُ یا أُضْرَبُ بود، علی ای تقدیر حرف استقبال را از اولش انداختیم و به جای آن میم مضموم در آوردیم و تنوین که از جمله خواص اسم بود به آن ملحق نمودیم، مَضْرَبٌ شد، مشتبّه شد به اسم مفعول باب افعال بر وزن مُكْرَمٌ، از برای رفع اشتباه ضمه میم را بدل کردیم به فتحه، مَضْرَبٌ شد، اشتباه شد بر اسم زمان و مکان بر وزن مَقْتَلٌ، حذرا من الاشتباه فتحه عین الفعل را بدل کردیم به ضمه مَضْرَبٌ شد بر وزن مَقْعَلٌ، و آن در کلام عرب بدون واو و تاء یافت نمی شد، بنابراین ضمه را اشباع کردیم، واو از اشباع ضمه تولد یافت، مَضْرُوبٌ شد.

مَضْرُوبَان در اصل مضروب بود، مفرد بود، خواستیم که تشبیه بنا کنیم، الف که علامت تشبیه بود با نون عوض تنوین در آخرش درآوردیم، مَضْرُوبَان شد.

مَضْرُوبُونَ در اصل مَضْرُوبٌ بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، واو که علامت جمع مذکر بود با نون عوض تنوین در آخرش درآوردیم، مضروبون شد.

جمع تکسیر مذکر اسم مفعول (مَضَارِبٌ)

جمع تکسیر مفرد مذکر اسم مفعول یک صیغه است که مَضَارِبٌ باشد.

مَضَارِبٌ جمع تکسیر مضروب بود اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل (در سوم جایش) در آوردیم، ما قبل الف را فتحه دادیم، ضمه عین الفعل را بدل به کسره کردیم، مَضَارِوبٌ شد، واو ساکن ماقبل مکسور را قلب به یا کردیم، مضاریب شد، این

صیغه غیر منصرف است و جر و تنوین را قبول نمی‌کند، لذا تنوین را حذف کردیم، مضاریبُ شد.

اسم تصغیر مذکر اسم مفعول (مُضَيَّرِيبُ)

مُضَيَّرِيبُ اسم تصغیر مضروب بود، مکبر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمه، حرف دوم را حرکت فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل (سوم جایش) در آوردیم، ضمه عین الفعل را بدل به کسره نمودیم، مُضَيَّرِوبُ شد و اوساکن ما قبلش مکسور قلب به یاء کردیم، مُضَيَّرِيبُ شد.

مؤنث اسم مفعول:

مؤنث اسم مفعول سه صیغه می‌باشد: مَضْرُوبَةٌ، مَضْرُوبَتَانِ، مَضْرُوبَاتٌ.

مَضْرُوبَةٌ در اصل مضروب بود، مذکر بود، خواستیم مفرد مؤنث بنا کنیم، تاء منونه که علامت تأنیث اسم بود در آخرش در آوردیم و ما قبل تاء را فتحه دادیم، مَضْرُوبَةٌ شد.

مَضْرُوبَتَانِ در اصل مَضْرُوبَةٌ بود، مفرد بود، خواستیم تشبیه بنا کنیم، الف که علامت تشبیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم، مَضْرُوبَتَانِ شد.

مَضْرُوبَاتٌ در اصل مضروب بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، الف و تاء که علامت جمع مؤنث بود در آخرش در آوردیم، مَضْرُوبَاتٌ شد، تاء اول دلالت می‌کرد بر تأنیث، و تاء ثانی دلالت می‌کرد هم بر جمع و هم بر تأنیث، بنا بر این از تاء اول مستغنی شده و آن را حذف کردیم، مَضْرُوبَاتٌ شد.

جمع تکسیر مؤنث اسم مفعول (مَضَاِریِبُ)

مَضَاِریِبُ جمع تکسیر مضروب بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش را بنا کنیم، الف ساکنه که علامت جمع تکسیر بود، در میان فاء الفعل و عین الفعل (سوم جایش) در آوردیم، ما قبل الف قهرا مفتوح شد، ضمه عین الفعل را بدل به کسره کردیم، مَضَاِرِوبَةٌ شد، واوی ساکن ماقبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مَضَاِریِبَةٌ شد، تاء دلالت می‌کرد بر وحدت و صیغه دلالت می‌کرد بر کثرت، بین وحدت و کثرت تنافی است، لذا تاء وحدت را حذف کردیم، مضاریبُ شد، صیغه غیر منصرف است، جر و تنوین را قبول نمی‌کند، لذا تنوین را حذف کردیم، مضاریبُ شد.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث بر یک وزن است ولی در اعلال و ساختن با هم فرق می‌کند، چنانچه قبلاً ذکر شد.

اسم تصغیر مؤنث اسم مفعول (مُضَيَّرِيبَةٌ)

مُضَيَّرِيبَةٌ در اصل مضروب بود، مکبر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمه و حرف دوم را حرکت فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل (سوم جایش) در آوردیم، ضمه عین الفعل را بدل به کسره نمودیم، مُضَيَّرِوبَةٌ شد، واوی ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء نمودیم، مُضَيَّرِيبَةٌ شد.

[۱]. چاق و فربه. [۲]. دوشیزه. [۳]. چشم آبی [۴]. کچل. [۵]. کسی که به طور طبیعی لبه پلک‌هایش سیاه باشد و یا سرمه به چشم کشیده باشد.

اسم زمان و مکان

▲ اسم زمان و مکان

اسم زمان دلالت بر تعیین زمان وقوع فعل دارد، و اسم مکان دلالت بر تعیین مکان وقوع فعل می‌کند. اسم زمان و مکان از فعل ثلاثی مفتوح العین، و مضموم العین (عین الفعل مضارعش مفتوح یا مضموم باشد) مطلقاً (ابواب هفتگانه) بر وزن مَفْعَل می‌آید، مثل: مَنَصْرٌ، مَثْمَرٌ، مَطْوَأٌ (مَطْوِی)، مَقَالٌ، مَدْعَاً (مَدْعِی) و مَمَدٌ (یعنی زمان یا مکان یاری کردن - زمان یا مکان دستور دادن - زمان یا مکان در نور دیدن - زمان یا مکان گفتن - زمان یا مکان خواندن - زمان یا مکان کشیدن). مگر مثال (فعلی که حرف اول ثلاثی آن حرف عله باشد) که اسم زمان و مکان آن مطلقاً (چه مفتوح العین، چه مضموم العین، چه مکسور العین) بر وزن مَفْعَل می‌آید مثل: مَوْعِدٌ، مَوْضِعٌ، مَوْسِمٌ، مَوْجِلٌ و مَیْسِرٌ. در یازده مورد اسم زمان و مکان بر خلاف قاعده و قیاس بر وزن مَفْعَل آمده است مثل: مَطْلَعٌ [۱]، مَشْرِقٌ [۲]، مَغْرِبٌ [۳]، مَسْجِدٌ [۴]،

مَسْقِطٌ [۵]، مَنَبِتٌ [۶]، مَرَفِقٌ [۷]، مَنَسِکٌ [۸]، مَجْزِرٌ [۹]، مَفْرِقٌ [۱۰] و مَسْکِنٌ [۱۱]:

در همه این موارد به فتح عین هم صحیح است.

فعل ثلاثی اگر مضارعش مکسور العین باشد اسم زمان و مکان بر وزن مَفْعَل می‌آید مثل: مَجْلِسٌ و مَنَزِلٌ. مگر فعل ناقص (فعلی که حرف آخر آن حرف عله باشد) که اسم زمان و مکان آن مطلقاً بر وزن مَفْعَل می‌آید مثل: مَرَمًا (مرمی)، مَرَضًا (مرضی)، مَرَحًا (مرخی). چنانچه شاعر به نظم آورده:

ظرف یَفْعَل مَفْعَل آید غیر ناقص ای کمال

غیر یَفْعَل مَفْعَل آید دائماً الا مثال

و اسم زمان و مکان از فعل غیر ثلاثی بر وزن فعل مضارع مجهول می‌آید و به جای حرف مضارع میم مضمومه

قرار می‌گیرد (بروزن اسم مفعول آن فعل می‌آید) مثل: مُخْرَجٌ، مُدْخَلٌ از أَخْرَجَ و أَدْخَلَ.

چند کلمه نیز بر وزن مَفْعَال آمده است مانند: مِيعَاد، مِيقَات و مِیلَاد. (زمان یا مکان وعده کردن، - زمان یا مکانی که در آن تعیین وقت کرده باشند و محلی که احرام از آنجا بسته می‌شود، - زمان و مکان ولادت) اسم زمان، مکان، اسم مفعول و مصدر میمی در غیر ثلاثی بر یک وزن می‌آید. تشخیص و تمییز آنها به واسطه قرینه می‌باشد.

اسم زمان و مکان باب ضَرْب: مَضْرِبٌ، مَضْرِبَانِ، مَضْرِبَاتٌ.

مَضْرِبٌ در اصل یضرب بود، مفرد مذکر غایب بود، از فعل مضارع، خواستیم اسم زمان و مکان بنا کنیم، یاء که علامت فعل مضارع بود از اولش برداشتیم، به جای آن میم مفتوحه در آوردیم، تنوین که از جمله خواص اسم بود به آن ملحق نمودیم مَضْرِبٌ شد.

مَضْرِبَانِ در اصل مَضْرِبٌ بود، مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم، الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم، مَضْرِبَانِ شد.

مَضْرِبَاتٌ در اصل مَضْرِبٌ بود مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، الف و تاء که علامت جمع غیر ذوی العقول بود در آخرش در آوردیم، مَضْرِبَاتٌ شد.

جمع تکسیر اسم زمان و مکان (مَضَارِبٌ)

مَضَارِبٌ جمع تکسیر مَضْرِبٌ بود، مفرد بود، خواستیم جمع تکسیر بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل (سوم جایش) در آوردیم، ما قبل الف قهرا مفتوح شد. مَضَارِبٌ شد، صیغه غیر منصرف است، جر و تنوین را قبول نمی‌کند، لذا تنوین را حذف کردیم، مَضَارِبٌ شد.

اسم تصغیر اسم زمان و مکان (مُضَرِّبٌ)

مُضَرِّبٌ اسم تصغیر مَضْرِبٌ بود، مکبر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمّه، حرف دوم را حرکت فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم، مُضَرِّبٌ شد. اسم آلت: اسم آلت صیغه ای است که از فعل گرفته شده و دلالت بر ابزار کار دارد و اگر مشتق باشد فقط از فعل ثلاثی متعدی بنا می‌شود نه از فعل لازم، و کلماتی مثل: مِصْفَاةٌ [۱۲] و مِرْقَاةٌ [۱۳] و مِزْمَارٌ [۱۴] که از صَفَى و رَقَى و زَمَرَ ساخته شده (که لازمند) شاذ و نادرند.

- [۱]. زمان یا مکان طلوع ستارگان. [۲]. زمان یا مکان طلوع آفتاب. [۳]. زمان یا مکان غروب آفتاب. [۴]. زمان یا مکان سجده. [۵]. زمان یا مکان افتادن. [۶]. زمان یا مکان روییدن. [۷]. زمان یا مکان مدارا کردن. [۸]. زمان یا مکان عبادت، جای قربانی کردن. [۹]. زمان یا مکان نحر شتر. [۱۰]. زمان یا مکان جدائی. [۱۱]. زمان یا مکان سکونت. [۱۲]. کفگیر، صافی، آبکش و فیلتر. [۱۳]. نردبان و آسانسور. [۱۴]. نای.

اوزان اسم آلت

▲ اوزان اسم آلت

اسم آلت در عربی اوزان مخصوصی دارد، وزنهای مشهور آن سه وزن است:

- ۱- بر وزن مَفْعَل می آید مثل: مَبْرَدٌ (سوهان تیزکن) که ابزار ساییدن و تیز کردن است، و مَرَجَلٌ: شانه مو، و مَنَحَتٌ: آلت تراشیدن.
 - ۲- بر وزن مَفْعَال می آید مثل: مِفْتَاح (کلید) و مِقْرَاض (قیچی).
 - ۳- بر وزن مَفْعَلَه می آید مثل: مَكْنَسَه (جارو) و مَلْعَقَه (قاشق) و مِمْلَحَه (نمکدان).
- اما اسم آلت غیر مشتق هیچ ظابطه‌ای ندارد، و بر وزنهای گوناگونی می آید مثل: قَدوم (تیشه)، سَكِين (کارد)، و فَأْس (تبر).

اقسام اسم آلت

اسم آلت بر سه قسم است:

- ۱- آلت صغری که بر وزن مَفْعَل می آید مثل: مَضْرَبٌ، مَضْرَبَان و مَضْرَبَاتٌ.
- ۲- آلت وسطی بر وزن مَفْعَلَه مثل: مَضْرَبَه، مَضْرَبَتَان و مَضْرَبَاتٌ.
- ۳- آلت کبری بر وزن مَفْعَالٌ مانند: مَضْرَابٌ، مَضْرَابَان و مَضْرَابَاتٌ.

آلت صغری از باب ضَرْب

مَضْرَبٌ در اصل یَضْرِبُ بود، مفرد مذکر غایب بود، خواستیم اسم آلت صغری بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، به جای آن میم مکسوره در آوردیم، کسره عین الفعل را بدل کردیم به فتحه، تنوین که از خواص اسم بود به آن ملحق نمودیم، مَضْرَبٌ شد.

مَضْرَبَانِ در اصل مَضْرَبٌ بود، مفرد بود، خواستیم تشبیه بنا کنیم، الف که علامت تشبیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم، مَضْرَبَانِ شد.

مَضْرَبَاتٌ در اصل مَضْرَبٌ بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، الف و تاء که علامت جمع غیر ذوی العقول بود در آخرش در آوردیم، مَضْرَبَاتٌ شد.

جمع تکسیر آلت صغری (مضارب)

مضارب جمع تکسیر مضرب بود، مفرد بود، خواستیم جمع تکسیر بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم، ماقبل الف قهرا مفتوح گردید، کسره میم را بدل کردیم به فتحه، و فتحه عین الفعل را بدل کردیم به کسره، مضارب شد، این صیغه غیر منصرف است، جر و تنوین را قبول نمی‌کند، لذا تنوین را حذف کردیم، مضارب شد.

اسم تصغیر آلت صغری (مُضَرَّب)

مُضَرَّب در اصل مضرب بود مکبر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمّه، حرف دوم را حرکت فتحه دادیم، فتحه عین الفعلش را بدل کردیم به کسره، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم، مُضَرَّب شد.

آلت وسطی از باب ضرب

مُضَرَّبَةٌ، مُضَرَّبَتَانِ، مُضَرَّبَاتٌ.

مُضَرَّبَةٌ در اصل یضرب بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم آلت وسطی بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، میم مکسوره به جایش گذاشتیم، کسره عین الفعل را بدل به فتحه کردیم، تاء منوّنه که علامت آلت وسطی بود در آخرش ملحق نمودیم، مُضَرَّبَةٌ شد.

مُضَرَّبَتَانِ در اصل مُضَرَّبَةٌ بود، مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم، الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم، مُضَرَّبَتَانِ شد.

مُضَرَّبَاتٌ در اصل مُضَرَّبَةٌ بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، الف و تاء که علامت جمع غیر ذوی العقول بود در آخرش در آوردیم، مُضَرَّبَاتٌ شد تاء اول دلالت می‌کرد بر تأنیث، الف و تاء دوم دلالت می‌کرد هم بر جمع و هم بر تأنیث با وجود الف و تاء ثانی از تاء اول مستغنی شدیم و تاء اول را حذف کردیم، مُضَرَّبَاتٌ شد. جمع تکسیر آلت وسطی (مَضَارِب)

مَضَارِب جمع تکسیر مضربه بود، مفرد بود، خواستیم جمع تکسیرش را بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم، ماقبل الف قهرا مفتوح شد، کسره میم را بدل کردیم به فتحه، و فتحه عین الفعل را بدل کردیم به کسره، مضارب شد، تاء دلالت می‌کرد بر وحدت، صیغه دلالت می‌کرد بر کثرت، ما بین وحدت و کثرت منافات بود، لذا تاء وحدت را حذف کردیم، مضارب شد، صیغه غیر منصرف است، جر و تنوین را قبول نمی‌کند، لذا تنوین را حذف کردیم، مضارب شد.

اسم تصغیر آلت وسطی (مُضَرَّبِیَّة)

مُضَرَّبِیَّة اسم تصغیر مضربه بود، مکبر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمّه، حرف دوم را فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم، و فتحه عین الفعل را بدل به

کسره کردیم، مُضَرَّبَةٌ شد.

آلت کبری از باب ضَرَبَ

آلت کبری در باب ضَرَبَ سه صیغه می‌باشد: مُضَرَّبٌ، مُضَرَّبَانِ، مُضَرَّبَاتٌ.

مُضَرَّبٌ در اصل یضرب بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم آلت کبری بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، میم مکسوره که علامت آلت کبری بود در اولش در آوردیم، الف که علامت آلت کبری بود در میان فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم ماقبل الف قهرا مفتوح شد، تنوین که از جمله خواص اسم بود در آخرش ملحق نمودیم، مُضَرَّبٌ شد.

مُضَرَّبَانِ در اصل مضرب بود، مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم، الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم مُضَرَّبَانِ شد.

مُضَرَّبَاتٌ در اصل مضرب بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم الف و تاء که علامت جمع غیر ذوی العقول بود در آخرش در آوردیم، مُضَرَّبَاتٌ شد.

جمع تکسیر آلت کبری (مضاریب)

مضاریب جمع تکسیر مُضَرَّبٌ بود، مفرد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت جمع بود در میان فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم، فتحه عین الفعل را بدل کردیم به کسره، مضارِبٌ شد، الف ماقبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مضاریب شد، این صیغه غیر منصرف است، جر و تنوین را قبول ندارد، لذا تنوین را حذف کردیم، مضاریب شد.

اسم تصغیر آلت کبری (مُضَرِّبٌ)

مُضَرِّبٌ اسم تصغیر مُضَرَّبٌ بود، مکبر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمه دادیم، حرف دوم را حرکت فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم، فتحه عین الفعل را بدل به کسره نمودیم، مُضَرِّبٌ شد، الف ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مُضَرِّبٌ شد.



افعل التفضیل

▲ افعال التفضیل

افعال التفضیل صیغه‌ای است که دلالت دارد بر برتری موصوفش در وصف بر دیگری مثل: زیدٌ أَعْلَمُ مِنْ عمرو. و وجه تسمیه افعال التفضیل برای آن است که تمیز داده شود از صفت مشبّه‌ای که بر وزن افعال می‌آید مانند: احمر و اعرج.

شرایط افعال التفضیل

فعلی که افعال التفضیل از آن بنا می‌شود باید هشت شرط داشته باشد:

- ۱- فعل باشد ۲- ثلاثی ۳- تام ۴- متصرف ۵- قابل زیادی باشد ۶- مثبت ۷- معلوم ۸- وصفش بر وزن أَفْعَل نباشد.

توضیح و علت شرط‌ها:

- ۱- باید فعل ثلاثی مجرد باشد، از رباعی و بیشتر ساخته نمی‌شود زیرا اگر چیزی از آن کم شود در آن خللی به وجود می‌آید، و اگر کم نشود از وزن افعال زیادتی پیدا می‌کند.
 - ۲- وصف آن بر وزن افعال نیاید لذا از فعل‌هایی که به معنای رنگ یا عیب و نقص یا حسن و زیبایی باشد مانند: عَوْرَ، خَضِرَ، حَمَقَ، بَلَجَ، افعال التفضیل از آن‌ها بنا نمی‌شود، زیرا صفت مشبّه آن‌ها بر وزن افعال می‌آید مثل: اعور (یک چشم) اخضر (سبز) احمق (بی عقل، کودن) ابلج (مرد خنده رو، مردی که ابروهایش از هم فاصله دارد) اگر افعال التفضیل از آن افعال بنا شود مشتبه می‌شود به صفت مشبّه.
 - ۳- آن فعل متصرف و کامل باشد بنابراین از فعل جامد مثل: بُئِسَ و فعل ناقص مثل: کان بنا نمی‌شود (اگر چه ابن انباری و رضی قائل به جواز شدند) از جامد بنا نمی‌شود چون آن قابل تصرف نیست، و از فعل ناقص بنا نمی‌شود، چون مسموع از کلام عرب نیست، نه اینکه فعل ناقص دلالت بر حدث نداشته باشد، بلکه فعل ناقص هم دلالت بر زمان دارد و هم دلالت بر حدث. ([۱])
 - ۴- منفی نباشد، چه به نفی لازمی مثل: ما عاج بالدواء (دارو برایش سودی نداشت) و چه به نفی عارضی مانند: ما عَلِمَ زیدٌ. افعال التفضیل اگر از فعل منفی بنا شود مشتبه می‌شود به افعال که از فعل مثبت بنا شده است.
 - ۵- آن فعل صلاحیت تفضیل و برتری را داشته باشد لذا از فَنیَ و ما تَ، أَفنیَ و آموت ساخته نمی‌شود.
 - ۶- آن فعل معلوم باشد، اگر مجهول باشد باعث اشتباه می‌شود.
- در چند موردی که افعال التفضیل از فعل مجهول بنا شده است شاذ است مثل: العَوْدُ أَحْمَدُ: بازگشت ستوده‌تر است، احمد از حُمد بنا شده است، و حاتم أعطیَ مِنْ عمرو: حاتم بخشنده‌تر است از عمرو، أعطیَ از أُعطی ساخته شده، و هذا السُّفْرُ أَخْصَرُ مِنْ ذاك: این کتاب کوتاه‌تر است از آن. أَخْصَرُ از أُخْصِرَ بنا شده.

و گاهی افعال التفضیل فعل ندارد مثل: ما بِالْبَادِيَةِ اَنْوَأْ مِنْهُ یعنی در بادیه کسی نیست که غروب و طلوع ستاره‌ها را بهتر از فلانی بشناسد.

افعل التفضیل: شش صیغه دارد، سه مذکر، سه مؤنث، سه مذکر: أَضْرَبُ، أَضْرَبَانِ، أَضْرَبُونَ. أَضْرَبُ در اصل یضربُ بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم افعال التفضیل بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم به جایش همزه مفتوحه گذاشتیم، کسره عین الفعل را بدل به فتحه کردیم، تنوین مقدری که از خواص اسم بود به او ملحق نمودیم، أَضْرَبُ شد.

أَضْرَبَانِ در اصل أَضْرَبُ بود، مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم، الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین مقدر در آخرش درآوردیم اضربان شد.

أَضْرَبُونَ در اصل اضرب بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، واو که علامت جمع مذکر بود با نون عوض تنوین مقدر در آخرش درآوردیم اضربون شد.

جمع تکسیر مذکر افعال التفضیل (أَضَارِبُ)

أَضَارِبُ: جمع تکسیر اضرب بود مفرد بود، خواستیم جمع تکسیر بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل درآوردیم، ماقبل الف قهراً مفتوح شد، فتحه عین الفعل را بدل به کسره نمودیم، اضرابُ شد، این صیغه غیر منصرف است جر و تنوین را قبول نمی‌کند، لذا تنوین را حذف کردیم، اضرابُ شد. اسم تصغیر مذکر افعال التفضیل: (أُضْيِرُّ)

أُضْيِرُّ: اسم تصغیر اضرب بود، مکبر بود، خواستیم مصغرش را بنا کنیم، حرف اول را ضمّه، دوم را حرکت فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل درآوردیم، فتحه عین الفعل را بدل به کسره نمودیم، أُضْيِرُّ شد.

مؤنث افعال التفضیل:

ضُرْبِيَّ، ضُرْبِيَّانِ، ضُرْبِيَّاتٌ.

ضُرْبِيَّ ُ در اصل اضرب بود مفرد مذکر بود، خواستیم مفرد مؤنث بنا کنیم، همزه مفتوحه را از اولش برداشتیم، فاء الفعل را ضمّه دادیم، عین الفعل را ساکن کردیم، الف مقصوره که علامت مفرد مؤنث بود در آخرش ملحق نمودیم، ضُرْبِيَّ ُ شد.

ضُرْبِيَّانِ در اصل ضُرْبِيَّ ُ بود، مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم، الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین مقدری در آخرش درآوردیم، التقاء ساکنین شد میان الفین، هیچ یک از الفین از جهت علامت بودن حذف کردنش ممکن نبود، لذا الف اولی را قلب به یاء مفتوحه نمودیم، ضُرْبِيَّانِ شد.

ضُرْبِيَّاتٌ در اصل ضربی بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم الف و تاء علامت جمع مؤنث بود در آخرش

در آوردیم، التقاء ساکنین شد میان الفین، قاعده در التقاء ساکنین یا موجب قلب است، و یا موجب حذف، و یا موجب حرکت، در اینجا موجب قلب است، لذا الف اول را قلب به یاء مفتوحه نمودیم، ضُرِبَا تٌ شد.

جمع تکسیر مؤنث افعال التفضیل:

ضُرَبٌ: در اصل خود ضُرْبِی ُ بود اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، حرف اول را به حال خودش گذاشتیم، حرف ثانی را فتحه دادیم، الف مقصوره که علامت مفردۀ مؤنث بود از آخرش حذف کردیم، تنوین تمکّن در آخرش ملحق نمودیم، ضُرَبٌ شد.

اسم تصغیر مؤنث افعال التفضیل

ضُرْبِی ُ: در اصل ضُرْبِی ُ بود، مکبّر بود خواستیم مصغرش بنا کنیم حرف اول مضموم بود، حرف دوم را حرکت فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم، ضُرْبِی ُ شد.

[۱]. جامع المقدمات با تعلیقه و تصحیح مرحوم استاد مدرّس افغانی، ج ۱، ص ۵۴۳.

اوزان صیغه مبالغه

▲ اوزان صیغه مبالغه

صیغه مبالغه دلالت دارد بر کثرت اتصاف موصوف به صفت مانند: عَلَامَةٌ و فَهَامَةٌ (بسیار بسیار دانا و فهمیده) در این دو مثال مراد از موصوف شخص است، و مراد از صفت علم و فهم است.

صیغه مبالغه در عربی وزنهای مختلف دارد، و همه آن‌ها سماعی است، و تنها از فعل ثلاثی بنا می شود.

اوزان مشهور صیغه مبالغه:

۱- فَعَالٌ مانند: عَلَامٌ و نَصَارٌ (بسیار دانا و یاری کننده).

۲- فَعَالَةٌ مانند: عَلَامَةٌ و فَهَامَةٌ (بسیار بسیار دانا و فهمیده).

۳- مَفْعَالٌ مثل: مَكْسَالٌ و مَقْدَامٌ (بسیار تنبل - بسیار شجاع).

۴- فَعِيلٌ: سَكِيرٌ و صَدِيقٌ (بسیار شراب خوار، بسیار مست - بسیار راستگو).

۵- مَفْعِيلٌ: مَسْكِينٌ و مَعْطِرٌ (بسیار فقیر - بسیار مصرف کننده‌ی عطر).

- ۶- فُعَلَةٌ: ضَحْكَةٌ و ضُجَعَةٌ (بسیار خندان - کسی که بسیار به پهلوی می خوابد).
- ۷- فَعْلٌ: شَرٌّ و حَذَرٌ (بسیار پر خور- بسیار پرهیز کننده).
- ۸- فَعِيلٌ: رَحِيمٌ و عَظِيمٌ (بسیار بخشاینده - بسیار بزرگ). ([۱])
- ۹- فَعُولٌ: كَذُوبٌ و وَدُودٌ (بسیار دروغگو - بسیار مهربان).
- ۱۰- فَاْعَلَةٌ: رَاوِيَةٌ (بسیار روایت کننده) و سَاهِرَةٌ (شب زنده دار).
- ۱۱- فُعْلٌ: غُفْلٌ (بی نام و نشان، خیلی مجهول، مردی که هیچ خاصیت و ضرری ندارد).
- ۱۲- فَعُولَةٌ: فَرُوقَةٌ (شخص بسیار ترسو و هراسان).
- ۱۳- مَفْعَلٌ: مَحْرَبٌ (بسیار شجاع)
- ۱۴- فَاْعُولٌ: فَاَرْوَقٌ (بسیار فرق گذارنده و جدا کننده).
- ۱۵- فُعَالٌ: كُبَارٌ (بسیار بزرگ).

صیغه های مشترک بین مذکر و مؤنث

برخی از صیغه های مبالغه برای مذکر و مؤنث استعمال می شود و آن شش صیغه است:

- ۱- فَعَالَةٌ مثل: رَجُلٌ فَهَامَةٌ و امْرَأَةٌ فَهَامَةٌ.
- ۲- مَفْعَالٌ مثل: رَجُلٌ مَفْضَالٌ و امْرَأَةٌ مَفْضَالٌ.
- ۳- مَفْعِيلٌ مثل: رَجُلٌ مَعْطِيرٌ و امْرَأَةٌ مَعْطِيرٌ.
- ۴- مَفْعَلٌ مثل: رَجُلٌ مَعْشَمٌ و امْرَأَةٌ مَعْشَمٌ (ستمکار).
- ۵- فَعْلَةٌ و فُعْلَةٌ مثل رَجُلٌ ضَحْكَةٌ و امْرَأَةٌ ضَحْكَةٌ - رَجُلٌ هُمَزَةٌ و امْرَأَةٌ هُمَزَةٌ.
- ۶- فَعُولٌ (به معنای فاعل) مثل: رَجُلٌ صَبُورٌ و امْرَأَةٌ صَبُورٌ.
- ۷- فَعِيلٌ (به معنای مفعول) مثل: رَجُلٌ قَتِيلٌ و امْرَأَةٌ قَتِيلٌ.



صیغه مبالغه ی باب ضَرَبَ :

صیغه مبالغه این باب شش صیغه است، سه مذکر، سه مؤنث.

سه مذکر: ضَرَّابٌ، ضَرَّابَانِ، ضَرَّابُونَ.

ضَرَّابٌ: در اصل یضرب بود، مفرد مذکر غایب بود، خواستیم صیغه مبالغه بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از

اولش برداشتیم فاء الفعل را فتحه دادیم، الف که علامت صیغه مبالغه بود در میان عین الفعل و لام الفعل در

آوردیم، و عین الفعلش را مکرر نمودیم، بعد از مکرر مشدد نمودیم، و ماقبل الف قهراً مفتوح شد، تنوین که از

جمله خواص اسم بود به او ملحق نمودیم، ضَرَّابٌ شد.

ضَرَّابَان: در اصل ضَرَّابٌ بود، مفرد بود، خواستیم که تشبیه بنا کنیم، الف که علامت تشبیه بود، با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم، ضَرَّابَان شد.

ضَرَّابُون: در اصل ضَرَّابٌ بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، واو که علامت جمع مذکر بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم، ضَرَّابُون شد.

سه مؤنث: ضَرَّابَةٌ، ضَرَّابَتَان، ضَرَّابَاتٌ.

ضَرَّابَةٌ در اصل ضَرَّابٌ بود، مفرد مذکر بود، خواستیم مفرد مؤنث بنا کنیم، تاء منونه که علامت مؤنث بود در آخرش در آوردیم، ضَرَّابَةٌ شد.

ضَرَّابَتَان: در اصل ضَرَّابَةٌ بود، مفرد مؤنث بود، خواستیم تشبیه مؤنث بنا کنیم، الف که علامت تشبیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم، ضَرَّابَتَان شد.

ضَرَّابَاتٌ: در اصل ضَرَّابَةٌ بود، مفرد مؤنث بود، خواستیم جمع مؤنث بنا کنیم، الف و تاء که علامت جمع مؤنث بود در آخرش در آوردیم، ضَرَّابَاتٌ شد، تاء اول دلالت می‌کرد بر تأنیث، الف و تاء دوم دلالت می‌کرد هم بر جمع و هم بر تأنیث، با وجود تاء دوم از تاء اول مستغنی شدیم و آن را حذف کردیم، ضَرَّابَاتٌ شد.

[۱]. بعضی رحیم و عظیم را صفت مشبیه می‌دانند.

افعل تعجب

▲ افعل تعجب

برای تعجب دو لفظ بنا شده، یکی مَا أَفْعَلَهُ، و یکی مَا أَفْعَلُ بِهِ، و این دو فعل برای انشاء تعجب وضع شده است مثل: مَا أَحْسَنَ زَيْدًا، و أَحْسَنُ بَزِيد.

فعل تعجب ریخته می‌شود از آنچه اسم تفضیل از او ریخته می‌شود و شرایط آن در باب افعل التفضیل بیان گردید.

فعل تعجب از افعال جامده است، و قابل تصرّف به تشبیه، جمع و تأنیث نیست، بلکه در مذکر و مؤنث، مفرد،

تثنيه و جمع به یک لفظ استعمال می شود، اما معمول بعدش (ضمیر و اسم ظاهر) تغییر می کند، مثل: ما أَضْرَبْهُ، ما أَضْرَبَهُمَا، ما أَضْرَبَهُمْ، ما أَضْرَبَهَا، ما أَضْرَبَهُمَا، ما أَضْرَبَهُنَّ، ما أَضْرَبَكَ، ما أَضْرَبَكُمَا، ما أَضْرَبَكُمْ، ما أَضْرَبَكِ، ما أَضْرَبَكِمْ، ما أَضْرَبَكُنَّ، ما أَضْرَبِي و ما أَضْرَبْنَا. و همچنین اگر بعد از این دو فعل اسم ظاهر واقع شود فعل به حالش باقی است ولی اسم تغییر پیدا می کند.

ما أَضْرَبَ زیداً: در اصل یضرب بود، مفرد مذکر غایب بود، خواستیم افعَل التعجب بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، به جای او ماء تعجّبه با همزه مفتوحه در آوردیم، کسره عین الفعل را بدل کردیم به فتحه، و ضمه لام الفعل را بدل به فتحه نمودیم، زید مفتوح را بنابر مفعولیت در آخرش ملحق نمودیم ما أَضْرَبَ زیداً شد.

أَضْرَبُ بَزید در اصل یضرب بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم فعل تعجب بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، به جای او همزه مفتوحه نهادیم، لام الفعلش را ساکن نمودیم، بزید را در آخرش ملحق نمودیم، بنا بر فاعلیت أَضْرَبُ بزید شد (تعجب زده است زید) أَضْرَبُ لفظاً انشاء، معنأً اخبار می باشد، باء زایده، زید لفظاً مجرور، محلاً مرفوع.

امر غایب

▲ امر غایب

امر غایب هشت صیغه می باشد، سه مذکر، سه مؤنث و متکلم وحده و متکلم مع الغیر.
سه مذکر: لِيَضْرِبْ، لِيَضْرِبَا، لِيَضْرِبُوا.

لِيَضْرِبْ: در اصل یضرب بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم مفرد مذکر غایب بنا کنیم از فعل امر، لام امر غایب بر سرش در آوردیم، دو عمل کرد: لفظاً، و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکت آخر را به جزمی ساقط نمود، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لِيَضْرِبْ شد.

لِيَضْرِبَا: در اصل یضربان بود، تثنيه مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم تثنيه مذکر غایب بنا کنیم، از فعل امر غایب، لام امر غایب بر سرش در آوردیم، دو عمل کرد: لفظاً، و معنأً، لفظاً عمل کرد نون اعرابی را به جزمی

ساقط نمود، معنای عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لِيَضْرِبَا شد.

لِيَضْرِبُوا: در اصل يَضْرِبُونَ بود جمع مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم جمع مذکر غایب بنا کنیم از فعل امر غایب، لام امر غایب در سرش در آورديم، دو عمل کرد: لَفْظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد نون اعرابی را ساقط نمود، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لِيَضْرِبُوا شد.

سه مؤنث: لَتَضْرِبْ، لَتَضْرِبَا، لِيَضْرِبْنَ.

لَتَضْرِبْ: در اصل تضرب بود، مفرد مؤنث بود از فعل مضارع، خواستیم مفرد مؤنث بنا کنیم، از فعل امر غایب، لام امر غایب در سرش در آورديم، دو عمل کرد: لَفْظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکت اعرابی را به جزمی ساقط کرد، معنأً خبر را بدل به انشاء نمود، لَتَضْرِبْ شد.

لَتَضْرِبَا: در اصل تضربان بود، تنثیه مؤنث بود از فعل مضارع، خواستیم تنثیه مؤنث بنا کنیم از فعل امر غایب، لام امر غایب بر سرش در آورديم، دو عمل کرد: لَفْظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد نون اعرابی را به جزمی ساقط کرد، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لتضربا شد.

لِيَضْرِبْنَ: در اصل يَضْرِبْنَ بود، جمع مؤنث بود از فعل مضارع، خواستیم جمع مؤنث بنا کنیم از فعل امر غایب، لام امر غایب در سرش در آورديم، لفظاً عمل نکرد، زیرا نون علامت جمع است نه عوض رفع، الْعَلَامَةُ لَا تُغَيَّرُ وَلَا تُحَذَفُ، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لِيَضْرِبْنَ شد.

لَاَضْرِبْ: در اصل أَضْرِبُ بود، متکلم وحده بود از فعل مضارع، خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل امر غایب، لام امر غایب در سرش در آورديم، دو عمل کرد: لَفْظاً و معنأً، لفظاً حرکت آخر را به جزمی ساقط نمود، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لَاَضْرِبْ شد.

لَتَضْرِبْ: در اصل نَضْرِبُ بود، متکلم مع الغیر بود از فعل مضارع، خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل امر غایب، لام امر غایب در سرش در آورديم، دو عمل کرد: لَفْظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکت آخر را به جزمی ساقط نمود، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لَتَضْرِبْ شد.

ساختن اجتماعی امر غایب:

لِيَضْرِبْ، لِيَضْرِبَا، لِيَضْرِبُوا، لَتَضْرِبْ، لَتَضْرِبَا، لِيَضْرِبْنَ، لَاَضْرِبْ، لَتَضْرِبْ در اصل خود يضرب، يضربان، يضربون، تضرب، تضربان، يضربن، اضرب، تضرب بود، معلومات مضارع بود، خواستیم معلومات امر غایب بنا کنیم، لام امر غایب در سر هر یک در آورديم، دو عمل کرد: لَفْظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکات را از مفردات و نونات را از تنثیه‌ها و جموع ساقط کرد الا جمع مؤنث لأن النون علامة و العلامه لا تُغَيَّرُ وَلَا تُحَذَفُ، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لِيَضْرِبْ، لِيَضْرِبَا، لِيَضْرِبْنَ، لَتَضْرِبْ، لَتَضْرِبَا، لَاَضْرِبْ، لَتَضْرِبْ شد.

الحاق نون تأکید ثقیله در امر غایب:

در هشت صیغه‌ی امر غایب نون تأکید ثقیله جهت تأکید در آخر هر یک ملحق می شود مثل: لِيَضْرِبَنَّ، لِيَضْرِبَنَّ، لِيَضْرِبَنَّ، لِيَضْرِبَنَّ، لِيَضْرِبَنَّ، لِيَضْرِبَنَّ، لِيَضْرِبَنَّ، لِيَضْرِبَنَّ.

لِيَضْرِبَنَّ: در اصل لِيَضْرِبُ بود، مؤکد نبود، خواستیم مؤکد کنیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخرش درآوردیم، ماقبل نون را به جهت نون فتحه دادیم، «لَأَنَّ الْفَتْحَةَ أَخَفُّ الْحَرَكَاتِ»، لِيَضْرِبَنَّ شد.

لِيَضْرِبَانَّ: در اصل لیضربا بود، مؤکد نبود، مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخرش درآوردیم، لِيَضْرِبَانَّ شد، فتحه نون را بدل کردیم به کسره به جهت شباهت رساندن به نون تشنیه در وقوع بعد از الف، لِيَضْرِبَانَّ شد.

لِيَضْرِبُونَّ: در اصل لیضربوا بود، مؤکد نبود، مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخرش درآوردیم، لیضربونَّ شد، التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغمه، قاعده در التقاء ساکنین یا موجب قلب است، و یا موجب حذف، و یا موجب حرکت، در اینجا موجب حذف است چون ما َ يَدُلُّ عَلَى الْوَاوِ که ضمه باشد (قرینه بر حذف واو) موجود بود لذا واو را حذف کردیم، لِيَضْرِبُونَّ شد.

لَتَضْرِبَنَّ و لَتَضْرِبَانَّ به قیاس لِيَضْرِبَنَّ و لِيَضْرِبَانَّ ساخته می شود.

لِيَضْرِبَانَّ: در اصل لِيَضْرِبَنَّ بود، مؤکد نبود، مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخرش درآوردیم، لِيَضْرِبَانَّ شد، اجتماع ثلاثه نونات شد، و آن در کلام عرب ثقیل بود، الف ساکنه بین نون جمع، و نون تأکید ثقیله در آوردیم، لِيَضْرِبَانَّ شد، فتحه نون را به جهت شباهت رساندن به نون تشنیه در وقوع بعد از الف حرت کسره دادیم، لِيَضْرِبَانَّ شد.

لَاَضْرِبَنَّ و لَتَضْرِبَنَّ به قیاس لِيَضْرِبَنَّ ساخته می شود.

ساختن اجتماعی با نون تأکید ثقیله:

لِيَضْرِبَنَّ، لِيَضْرِبَانَّ، لِيَضْرِبُونَّ، لَتَضْرِبَنَّ، لَتَضْرِبَانَّ، لِيَضْرِبَانَّ، لَاَضْرِبَنَّ، لَتَضْرِبَنَّ در اصل لِيَضْرِبُ، لِيَضْرِبَا، لِيَضْرِبُوا، لَتَضْرِبُ، لَتَضْرِبَا، لِيَضْرِبَنَّ، لَاَضْرِبُ، لَتَضْرِبُ بودند، مؤکد نبودند، مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر هریک درآوردیم، در مفردات ماقبل نون را حرکت فتحه دادیم زیرا فتحه اخف الحركات است، و در

تثنیت فتحه نون را بدل کردیم به کسره از جهت شباهت رساندن به نون تشنیه در وقوع بعد از الف، در جمع

مذکر التقاء ساکنین شد میان واو و نون، واو به التقاء ساکنین بیفتاد چون قرینه بر حذف واو که ضمه باشد

موجود بود، و در جمع مؤنث الف ساکنه بین نون جمع مؤنث و نون تأکید ثقیله در آوردیم تا فاصله شود بین

نونین، و نون ثقیله را کسره دادیم به جهت شباهت رساندن به نون تشنیه در وقوع بعد از الف، لِيَضْرِبَنَّ، لِيَضْرِبَانَّ، لِيَضْرِبُونَّ، لَتَضْرِبَنَّ، لَتَضْرِبَانَّ، لِيَضْرِبَانَّ، لَاَضْرِبَنَّ، لَتَضْرِبَنَّ شد.

الحاق نون تأکید خفیفه در آخر امر غایب

در امر غایب در پنج صیغه نون خفیفه ملحق می شود در تشنیه مذکر و مؤنث، و در جمع مؤنث نون تأکید خفیفه داخل نمی شود، چون التقاء ساکنین علی غیر حدّه لازم می آید و آن در کلام عرب نیامده (التقاء ساکنین علی غیر حدّه آن است که حرف اول ساکن، حرف ثانی هم ساکن و غیر مُدغم فیه باشد و آن در کلام عرب واقع نشده).

قاعده در التقاء ساکنین

▲ قاعده در التقاء ساکنین

التقاء ساکنین بر دو قسم است: عارضی که در حال وقف باشد و اصلی که در ذات کلمه موجود است اما قسم اول مطلقاً جایز است چه در حرف مد باشد که عبارت است از الف، واو و یاء مثل: جَتَّانٌ، مدهامتان که در حال وقفی التقاء ساکنین میان الف و نون می شود، «يُؤْمِنُونَ» در حال وقفی التقاء ساکنین بین واو و نون و در «رَبِّ الْعَالَمِينَ» التقاء ساکنین بین یاء و نون می شود و چه در غیر حرف مد باشد مثل: زَيْدٌ وَقَتْلٌ.

التقاء ساکنین اصلی بر دو قسم است: علی حدّه و آن در جایی است که حرف اول از حروف مد باشد و حرف دوم از باقی حروف تهجی که مدغم فیه باشد (حرف دوم ادغام شده باشد بهم جنس خود) حروف مد سه تاست: الف مثل « وَلَا الضَّالِّينَ » که التقاء ساکنین میان الف و لام شده، و واو مثل: لِيَضْرِبُونَ که التقاء ساکنین بین واو و نون شده و این قسم التقاء ساکنین جایز است ولی صرفین واو را که حذف می کنند از جهتی قرینه است که ضَمّه باشد، و یاء مثل: اِضْرِبِينَ در این مثال هم التقاء ساکنین جایز است و حذف کردن صرفین یاء را از جهت قرینه است که کسره باشد.

نوع دوم که التقاء ساکنین علی غیر حدّه باشد آن است که حرف اول از حروف مد باشد و حرف دوم از باقی حروف تهجی و غیر مدغم فیه باشد و این قسم از التقاء ساکنین جایز نیست، لذا علماء صرف الحاق نون تأکید خفیفه را در تشنیه های امر غایب و امر حاضر مثل: لِيَضْرِبَانِ و اِضْرِبَانِ جایز نمی دانند مگر اخفش که الحاق نون تأکید خفیفه را در تشنیه جایز می داند.

لِيَضْرِبَنَّ: در اصل لِيَضْرِبْ بود مؤکد نبود، خواستیم مؤکد کنیم به نون تأکید خفیفه، نون تأکید خفیفه در آخرش در آوردیم، ماقبل نون را فتحه دادیم لَأَنَّ الفتحه اخفّ الحركات، لِيَضْرِبَنَّ شد.

لِيَضْرِبُوا: در اصل لِيَضْرِبُوا بود، مؤکد نبود به نون تأکید خفیفه، مؤکد کردیم، نون تأکید خفیفه در آخر جمع مذکر

ابتداء به ساکن محال بود، محتاج شدیم به همزه وصل، نظر کردیم به عین الفعلش مکسور بود لذا همزه وصل مکسوره در اولش در آوردیم، آخرش را وقف کردیم، حرکت آخر به وقفی ساقط شد، اِضْرِبْ شد.

اِضْرِبَا: در اصل تَضْرِبَان بود، تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، ما بعد تاء ساکن و ابتدا به ساکن محال بود، محتاج شدیم به همزه وصل، نظر کردیم به عین الفعلش مکسور بود همزه وصل مکسوره در اولش در آوردیم، آخرش را وقف کردیم، نون اعرابی به وقفی بیفتاد، اِضْرِبَا شد.

اِضْرِبُوا: در اصل تضربون بود، تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم ما بعد تاء ساکن و ابتدا به ساکن محال بود، محتاج شدیم به همزه وصل و نظر کردیم به عین الفعل او مکسور بود، همزه مکسوره در اولش در آوردیم، آخرش را وقف کردیم، نون اعرابی به وقفی بیفتاد، اِضْرِبُوا شد.

سه مؤنث امر حاضر: اِضْرِبِي، اِضْرِبَا، اِضْرِبْنَ.

اِضْرِبِي: در اصل تَضْرِبِينَ بود، تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، نظر کردیم به عین الفعلش مکسور بود، همزه وصل مکسوره در اولش در آوردیم و آخرش را وقف نمودیم، نون اعرابی به وقفی بیفتاد، اِضْرِبِي شد.

اِضْرِبَا: در اصل تَضْرِبَان بود تاء که حرف استقبال بود از اولش برداشتیم، مابعد تاء ساکن بود، ابتدا به ساکن محال بود محتاج شدیم به همزه وصل، نظر کردیم به عین الفعلش مکسور بود همزه وصل مکسوره در اولش در آوردیم و آخرش را وقف کردیم، نون اعرابی به وقفی بیفتاد اِضْرِبَا شد.

اِضْرِبْنَ: در اصل تَضْرِبْنَ بود، جمع مؤنث بود از فعل مضارع خواستیم که جمع مؤنث بنا کنیم از فعل امر حاضر، تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، ما بعد تاء ساکن بود، ابتداء به ساکن محال بود، نظر کردیم به عین الفعلش مکسور بود، همزه وصل مکسوره در اولش در آوردیم، و آخرش را وقف نکردیم و نون را بر حال خود گذاشتیم زیرا نون علامت جمع است نه عوض رفع و اَلْعَلَامَةُ لَا تُغَيَّرُ و لَا تُحْدَفُ اِضْرِبْنَ شد.

ساختن اجتماعی امر حاضر

اِضْرِبْ، اِضْرِبَا، اِضْرِبُوا، اِضْرِبِي، اِضْرِبَا، اِضْرِبْنَ امر است از تَضْرِبْ، تَضْرِبَان، تَضْرِبُونَ، تَضْرِبِينَ، تَضْرِبْنَ معلومات فعل مضارع بود، خواستیم معلومات امر حاضر بنا کنیم، تاء که حرف مضارع بود از اول هریک برداشتیم، نظر کردیم به مابعد تاء ساکن بود، ابتداء به ساکن محال بود محتاج شدیم به همزه وصل، نظر کردیم به عین الفعل مکسور بود، لذا همزه وصل مکسوره در اولشان در آوردیم، آخرشان را وقف کردیم، در مفرد مذکر حرکت آخر ساقط شد، در تثنیت و جمع مذکر و مفردة مؤنث نونات اعرابی به جزمی ساقط شد، در جمع مؤنث چون نون علامت جمع بود، به حالش گذاشتیم، العلامه لا تغیر و لا تحذف، اِضْرِبْ، اِضْرِبَا و ... شد.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر امر حاضر

اِضْرِبْنِ: در اصل اِضْرِبْ بود، مؤکد نبود خواستیم مؤکد کنیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر مفرد

مذکر امر حاضر در آوردیم ماقبل نون را فتحه دادیم، زیرا فتحه اخف الحركات است، اضْرِبَنَّ شد.
اضْرِبَانَّ: در اصل اضْرِبَا بود، مؤکد نبود خواستیم مؤکد کنیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر تشنیه
مذکر امر حاضر در آوردیم اضْرِبَانَّ شد، فتحه نون را بدل به کسره نمودیم، به جهت شباهت رساندن به نون
تشنیه در وقوع بعد از الف، اضْرِبَانَّ شد.

اضْرِبُنَّ: در اصل اضْرِبُوا بود، مؤکد نبود خواستیم مؤکد کنیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر جمع
مذکر امر حاضر در آوردیم اضْرِبُونَّ شد، التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغمه، چون قرینه بر حذف واو
موجود بود که ضمّه باشد لذا واو را حذف کردیم، اضْرِبُنَّ شد.

اضْرِبِنَّ: در اصل اضْرِبِي بود، مؤکد نبود مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر مفردة مؤنث امر
حاضر در آوردیم، اضْرِبِيْنَّ شد، التقاء ساکنین شد میان یاء و نون مدغمه، چون ما يدلّ علی الیاء که کسره باشد
در کلام موجود بود لذا یاء را حذف کردیم، اضْرِبِنَّ شد.

اضْرِبَانَّ: در اصل اضْرِبَا بود، مؤکد نبود، مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، و نون تأکید ثقیله در آخر تشنیه مؤنث
امر حاضر در آوردیم، اضْرِبَانَّ شد، فتحه نون را بدل به کسره نمودیم به جهت شباهت رساندن به نون تشنیه در
وقوع بعد از الف، اضْرِبَانَّ شد.

اضْرِبْنَانَّ: در اصل اضْرِبْنِیْنِ بود، مؤکد نبود مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، اضْرِبْنِیْنِ شد، اجتماع ثلاثه نونات شد،
و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا الف ساکنه بین نون جمع مؤنث و نون تأکید ثقیله در آوردیم، اضْرِبْنَانَّ شد،
فتحه نون را بدل به کسره نمودیم به جهت شباهت داشتن به نون تشنیه در وقوع بعد از الف، اضْرِبْنَانَّ شد.

الحاق نون تأکید خفیفه در آخر امر حاضر

نون تأکید خفیفه در آخر مفرد مذکر، جمع مذکر و مفردة مؤنث امر حاضر داخل می شود، اما در تشنیتین و جمع
مؤنث نون خفیفه ملحق نمی شود، زیرا التقاء ساکنین علی غیر حدّه لازم می آید که عبارت باشد از اینکه حرف
اول ساکن، حرف دوم هم ساکن و غیر مدغم فیه باشد و این در کلام عرب نیامده است.

اضْرِبِنَّ: در اصل اضْرِبْ بود مؤکد نبود مؤکد کردیم به نون تأکید خفیفه، نون تأکید خفیفه در آخرش در آوردیم،
ماقبل نون را حرکت فتحه دادیم لَأَنَّ الْفَتْحَةَ أَخْفُ الْحُرُكَاتِ، اضْرِبِنَّ شد.

اضْرِبُنَّ: در اصل اضْرِبُوا بود، مؤکد نبود مؤکد کردیم به نون تأکید خفیفه، نون تأکید خفیفه در آخرش در
آوردیم، اضْرِبُونُ شد، التقاء ساکنین شد میان واو و نون، چون ما يدلّ علی الواو که ضمّه باشد در کلام موجود
بود، لذا واو را حذف کردیم، اضْرِبُنَّ شد.

فعل نهی از باب ضَرَبَ

▲ فعل نهی از باب ضَرَبَ

نهی در لغت باز داشتن را گویند و در اصطلاح النهی: طَلَبُ تَرْكِ الْفِعْلِ مِمَّنْ هُوَ دُونَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِسْتِعْلَاءِ، یعنی: طلب نمودن ترک فعل است از کسی که پست تر است از او بر سبیل طلب بلندی. مثل: لا یضرب یعنی باید نزنند آن یک مرد غایب.

فعل نهی مثل فعل مثبت چهارده صیغه است، سه مذکر غایب، و سه مؤنث غایب، سه مذکر مخاطب، و سه مؤنث مخاطب، و دو حکایت نفس متکلم، که متکلم وحده، و متکلم مع الغیر باشد.

سه مذکر غایب: لَا يَضْرِبُ، لَا يَضْرِبَا، لَا يَضْرِبُوا.

لَا يَضْرِبُ: در اصل يَضْرِبُ بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم مفرد مذکر غایب بنا کنیم از فعل نهی، لا ناهیه بر سرش درآوردیم، دو عمل کرد لفظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکت آخر را به جزمی ساقط کرد، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لَا يَضْرِبُ شد.

اعلال بقیه صیغه ها را به قیاس امر غایب بسازید، ما به جهت اختصار ذکر نمی کنیم، تنها به ساختن اجتماعی اکتفا می کنیم.

ساختن اجتماعی فعل نهی

لَا يَضْرِبُ، لَا يَضْرِبَا، لَا يَضْرِبُوا، لَا تَضْرِبُ، لَا تَضْرِبَا، لَا تَضْرِبُوا، لَا يَضْرِبَنَّ، لَا يَضْرِبَانَّ، لَا يَضْرِبَانَّ، لَا تَضْرِبَنَّ، لَا تَضْرِبَانَّ، لَا تَضْرِبَانَّ، لَا يَضْرِبُونَّ، لَا يَضْرِبُونَ... بودند، معلومات مضارع بودند، خواستیم معلومات فعل نهی بنا کنیم، لا ناهیه بر سر هر یک درآوردیم دو عمل کرد: لفظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکات را از مفردات ساقط کرد مگر از مفردۀ مخاطبۀ، و نونات را از تثنيه ها و مفردۀ مؤنثه، و جموع چهارگانه ساقط نمود مگر جمعین مؤنثین که نون علامت است «الْعَلَامَةُ لَا تُغَيَّرُ وَلَا تُحْدَفُ»، و معنأً عمل کرد اخبار را بدل به انشائات نمود، لَا يَضْرِبُ، لَا يَضْرِبَا، لَا يَضْرِبُوا و ... شد.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر فعل نهی

نون تأکید ثقیله در آخر تمام چهارده صیغۀ فعل نهی داخل می شود.

شش صیغه مغایب: سه مذکر و سه مؤنث. سه مذکر: لَا يَضْرِبَنَّ، لَا يَضْرِبَانَّ، لَا يَضْرِبُونَّ.

لَا يَضْرِبَنَّ: در اصل لا یضرب بود، مؤکد نبود مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، ما قبل نو را به جهت مناسبت نون

حرکت فتحه دادیم لَانَّ الْفَتْحَةَ أَخْفُ الْحَرَكَاتِ، لَا يَضْرِبَنَّ شَد.

لا يَضْرِبَانَّ: در اصل لا يضربا بود، مؤکد نبود مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر تنثیه مفرد مذکر درآوردیم، لا يَضْرِبَانَّ شَد، فتحه نون را بدل به کسره نمودیم به جهت شباهت داشتن به نون تنثیه در وقوع بعد از الف، لا يضربانَّ شَد.

لا يَضْرِبُنَّ: در اصل لا يضربوا بود، مؤکد نبود مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر جمع مذکر درآوردیم، لا يَضْرِبُونَّ شَد، التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغمه چون ما يَدُلُّ عَلَى الْوَاوِ كَهْ ضَمِّهْ باشد در کلام موجود، لذا واو را حذف کردیم، لا يَضْرِبُنَّ شَد.
سه مؤنث: لا تَضْرِبَنَّ، لا تَضْرِبَانَّ، لا يَضْرِبْنَانَّ.

لا تَضْرِبَنَّ: در اصل لا تَضْرِبْ بود، مؤکد نبود مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر مفرد مؤنث درآوردیم، ماقبل نون را به جهت مناسبت با نون حرکت فتحه دادیم لا تَضْرِبَنَّ شَد.
لا تَضْرِبَانَّ: در اصل لا تَضْرِبَا بود، مؤکد نبود خواستیم مؤکد کنیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر تنثیه مؤنث درآوردیم، و فتحه نون را بدل به کسره نمودیم به جهت شباهت رساندن به نون تنثیه در وقوع بعد از الف، لا تَضْرِبَانَّ شَد.

لا يَضْرِبْنَانَّ: در اصل لا يَضْرِبَانَّ بود، مؤکد نبود خواستیم مؤکد کنیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر جمع مؤنث درآوردیم، لا يَضْرِبْنَانَّ شَد، اجتماع ثلاثه نونات شد، و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا الف ساکنه در بین نون جمع مؤنث و نون تأکید ثقیله درآوردیم، لا يَضْرِبْنَانَّ شَد، فتحه نون را بدل به کسره نمودیم به جهت شباهت رساندن به نون تنثیه در وقوع بعد از الف، لا يَضْرِبْنَانَّ شَد.

شش صیغه مخاطب فعل نهی:

سه مذکر، و سه مؤنث: لا تَضْرِبَنَّ، لا تَضْرِبَانَّ، لا تَضْرِبْنَانَّ، لا تَضْرِبَنَّ، لا تَضْرِبَانَّ، لا تَضْرِبْنَانَّ. دو حکایت نفس متکلم: لا أَضْرِبَنَّ،

لا نَضْرِبَنَّ به قیاس فعل نهی مغایب ساخته می شود.

الحاق نون تأکید خفیفه در فعل نهی

صیغه‌هایی که نون تأکید خفیفه در آخر آن‌ها ملحق می شود هشت صیغه است، زیرا در تنثیه‌های چهارگانه، و جمعی مؤنثین نون خفیفه ملحق نمی شود به جهت اینکه لازم می آید التقاء ساکنین علی غیر حدّه و آن در کلام عرب نیامده است.

آن هشت صیغه که مؤکد به نون تأکید خفیفه می شود از این قرار است: لا يَضْرِبَنَّ، لا يَضْرِبَانَّ، لا تَضْرِبَنَّ، لا تَضْرِبَانَّ.

تَضْرِبْنَ، لَا تَضْرِبْنَ، لَا أَضْرِبْنَ، لَا نَضْرِبْنَ. به قیاس الحاق نون تأکید خفیفه در آخر امر غایب ساخته می‌شود.

فعل جحد از باب ضَرَبَ

▲ فعل جحد از باب ضَرَبَ

جَحَدٌ در لغت: انکار کردن را گویند، و در اصطلاح الجَحْدُ: هُوَ الْإِخْبَارُ بِعَدَمِ وَقُوعِ الْفِعْلِ فِي الزَّمَانِ الْمَاضِي بِلَفْظِ الْمُسْتَقْبَلِ یعنی جحد خبر دادن به واقع نشدن فعل است در زمان ماضی به لفظ مستقبل مثل: لَمْ يَضْرِبْ یعنی نزده است یکمرد غایب.

فعل جحد چهارده صیغه است (لم جازمه بر سر ۱۴ صیغه‌ی فعل مضارع داخل می‌شود) شش مغایب که سه برای مذکر و سه برای مؤنث است و شش مخاطب که سه تا برای مذکر، و سه تا برای مؤنث می‌باشد و دو حکایت نفس متکلم یعنی متکلم وحده، و متکلم مع الغیر، ساختن این‌ها به قیاس امر غایب و فعل نهی می‌باشد و به جهت اختصار از اعلال هر یک خودداری می‌کنیم. فقط اکتفاء می‌کنیم به اعلال و ساختن اجتماعی که از آن اعلال انفرادی هم دانسته می‌شود.

اعلال اجتماعی صیفه‌های جحد

لَمْ يَضْرِبْ، لَمْ يَضْرِبَا، لَمْ يَضْرِبُوا، لَمْ تَضْرِبْ، لَمْ تَضْرِبِي،
لَمْ تُضْرَبِ، لَمْ يُضْرَبْ، لَمْ يُضْرَبَا، لَمْ يُضْرَبُوا

در اصل خود بودند: **يَضْرِبُ، يَضْرِبَانِ، يَضْرِبُونَ** و ... معلومات فعل مضارع بودند، خواستیم معلومات فعل جحد بنا کنیم، لمّ جازمه جحدیه بر سر هر یک درآوردیم، دو عمل کرد: لفظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد: حرکات را از مفردات ساقط کرد مگر مفردة مخاطبة مؤنث که «تضربین» باشد نون ساقط شد، و نونات را از تشبیه‌ها و جمع‌ها ساقط کرد مگر جمعیّن مؤنثین، زیرا نون علامت جمع است، نه عوض رفع **الْعَلَامَةُ لَا تُغَيِّرُ وَلَا تُحَذَفُ**، لم **يَضْرِبُ، لم يَضْرِبَا، لم يَضْرِبُوا** و ... شد.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر فعل جحد

نون تأکید ثقیله در آخر تمام صیغه‌های فعل جحد داخل می شود از باب اختصار به اعلال اجتماعی اکتفا می -

کَمْ يَضْرِبْنَ، کَمْ يَضْرِبَانْ، کَمْ تَضْرِبْنَ، کَمْ تَضْرِبَانْ، کَمْ يَضْرِبُنَّ، کَمْ تَضْرِبُنَّ، کَمْ تَضْرِبْنِ، کَمْ تَضْرِبَانِ، کَمْ يَضْرِبُوا و ... مؤکد نبودند، مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر هر یک درآوردیم، در مفردات ماقبل نون را فتحه دادیم، زیرا فتحة اخف الحركات است مگر در مفردة مخاطبة مؤنث «تضربين» که التقاء ساکنین شد میان یاء و نون مدغمه چون ما يَدُلُّ عَلَى الْيَاءِ که کسره باشد در کلام موجود بود لذا یاء را حذف کردیم، و در تشبیه و جمع‌ها فتحه نون را بدل به کسره نمودیم به جهت شباهت رساندن به نون تشبیه در وقوع بعد از الف، ودر جمعیّن مذکرین (يَضْرِبُونَ، تَضْرِبُونَ) التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغمه چون ما يَدُلُّ عَلَى الْوَائِ که ضمه باشد در کلام موجود بود لذا واو را حذف کردیم، و در جمعیّن مؤنثین (يَضْرِبْنَ، تَضْرِبْنَ) اجتماع ثلاثه نونات شد، و آن در کلام عرب ثقیل بود لذا الف در میان نون جمع مؤنث و نون مدغمه در آوردیم، کَمْ يَضْرِبْنَ، کَمْ يَضْرِبَانْ، کَمْ يَضْرِبُنَّ و ... شدند.

نون تأکید خفیفه در آخر هشت صیغه‌ی فعل جحد داخل می‌شود، در بقیه التقاء ساکنین علی غیر حدّه لازم می‌آید لذا نون تأکید خفیفه بر آنها ملحق نمی‌شود، اعلال آن به قیاس فعل نهی می‌باشد، در اینجا به اعلال اجتماعی اکتفا می‌کنیم.

فعل نفى باب ضَرَبَ

▲ فعل نفى باب ضَرَبَ

نفی در لغت: برطرف کردن و نیست کردن را گویند. و در اصطلاح: النَّفْيُ هُوَ الْإِخْبَارُ بِعَدَمِ الْفِعْلِ فِي الزَّمَانِ الْمُسْتَقْبَلِ بِلَفْظِ الْمُسْتَقْبَلِ، یعنی نفی خبر دادن بواقع نشدن فعل است در زمان مستقبل بلفظ مستقبل مثل: لَا يَضْرِبُ یعنی نمی‌زند او.

فرق بین نفی و نهی

نهی و نهی لفظاً و معنأً با هم فرق دارند، اما لفظاً: لا ناهیه در مفرد حرکت آخر را به جزمی ساقط نماید، در تثنیه و جمع نون عوض رفع را ساقط کند، به خلاف لاء ناهیه که از آخر مضارع نه حرکت را می‌اندازد و نه نون اعراب را.

اما فرق معنوی آن است، که لاء ناهیه دلالت دارد بر طلب ترک فعل یعنی معنای خبری فعل مضارع را بدل به انشاء می‌کند به خلاف لاء ناهیه که معنای خبری فعل مضارع را بدل به انشاء نمی‌کند، لکن معنی مثبت فعل مضارع را منفی می‌نماید.

فعل نفی چهارده صیغه است، شش مغایب: سه مذکر و سه مؤنث، و شش مخاطب: سه مذکر و سه مؤنث، و دو حکایت نفس متکلم: متکلم وحده و متکلم مع الغير.

ساختن اجتماعی فعل نفی

لَا يَضْرِبُ، لَا يَضْرِبَانِ، لَا يَضْرِبُونَ، لَا تَضْرِبُ، لَا تَضْرِبَانِ، لَا تَضْرِبْنَ، لَا تَضْرِبُونَ، لَا تَضْرِبِينَ، لَا تَضْرِبَانِ، لَا تَضْرِبْنَ، لَا أَضْرِبُ، لَا أَضْرِبَانِ، لَا أَضْرِبْنَ، لَا أَضْرِبُونَ، لَا أَضْرِبِينَ، لَا أَضْرِبَانِ، لَا أَضْرِبْنَ

در اصل خود بودند: يَضْرِبُ، يَضْرِبَانِ، يَضْرِبُونَ و ...، معلومات فعل مضارع بودند، خواستیم معلومات فعل نفی بنا کنیم، لا ناهیه در اول هر یک در آوردیم، مضارع مثبت را منفی کرد، لَا يَضْرِبُ، لَا يَضْرِبَانِ، لَا يَضْرِبُونَ و ... شدند.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر فعل نفی

نون تأکید ثقیله در آخر تمام فعل‌های نفی در می‌آید، و صیغه سازی آن‌ها به قیاس الحاق نون تأکید ثقیله در آخر فعل‌های جحد است که قبلاً ذکر شد.

الحاق نون تأکید خفیفه در آخر فعل نفی

نون تأکید خفیفه در آخر هشت صیغه‌ی نفی داخل می‌شود، و ساختن آن به قیاس فعل جحد است.

فعل استفهام

▲ فعل استفهام

استفهام در لغت: طلب فهم کردن است، و در اصطلاح: هُوَ طَلَبُ الْمُتَكَلِّمِ مِنَ الْمُخَاطَبِ فَهْمَ الْفِعْلِ، یعنی استفهام طلب کردن متکلم است از مخاطب فهمیدن فعل را.

استفهام نیز چهارده صیغه است: شش مغایب که سه مذکر، و سه مؤنث باشد، و شش مخاطب که سه تا برای مذکر و سه تا برای مؤنث است، و دو حکایت نفس متکلم: متکلم وحده و متکلم مع الغير.

ساختن اجتماعی افعال استفهام :

هل يَضْرِبُ، هل يَضْرِبَانِ، هل يَضْرِبُونَ، هل تَضْرِبُ، هل تَضْرِبَانِ، هل يَضْرِبْنَ، هل تَضْرِبْنَ، هل تَضْرِبُونَ، هل تَضْرِبِينَ، هل تَضْرِبَانِ، هل تَضْرِبْنَ، هل أَضْرِبُ، هل نَضْرِبُ در اصل خود بودند : يَضْرِبُ، يَضْرِبَانِ، يَضْرِبُونَ و ...، معلومات مضارع بودند، خواستیم معلومات استفهام بنا کنیم هل استفهامیه در آخر هر یک درآوردیم، اخبار را بدل به انشائات نمود، هَلْ يَضْرِبُ، هل يَضْرِبَانِ، هل يَضْرِبُونَ و ... شدند.

نون تأکید ثقیله در آخر تمام فعل استفهام داخل می شود و به قیاس الحاق نون تأکید ثقیله در آخر فعل نفی است، و نون تأکید خفیفه هم در آخر هشت صیغه ی فعل استفهام داخل می شود و در شش صیغه دیگر داخل نمی شود، چون التقاء ساکنین علی غیر حدّه لازم می آید و آن در کلام عرب ثقیل است، اعلال آن ها به قیاس فعل نفی است که بیان شد.

فعل مجهول باب ضرب

▲ فعل مجهول باب ضَرَبَ

بعد از اینکه از معلومات باب ضَرْبِ فارغ شدیم، اکنون مجهولات این باب را ذکر می‌کنیم.

فرق بین فعل معلوم و مجهول

فعل معلوم آن فعلی است که فاعل آن معلوم است، ولی فاعل در فعل مجهول نامعلوم است مثلاً ضَرَبَ زیدٌ
عمرِوا در این مثال ضَرَبَ معلوم است و فاعلش که زید باشد هم معلوم است و اگر ضرب را مجهول بنا کنیم، و

بگوئیم ضَرِبَ عمروٌ فاعل ضَرِبَ معلوم نیست که چه کسی بوده؟ لذا تسمیة فعل به معلوم و مجهول به اعتبار فاعل فعل است.

فرق دوم این است: که فعل معلوم گاهی لازم است مثل: ذَهَبَ، و گاهی متعدی است مثل: ضَرَبَ ولی فعل مجهول تنها از فعل متعدی بنا می شود مگر اینکه فعل لازم تعدی کند به حرف جر و غیره که تفصیل این در باب شَرُفِ انشاء الله تعالی ذکر می شود.

تمام آنچه ذکر شد از فعل ماضی تا استفهام مجهول دارد، مگر امر حاضر که مجهول ندارد، اگر امر حاضر با لام امر باشد، مثل **لَتُضْرَبْ**، **لَتُضْرَبَا**، **لَتُضْرَبُوا**. آن هم مجهول بناء می شود.

مجهولات افعال از معلومات آن بناء و ساخته می شود، مثلاً فعل ماضی مجهول از فعل ماضی معلوم بناء می شود، و مضارع مجهول از فعل مضارع معلوم ساخته می شود، و بعضی از اساتید مجهول امر غایب را تا مجهول فعل استفهام از مجهول مضارع ساخته اند نه از معلوم امر غایب، نهی، نفی و استفهام.

قاعده در مجهول فعل ماضی این باب این است که حرف اول را حرکت ضمّه، و حرف ماقبل آخر را حرکت کسره دهند، و در مجهول فعل مضارع، جحد، نهی، نفی و استفهام حرف اول را حرکت ضمّه و حرف ماقبل آخر را حرکت فتحه دهند.

از باب اختصار به اعلال اجتماعی مجهولات فعل ماضی، مضارع، امر غایب، جحد، نهی، نفی و استفهام بسنده می‌کنیم.

قاعدہ در فعل مجهول:

فعل مجهول محتاج به نائب فاعل است، پس اگر فعل مجهول در اصل متعدی باشد، نائب فاعل او یا ضمیر است که در او مستتر است و یا ضمیر بارز است و یا اسم ظاهر است و یا جار و مجرور، پس در دو صورت اول فعل مجهول در تأنیث، و تذکیر، و در افراد و تثنیه و جمع مثل فعل معلوم است یعنی قابل علامت تأنیث و تثنیه و جمع است و در صورت سوم مثل فعل معلوم است در قابلیت علامت تأنیث ولی قابل علامت تثنیه و جمع نیست.

و در صورت چهارم قابل هیچ یک از سه علامت یعنی علامت تأنیث و تنثیه و جمع نیست، زیرا که تأنیث و تذکیر و افراد و تنثیه و جمع در مجرورات وارد می شود.

و اگر فعل مجهول در اصل لازم باشد و نائب فاعل جار و مجرور باشد (مثل شُرِفَ) حکم صورت چهارم را دارد.

مجهولات فعل ماضی:

ضرب، ضربا، ضربوا، ضربتَ، ضربتَا، ضربنِ، ضربتَ، ضربتما، ضربتم، ضربتَ، ضربتما، ضربتنِ، ضربتَ،

ضَرْبًا در اصل خود بودند: ضَرْبَ، ضَرْبًا، ضَرْبُوا و ...، معلومات فعل ماضی بودند، خواستیم مجهولات فعل ماضی بنا کنیم، حرف اول هر یک را (فاء الفعل) حرکت ضمه و ماقبل آخر را (عين الفعل) حرکت کسره دادیم، ضَرْبَ، ضَرْبًا، ضَرْبُوا و ... شدند.

مجهولات فعل مضارع:

يُضْرَبُ، يُضْرَبَانِ، يُضْرَبُونَ، تُضْرَبُ، تُضْرَبَانِ، تُضْرَبُونَ، تُضْرَبِينَ، تُضْرَبَانِ، تُضْرَبْنَ، أُضْرَبُ و تُضْرَبُ در اصل بودند: يَضْرَبُ، يَضْرَبَانِ، يَضْرَبُونَ و ...، معلومات فعل مضارع بودند، خواستیم مجهولات فعل مضارع بنا کنیم، حرف اول هر یک را حرکت ضمه، و ماقبل آخر هر یک را حرکت فتحه دادیم، يُضْرَبُ، يُضْرَبَانِ، يُضْرَبُونَ و ... شدند.

اعلال مجهولات امر غایب بدون نون تأکید ثقیله و خفیفه، و با نون تأکید ثقیله و خفیفه فرق نمی‌کند، در همه حرف اول ضمه، و ماقبل حرف آخر حرکت فتحه داده می‌شود، و همچنین است مجهولات فعل جحد، نهی، نفی و استفهام بدون نون تأکید ثقیله و خفیفه و با نون تأکید.

نوع دوم از افعال ثلاثی مجرد (نَصَرَ)

▲ نوع دوم از افعال ثلاثی مجرد (نَصَرَ)

نوع دوم از افعال ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ، يَفْعُلُ، فَعَلًا مثل: نَصَرَ، يَنْصُرُ، نَصْرًا (ماضی مفتوح العین، مضارع مضموم العین).

این باب هم سه نوع مصدر دارد:

۱- مصدر عام: نَصْرًا، نَصَارًا، نُصُورًا، نُصْرًا، نُصْرَانًا.

۲- مصدر میمی: مَنَصَرًا، مَنَصْرَانِ، مَنَصْرَاتٌ.

۳- مصدر مرءة: نَصْرَةً، نَصْرَتَانِ، نَصْرَاءٌ.

فعل ماضی: چهارده صیغه است که شش تا برای غایب، و شش تا برای مخاطب، و دو تا برای متکلم وحده، و متکلم مع الغیر، شش غایب، سه تا برای مذکر، و سه تا برای مؤنث، و شش مخاطب هم سه تا برای مذکر مخاطب، و سه تا برای مؤنث مخاطب، و دو حکایت نفس متکلم، هم در مذکر استعمال می‌شود، و هم در

مؤنث.

آن چهارده صیغه از این قرار است: نَصَرَ، نَصَرَا، نَصَرُوا، نَصَرْتُ، نَصَرْتَا، نَصَرْنَا، نَصَرْتُمْ، نَصَرْتُمَا، نَصَرْتُمْ، نَصَرْتُمَا، نَصَرْتُنَّ، نَصَرْتُ، نَصَرْنَا.

نَصَرَ در اصل النَصْرُ بود، مصدر بود خواستیم فعل ماضی بنا کنیم، الف و لام مصدری را از اولش برداشتیم، عین الفعل و لام الفعلش را حرکت فتحه دادیم، نَصَرَ شد.

ساختن نَصَرَ از سایر مصادر عام به قیاس ساختن ضَرَبَ از آن مصادر است، جهت اختصار آن‌ها را ذکر نمی‌کنم، و همچنین ساختن هر یک از چهارده صیغه فعل باب نَصَرَ به قیاس فعل ماضی باب ضَرَبَ است.

ساختن مفردات باب نَصَرَ به طور اجتماعی

نَصَرْتُ، نَصَرْتِ، نَصَرْتُ، نَصَرْتِ، نَصَرْنَا در اصل خود نَصَرَ بودند، مفرد مذکر غایب بود، خواستیم سایر مفردات ماضی بنا کنیم، تاء ساکنه که علامت مفردة مؤنث، و تاء مفتوحه که علامت مفرد مذکر مخاطب، و تاء مکسوره که علامت مفردة مخاطبة مؤنث، و تاء مضمومه که علامت متکلم وحده، و نا که علامت متکلم مع الغیر بودند در آخر هر یک درآوردیم، لام الفعل را به جهت شدت اتصال ضمیر به فعل ساکن کردیم نَصَرْتُ، نَصَرْتِ، نَصَرْتُ ... شدند.

فعل مضارع باب نَصَرَ:

فعل مضارع باب نَصَرَ چهارده صیغه است به قیاس مضارع باب ضَرَبَ، ولی در فعل مضارع باب نَصَرَ عین الفعل و لام الفعل ضمه داده می شود مثل:

يَنْصُرُ، يَنْصُرَانِ، يَنْصُرُونَ، تَنْصُرُ، تَنْصُرَانِ، تَنْصُرُونَ، تَنْصُرِينَ، تَنْصُرَانِ، تَنْصُرْنَ، أَنْصُرُ، أَنْصُرَيْنِ، أَنْصُرْنَ.

يَنْصُرُ در اصل نَصَرَ بود فعل ماضی بود، خواستیم فعل مضارع بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود در اولش درآوردیم، فاء الفعل را ساکن، عین الفعل و لام الفعل را حرکت ضمه دادیم، يَنْصُرُ شد.

ساختن اجتماعی مفردات مضارع

مفردات فعل مضارع شش صیغه است که: يَنْصُرُ، تَنْصُرُ، تَنْصُرَيْنِ، أَنْصُرُ، نَنْصُرُ باشد در اصل خود نَصَرَ بودند مفرد مذکر غایب بود از فعل ماضی، خواستیم مفردات فعل مضارع بنا کنیم، حروف «أتین» مفتوحه نه مضمومه لأنَّ الضَّمَّةُ جُزْءُ الْوَاوِ وَالْوَاوُ ثَقِيلٌ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ، و جزء الجزء جُزْءٌ پس ضمه هم در کلام عرب ثقالت دارد و نه مکسوره لَأَنَّ الْمَكْسُورَةَ تَلْتَبِسُ بِاللَّغَةِ يَعْلَمُ، تَعْلَمُ، اعْلَمُ، فاء الفعل را ساکن، عین الفعل و لام الفعل را حرکت ضمه دادیم، يَنْصُرُ، تَنْصُرُ ... شدند.

اسم فاعل:

اسم فاعل شش صیغه است، سه مذکر: ناصِرٌ، ناصِران، ناصرون. و سه مؤنث: ناصِرَةٌ، ناصِرَتان، ناصِرَاتٌ.
 ناصِرٌ در اصل ینصر بود، فعل مضارع بود، خواستیم اسم فاعل بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، الف که علامت اسم فاعل بود در میان فاء الفعل و عین الفعلش در آوردیم، ضمه عین الفعل را بدل کردیم به کسره، تنوین که از جمله خواص اسم بود در آخرش در آوردیم «لَآنَ التَّوْنِ خَاَصَّةُ الاسْمِ، و خَاَصَّةُ الشَّيْءِ مَا يَوْجَدُ فِيهِ وَلَا يَوْجَدُ فِي غَيْرِهِ»، ناصِرٌ شد.

بقیه به قیاس اسم فاعل باب ضَرْبَ ساخته شود، مگر اینکه در اینجا ضمه عین الفعل بدل به کسره می شود.
 جمع تکسیر مذکر اسم فاعل:

جمع تکسیر مذکر اسم فاعل هشت صیغه است: نَصَرْتُ، نَصَارٌ، نَصَرٌ، نَصْرٌ، نَصْرَاءُ، نَصْرَانُ، نَصَارٌ، نَصُورٌ. به قیاس جمع تکسیر مذکر اسم فاعل باب ضَرْبَ صیغه سازی می شود.

اسم تصغیر مذکر اسم فاعل (نُویصرٌ)
 نُویصرٌ اسم تصغیر ناصِرٌ بود، مکبّر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را حرکت ضمه دادیم، حرف ثانی قابل حرکت نبود آن را قلب به واو مفتوحه نمودیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم، نُویصرٌ شد.

جمع تکسیر مؤنث اسم فاعل (نَواصِرٌ)
 نَواصِرٌ جمع تکسیر ناصِرَةٌ بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در میان فاء الفعل و عین الفعل (سوم جایش) در آوردیم، تلفظ ممکن نشد، اجتماع الفین شد هیچ یک از الفین را به جهت علامت بودن نتوانستیم حذف کنیم، لذا الف اول را قلب به واو مفتوحه نمودیم، نَواصِرٌ شد، این صیغه غیر منصرف است، جر و تنوین را قبول نمی کند، لذا تنوین را حذف کردیم، نَواصِرٌ شد.

اسم تصغیر مؤنث اسم فاعل (نُویصرَةٌ)
 نُویصرَةٌ اسم تصغیر ناصِرَةٌ بود، مکبّر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمه دادیم حرف دوم قابل حرکت نبود آن را قلب به واو مفتوحه نمودیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در سوم جایش در آوردیم، نُویصرَةٌ شد.

اسم مفعول:

اسم مفعول شش صیغه است، سه مذکر، و سه مؤنث: مَنصُورٌ، مَنصُوران، مَنصُورون، مَنصُورَةٌ، مَنصُورَتان، مَنصُوراتٌ به قیاس اسم

مفعول باب ضَرْبَ ساخته می شود.

جمع تکسیر مذکر اسم مفعول: مَناصِرٌ.

اسم تصغیر مفرد مذکر اسم مفعول: مُنِصِّرٌ.

جمع تکسیر مؤنث اسم مفعول: مَنَاصِرٌ.

اسم تصغیر مؤنث اسم مفعول: مُنِصِّيرَةٌ.

اسم زمان و مکان:

مَنْصَرٌ، مَنْصَرَانِ، مَنْصَرَاتٌ.

جمع تکسیر، و اسم تصغیر اسم زمان و مکان:

مَنَاصِرٌ، مُنِصِّرٌ. به قیاس: مَضَا رَبُّ، مُضِيرِبٌ.

اسم آلت:

۱- اسم آلت صغری: مَنْصَرٌ، مَنْصَرَانِ، مَنْصَرَاتٌ.

۲- اسم آلت وسطی: مَنْصَرَتٌ، مَنْصَرَتَانِ، مَنْصَرَاتٌ.

۳- اسم آلت کبری: مَنَاصِرٌ، مَنَاصِرَانِ، مَنَاصِرَاتٌ.



جمع تکسیر اسم آلت:

۱- جمع تکسیر آلت صغری: مَنَاصِرٌ.

۲- جمع تکسیر آلت وسطی: مَنَاصِرٌ.

۳- جمع تکسیر آلت کبری: مَنَاصِرٌ.

جمع تکسیر آلت صغری و آلت وسطی در لفظ مثل هم هستند، ولی در اعلال و ساختن با هم فرق دارند که

قبلاً در باب ضَرْبَ مَفْصَلًا بیان شد.

اسم تصغیر آلت صغری، وسطی، کبری: مُنِصِّرٌ، مُنِصَرَتٌ، مُنِصِّرٌ.

فرق اسم زمان و مکان، و اسم آلت:

از دو جهت با هم فرق دارند اول: میم اسم زمان و مکان همیشه مفتوح است، و میم اسم آلت (هر سه قسم آن)

همیشه مکسور است. دوم: عین الفعل اسم زمان و مکان گاهی مفتوح است مثل: مَنْصَرٌ و گاهی مکسور است

مثل: مَضْرِبٌ که قاعده‌اش قبلاً در باب ضَرْبَ ذکر شد، ولی عین الفعل اسم آلت همیشه مفتوح است.

افعل التفضیل:

افعل التفضیل شش صیغه است، سه مذکر، و سه مؤنث مثل: نَصَّارٌ، نَصَّارَانِ، نَصَّارُونَ، نَصَّارَتٌ، نَصَّارَتَانِ،

نَصَّارَاتٌ.

افعل التعجب:

دارای دو صیغه است.

۱- مَا أَتَّصَرَ زَيْدًا.

۲- أَتَّصَرَ زَيْدٌ.

امر غایب:

آن چهارده صیغه است به قیاس باب ضَرَبَ.

لِيَنْصُرَ، لِيَنْصُرَا، لِيَنْصُرُوا، لَتَنْصُرَ، لَتَنْصُرَا، لَتَنْصُرُوا، لِيَنْصُرْنَ، لِيَنْصُرْنَا، لِيَنْصُرُوا، لَتَنْصُرْنَ، لَتَنْصُرْنَا، لَتَنْصُرُوا.

الحاق نون تأکید خفیفه در آخر امر غایب:

نون تأکید خفیفه در آخر پنج صیغه امر غایب ملحق می شود، زیرا بر سر دو تشبیه و جمع مؤنث نون تأکید

خفیفه ملحق نمی شود از جهت التقاء ساکنین علی غیر حده که در کلام ثقیل است.

لِيَنْصُرْنَ، لِيَنْصُرْنَا، لَتَنْصُرْنَ، لَتَنْصُرْنَا، لِيَنْصُرُوا، لَتَنْصُرُوا، لِيَنْصُرُوا، لَتَنْصُرُوا، لِيَنْصُرُوا، لَتَنْصُرُوا، لِيَنْصُرُوا، لَتَنْصُرُوا.

امر حاضر:

آن شش صیغه است، سه مذکر، و سه مؤنث أَتَّصِرُ، أَتَّصِرَا، أَتَّصِرُوا، أَتَّصِرْنَ، أَتَّصِرْنَا، أَتَّصِرُوا.

در امر حاضر باب نَصَرَ چون عین الفعل مضارعش مضموم است، لذا همزه وصل مضمومه در اولش درآورده می شود.

الحاق نون تأکید در آخر امر حاضر:

نون تأکید ثقیله در آخر تمام فعل امر حاضر داخل می شود ولی نون تأکید خفیفه، بر سر سه تا از امر حاضر که

مفرد مذکر، جمع مذکر، مفرد مؤنث باشد داخل می شود، ولی در تثنیتین، و جمع مؤنث داخل نمی شود، به

جهت لزوم التقاء ساکنین علی غیر حده که در کلام عرب ثقیل است.

أَتَّصِرَنَّ، أَتَّصِرَانَّ، أَتَّصِرُونَ، أَتَّصِرْنَ، أَتَّصِرْنَا، أَتَّصِرُوا، أَتَّصِرْنَا، أَتَّصِرُوا.

الحاق نون تأکید خفیفه:

أَتَّصِرَنَّ، أَتَّصِرَانَّ، أَتَّصِرُونَ، أَتَّصِرْنَ، أَتَّصِرْنَا، أَتَّصِرُوا، أَتَّصِرْنَا، أَتَّصِرُوا، أَتَّصِرُونَ، أَتَّصِرُونَ، أَتَّصِرُونَ، أَتَّصِرُونَ.

و خفیفه معلوماً و مجهولاً به قیاس باب ضَرَبَ است که نیاز به ذکر نیست.

نوع سوم از افعال ثلاثی مجرد (علم):

▲ نوع سوم از افعال ثلاثی مجرد (عَلِمَ):

نوع سوم از انواع ثلاثی مجرد، صحیح، که از ابواب اصول است، وزن فَعَلَ، یَفْعَلُ، فَعْلًا مثل: عَلِمَ، یَعْلَمُ، عَلِمًا. این فعل دو قسم مصدر دارد:

۱- مصدر عام: اَلْعِلْمُ، عِلْمًا، عُلُومًا.

۲- مصدر میمی: مَعْلَمٌ، مَعْلَمَانِ، مَعْلَمَاتٌ. مصدر مره ندارد.

فعل ماضی: (۱۴ صیغه است)

عَلِمَ، عِلْمًا، عَلِمُوا، عَلِمْتَ، عَلِمْتَا، عَلِمْنَا، عَلِمْتَ، عَلِمْتُمَا، عَلِمْتُمْ، عَلِمْتُ، عَلِمْتُمَا، عَلِمْتُنَّ، عَلِمْتُ، عَلِمْنَا. عَلِمَ در اصل العلم بود، مصدر بود، خواستیم فعل ماضی بنا کنیم، الف و لام مصدری را از اولش برداشتیم، فاء الفعل را حرکت فتحه، عین الفعل را حرکت کسره، لام الفعل را نیز حرکت فتحه دادیم عَلِمَ شد. بقیه صیغه‌ها به قیاس باب ضَرَبَ ساخته می شود.

فعل مضارع: (۱۴ صیغه است)

یَعْلَمُ، یَعْلَمَانِ، یَعْلَمُونَ، تَعْلَمُ، تَعْلَمَانِ، تَعْلَمُونَ، تَعْلَمِينَ، تَعْلَمَانِ، تَعْلَمْنَ، أَعْلَمُ، نَعْلَمُ. یَعْلَمُ در اصل عَلِمَ بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل ماضی، خواستیم مفرد مذکر غایب بنا کنیم از فعل مضارع، یاء که علامت حرف مضارع بود در اولش درآوردیم، فاء الفعل را ساکن، عین الفعلش را حرکت فتحه، لام الفعلش را حرکت ضمه دادیم، یَعْلَمُ شد.

اسم فاعل: (۶ صیغه است)

عَالِمٌ، عَالِمَانِ، عَالِمُونَ، عَالِمَةٌ، عَالِمَتَانِ، عَالِمَاتٌ.

مفرد مذکر اسم فاعل از مفرد مذکر غایب فعل مضارع ساخته می شود، تثنیه مذکر، جمع مذکر از مفرد مذکر اسم فاعل بنا می شود، مفرد مؤنث اسم فاعل از مفرد مذکر اسم فاعل بنا می شود به قیاس اسم فاعل باب ضَرَبَ.

جمع تکسیر اسم فاعل:

جمع تکسیر مذکر اسم فاعل: عَالِمَةٌ، عَالِمٌ، عُلَمٌ، عُلَمَاءُ، عُلَمَانِ، عِلَامٌ، عُلُومٌ.

جمع تکسیر مؤنث اسم فاعل: عَوَالِمٌ (عَالِمٌ هم به عوالم جمع بسته می شود)

اسم تصغیر مذکر، و مؤنث اسم فاعل: عَوِیلٌ - عَوِیلَةٌ.

اسم مفعول: (۶ صیغه است)

مَعْلُومٌ، مَعْلُومَانِ، مَعْلُومُونَ، مَعْلُومَةٌ، مَعْلُومَتَانِ، مَعْلُومَاتٌ.

جمع تکسیر مذکر، و مؤنث اسم مفعول

مَعَالِیمُ - مَعَالِیمُ. جمع تکسیر مذکر و مؤنث در لفظ مثل هم هستند، ولی جمع تکسیر مؤنث مَعَالِیمَةُ می

شود تاء دلالت می‌کند بر وحدت، صیغه دلالت می‌کند بر کثرت، بین وحدت و کثرت تنافی بود، لذا تاء

وحدت را حذف کردیم، مَعَالِیمُ می‌شود به قیاس جمع تکسیر اسم مفعول باب ضَرْبٍ ساخته می‌شود.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث اسم مفعول: مُعَلِّمٌ - مُعَلِّمَةٌ.

اسم زمان و مکان: مَعْلَمٌ، مَعْلَمَانِ، مَعْلَمَاتٌ.

جمع تکسیر اسم زمان و مکان: مَعَالِیمُ.

اسم تصغیر اسم زمان و مکان: مُعَلِّمٌ.

اسم آلت:

۱- اسم آلت صغری: مَعْلَمٌ، مَعْلَمَانِ، مَعْلَمَاتٌ، جمع تکسیر: مَعَالِیمُ.

۲- اسم آلت وسطی: مَعْلَمَةٌ، مَعْلَمَتَانِ، مَعْلَمَاتٌ، جمع تکسیر: مَعَالِیمُ.

۳- اسم آلت کبری: مَعْلَامٌ، مَعْلَامَانِ، مَعْلَامَاتٌ، جمع تکسیر: مَعَالِیمُ.

اسم تصغیر اسم آلت:

۱- صغری: مُعَلِّمٌ.

۲- وسطی: مُعَلِّمَةٌ.

۳- کبری: مُعَلِّمَةٌ.



افعال التفضیل:

شش صیغه می‌باشد: سه مذکر، سه مؤنث.

سه مذکر: أَعْلَمُ، أَعْلَمَانِ، أَعْلَمُونَ. جمع تکسیر = أَعَالِمٌ.

سه مؤنث: عَلِمَتْ، عَلِمَتَانِ، عَلِمَتْنَ. جمع تکسیر = عَلِمْنَ.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث: أَعْلَمٌ - عَلِيمَا (عَلِیمَا).

صیغه مبالغه:

عَلَامٌ، عَلَامَانِ، عَلَامُونَ، عَلَامَةٌ، عَلَامَتَانِ، عَلَامَاتٌ.

افعال التعجب: مَا أَعْلَمَ زَيْدًا - أَعْلَمَ زَيْدٍ.

امر غایب:

لِيَعْلَمَ، لِيَعْلَمَا، لِيَعْلَمُوا، لَتَعْلَمَ، لَتَعْلَمَا، لِيَعْلَمَنَّ، لَأَعْلَمَ، لِنَعْلَمَ.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر امر غایب:

لِيَعْلَمَنَّ، لِيَعْلَمَانِ، لِيَعْلَمُنَّ، لَتَعْلَمَنَّ، لَتَعْلَمَانِ، لِيَعْلَمَنَّ، لَأَعْلَمَنَّ، لِنَعْلَمَنَّ در اصل خود لِيَعْلَمَ، لِيَعْلَمَا، لِيَعْلَمُوا و

... بودند مؤکد نبودند، خواستیم مؤکد کنیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر هر یک درآوردیم، در

مفردات ماقبل نون را فتحه دادیم، زیرا فتحه اخف الحركات است، و در تشبیهها فتحه نون را بدل به کسره

نمودیم به جهت شباهت رساندن به نون تشبیه در وقوع بعد از الف، و در جمع مذكر واو به التقاء ساکنین بیفتاد

چون ما یدل علی الواو که ضمّه باشد در کلام موجود بود، و در جمع مؤنث الف ساکنه ما بین نون جمع مؤنث

و نون تأکید ثقیله درآوردیم تا فاصله شود بین نونین و نون تأکید ثقیله را کسره دادیم به جهت شباهت رساندن

به نون تشبیه در وقوع بعد از الف، لِيَعْلَمَنَّ، لِيَعْلَمَانِ، لِيَعْلَمُنَّ و ... شدند.

الحاق نون تأکید خفیفه در آخر امر غایب:

لِيَعْلَمَنَّ، لِيَعْلَمُنَّ، لَتَعْلَمَنَّ، لَأَعْلَمَنَّ، لِنَعْلَمَنَّ.

نون تأکید خفیفه در تشبیتین و جمع مؤنث داخل نمی شود، به جهت التقاء ساکنین علی غیر حده.

امر حاضر (۶ صیغه است)

اعْلَمَ، اعْلَمَا، اعْلَمُوا، اعْلَمِي، اعْلَمَا، اعْلَمَنَّ.

نون تأکید ثقیله در آخر تمام فعل امر حاضر داخل می شود، ولی نون تأکید خفیفه بر سر تشبیهها و جمع مؤنث

داخل نمی شود به جهت التقاء ساکنین علی غیر حده که در کلام عرب ثقیل است.

فعل نهی، جحد، نفی، استفهام ساختن انفرادی، و اجتماعی الحاق نون تأکید ثقیله، و خفیفه، معلوماً و مجهولاً به

قیاس باب ضَرْبٍ است، با اندک تفاوت، و با دقت نظر روشن می شود، نیاز به بیان نیست.

نوع چهارم از افعال ثلاثی مجرد (مَنَع)؛

▲ نوع چهارم از افعال ثلاثی مجرد (مَنَع)؛

سه مؤنث: مُنْعَا (مُنْعَى)، مُنْعَايَنْ، مُنْعَايَاتٌ، جمع تكسیر: مُنْعٌ.

اسم تصغیر مذکر: اُمْنِيعٌ.

اسم تصغیر مؤنث: مُنْعَى (مُنْعَا)

صیغه مبالغه:

سه مذکر: مَنَاعٌ، مَنَاعَانِ، مَنَاعُونَ.

سه مؤنث: مَنَاعَةٌ، مَنَاعَتَانِ، مَنَاعَاتٌ.

افعل التعجب:

ما اَمْنَعُ زیداً - اَمْنَعُ بزیّد.

امر غایب:

لِیَمْنَعْ، لِیَمْنَعَا، لِیَمْنَعُوا، لِتَمْنَعْ، لِتَمْنَعَا، لِیَمْنَعَنَّ، لِأَمْنَعْ، لِتَمْنَعَنَّ.

امر حاضر:

اَمْنَعْ، اَمْنَعَا، اَمْنَعُوا، اَمْنَعِ، اَمْنَعَا، اَمْنَعَنَّ.

فعل نهی:

لَا یَمْنَعْ، لَا یَمْنَعَا، لَا یَمْنَعُوا، لَا تَمْنَعْ، لَا تَمْنَعَا، لَا تَمْنَعُونَ، لَا تَمْنَعَنَّ، لَا تَمْنَعُوا، لَا تَمْنَعَنَّ، لَا تَمْنَعُوا، لَا تَمْنَعَنَّ.

لَا تَمْنَعَنَّ، لَا اَمْنَعْ، لَا نَمْنَعْ.

فعل جحد، نفی و استفهام در صیغه سازی انفرادی و اجتماعی، و در الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه، معلوماً و مجهولاً به قیاس باب ضَرَبَ است. با این تفاوت که در مضارع مجهول در نفی و اثبات ما قبل حرف آخر به حالش گذاشته می شود، در مجهول مضارع باب ضَرَبَ حرکت فتحه داده می شد.

نوع پنجم از افعال ثلاثی مجرد (حَسَب)

▲ نوع پنجم از افعال ثلاثی مجرد (حَسَب)

نوع پنجم از انواع ششگانه باب ثلاثی مجرد صحیح، وزن: فَعِلَ، یَفْعِلُ، فَعَلًا مثل: حَسِبَ، یَحْسِبُ، حَسَبًا. این باب، و باب مَنَعَ، و باب شَرَّفَ که بعداً ذکر می شود از ابواب فروع اند، در مقابل ابواب اصول که باب ضَرَبَ،

نَصَرَ و عَلِمَ باشد، و جهتش هم قبلاً ذکر شد.

این فعل سه نوع مصدر دارد:

۱- مصدر عام: الْحَسِبُ، حَسِبًا، حَسِبَانُ (به معنای گمان کردن).

۲- مصدر مرّة: حَسِبْتُ، حَسِبْتَانِ، حَسِبَاتٌ.

۳- مصدر میمی: مَحَسَبٌ، مَحَسِبَانِ، مَحَسِبَاتٌ.

حَسِبَ: در اصل الْحَسِبُ بود، مصدر بود خواستیم فعل ماضی معلوم بنا کنیم، الف و لام مصدری را از اولش برداشتیم، عین الفعل را حرکت کسره و لام الفعلش را حرکت فتحه دادیم، حَسِبَ شد.

فعل ماضی معلوم:

حَسِبَ، حَسِبَا، حَسِبُوا، حَسِبْتُ، حَسِبْتَانِ، حَسِبْنَا، حَسِبْتَ، حَسِبْتُمَا، حَسِبْتُمْ، حَسِبْتِ، حَسِبْتُمَا، حَسِبْتَنِي، حَسِبْتِنِي.

فعل مضارع معلوم:

يَحْسِبُ، يَحْسِبَانِ، يَحْسِبُونَ، يَحْسِبُ، يَحْسِبَانِ، يَحْسِبْنَ، يَحْسِبُ، يَحْسِبَانِ، يَحْسِبُونَ، يَحْسِبِينَ، يَحْسِبَانِ، يَحْسِبْنَ، أَحْسِبُ، نَحْسِبُ.

اسم فاعل:

سه مذکر و سه مؤنث: حَاسِبٌ، حَاسِبَانِ، حَاسِبُونَ، حَاسِبَةٌ، حَاسِبَتَانِ، حَاسِبَاتٌ.

جمع تکسیر اسم فاعل:

جمع تکسیر مذکر اسم فاعل (۸ صیغه): حَسِبَةٌ، حَسَابٌ، حَسَبٌ، حُسَبٌ، حُسَبَاءٌ، حَسِبَانِ، حَسَابٌ، حُسُوبٌ.

جمع تکسیر مؤنث اسم فاعل: حَوَاسِبٌ.

اسم تصغیر اسم فاعل:

اسم تصغیر مذکر و مؤنث اسم فاعل: حَوَيْسِبٌ - حَوَيْسِبَةٌ.

اسم مفعول:

سه مذکر، و سه مؤنث: مَحْسُوبٌ، مَحْسُوبَانِ، مَحْسُوبُونَ، مَحْسُوبَةٌ، مَحْسُوبَتَانِ، مَحْسُوباتٌ.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث اسم مفعول: مَحَاسِيبٌ - مَحَاسِيبٌ.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث اسم مفعول: مُحْسِيبٌ - مُحْسِيبَةٌ.



افعل التفضیل: سه مذکر و سه مؤنث:

أَحْسَبُ، أَحْسَبَانِ، أَحْسَبُونَ، حُسْبِي ُ (حُسْبَاً)، حُسْبِيَانِ، حُسْبِيَاتُ.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث افعل التفضیل: أَحْسَبُ - حُسْبُ.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث افعل التفضیل: أُحْسِبُ - حُسْبِي ُ (حُسْبِيَاً).

صیغه مبالغه:

شش صیغه می باشد سه مذکر، سه مؤنث:

سه مذکر: حَسَابٌ، حَسَابَانِ، حَسَابُونَ.

سه مؤنث: حَسَابَةٌ، حَسَابَتَانِ، حَسَابَاتُ.

افعل التعجب: (دو صیغه است)

ما أَحْسَبَ زَيْدًا، أَحْسَبُ بَزِيدٍ.

امر غایب: (۸ صیغه است)

لِيَحْسِبْ، لِيَحْسِبَا، لِيَحْسِبُوا، لَتَحْسِبْ، لَتَحْسِبَا، لِيَحْسِبَنَّ، لَأَحْسِبْ، لَنَحْسِبْ.

امر حاضر: (۶ صیغه است)

سه مذکر: احْسِبْ، احْسِبَا، احْسِبُوا.

سه مؤنث: احْسِبِي، احْسِبَا، احْسِبَنَّ.

فعل جحد: (۱۴ صیغه است)

لَمْ يَحْسِبْ، لَمْ يَحْسِبَا، لَمْ يَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبْ، لَمْ تَحْسِبَا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ يَحْسِبَنَّ، لَمْ تَحْسِبَنَّ، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا.

تَحْسِبِي، لَمْ تَحْسِبَا، لَمْ تَحْسِبَنَّ، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا، لَمْ تَحْسِبُوا.

خفیفه معلوماً و مجهولاً به قیاس باب ضَرَبَ ساخته می شود.

نوع ششم از افعال ثلاثی مجرد (شَرْفَ)

▲ نوع ششم از افعال ثلاثی مجرد (شَرْفَ)

نوع ششم از انواع ششگانه‌ای فعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ، يَفْعُلُ، فَعَلًا مثل: شَرَفَ، يَشْرُفُ، شَرَفًا.

این فعل سه نوع مصدر دارد:

۱- مصدر عام: اَلشَّرَفُ، شَرَفَاتًا، شَرَفًا.

۲- مصدر مَرَّةً: شَرَفَهُ، شَرَفْتَا، شَرَفَا.

۳- مصدر میمی: مَشْرَفٌ، مَشْرَفَانِ، مَشْرَفَاتٌ.

شَرَفَ: در اصل خود شَرَفَاتًا بود، مصدر بود، خواستیم فعل ماضی بنا کنیم، فتحه عین الفعل را بدل به ضمه نمودیم، الف مصدر یه را از میان عین الفعل و لام الفعلش برداشتیم، تاء و تنوین مصدریه را از آخرش حذف کردیم، شَرَفَ شد.

این فعل لازم است یعنی از فاعل تجاوز به مفعول نمی‌کند، برخلاف آن پنج فعل دیگر که متعدی بودند، فعل لازم تعدی می‌کند به مفعول به یکی از سه چیز:

۱- همزه باب افعال مثل: اَکَرَمَ زیدٌ عمرواً.

۲- تضعیف عین الفعل مثل: فَرَّحْتُ زیداً.

۳- حرف جر مثل: شَرَفَ زیدٌ بعمرو.

و در باب رابع مغنی اسباب متعدی فعل را هفت تا ذکر کرده است. ([۱])

فعل ماضی:

شَرَفَ، شَرَفَا، شَرَفُوا، شَرَفْتُ، شَرَفْتَا، شَرَفْنَا، شَرَفْنَا، شَرَفْتُمْ، شَرَفْتُمَا، شَرَفْتُمْ، شَرَفْتُمَا، شَرَفْتَنِي، شَرَفْتَنِي، شَرَفْتَنِي، شَرَفْنَا.

فعل مضارع:

يَشْرُفُ، يَشْرُفَانِ، يَشْرُفُونَ، تَشْرُفُ، تَشْرُفَانِ، تَشْرُفُونَ، تَشْرُفِينَ، تَشْرُفَانِ، تَشْرُفْنَ، أَشْرَفُ، أَشْرَفَانِ، أَشْرَفْنَا.

صفت مشبّهه:

این فعل اسم فاعل ندارد، هر فعلی که اسم فاعل نداشته، صفت مشبّهه دارد.

صفت مشبّهه شش صیغه است، سه مذکر، و سه مؤنث. سه مذکر: شَرِيفٌ، شَرِيفَانِ، شَرِيفُونَ.

شَرِيفٌ: در اصل يَشْرُفُ بود، فعل مضارع بود، خواستیم صفت مشبّهه بنا کنیم، یاء که علامت فعل مضارع بود از

اولش برداشتیم، فاء الفعلش را حرکت فتحه دادیم، یاء که علامت صفت مشبّهه بود، در میان عین الفعل و لام

الفعلش درآوردیم، ماقبل یاء را به جهت مناسبت یاء حرکت کسره دادیم، تنوین که از جمله خواص اسم است، در آخرش ملحق نمودیم، شَرِيفٌ شد.

جمع تکسیر مذکر صفت مشبّهه:

شَرْفَةٌ، شَرَّافٌ، شُرْفٌ، شُرَفٌ، شُرَفَاءٌ، شُرْفَانٌ، شَرَّافٌ، شُرُوفٌ.

اسم تصغیر مذکر صفت مشبّهه: شُرَّیْفٌ.

مؤنث صفت مشبّهه:

شَرِیْفَةٌ، شَرِیْفَتَانٌ، شَرِیْفَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث صفت مشبّهه: شَرَّائِفٌ - شَرِیْفَةٌ.

اسم مفعول: (۶ صیغه)

سه مذکر: مَشْرُوفٌ به، مَشْرُوفٌ بهما، مَشْرُوفٌ بهم. سه مؤنث: مَشْرُوفٌ بها، مَشْرُوفٌ بهما، مَشْرُوفٌ بهنَّ.
مَشْرُوفٌ به: در اصل خود یُشْرَفَ به، یا یُشْرَفُ بک، یا یُشْرَفُ بی بود، علی ایّ تقدیر حرف استقبال را از اولش برداشتیم به جای او میم مفتوحه در آوردیم، فتحه عین الفعل را بدل کردیم به ضمه و ضمه را اشباع کردیم از اشباع ضمه واو تولّد یافت، تنوین که از جمله خواص اسم بود به آن ملحق نمودیم، مَشْرُوفٌ به، مَشْرُوفٌ بک، مَشْرُوفٌ بی شد.

مَشْرُوفٌ بهما: در اصل مشرّوف به بود، مفرد بود، خواستیم تثنیه بنا کنیم به که علامت مفرد مذکر بود انداختیم، بهما که علامت تثنیه بود در آخرش درآوردیم مشرّوف بهما شد. به این قیاس سایر صیغ صفت مشبّهه.

جمع تکسیر مذکر اسم مفعول:

مشاریفٌ بهم: در اصل مشرّوف به بود، اسم واحد بود خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در سوم جایش درآوردیم، ماقبلش قهرا مفتوح شد، ضمه عین الفعل را بدل کردیم به کسره مَشَارِوْفٌ به شد، واو ساکن ماقبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مشاریفٌ به شد، این صیغه غیر منصرف است (صیغه منتهی الجموع است) جر و تنوین را قبول نمی کند، لذا تنوین را حذف کردیم مَشَارِفٌ به شد «به» که علامت مفرد بود حذف کردیم عوض آن «بهم» که علامت جمع است ملحق نمودیم مشاریفٌ بهم شد.

اسم تصغیر مذکر اسم مفعول:

مُشْرِیْفٌ به: اسم تصغیر مَشْرُوفٌ به بود مکبر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمه حرف ثانی را حرکت فتحه دادیم یاء که علامت اسم تصغیر بود در سوم جایش درآوردیم، ضمه عین الفعل را بدل کردیم به کسره مُشْرِوْفٌ شد، واو ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء نمودیم، مُشْرِیْفٌ به شد.

مَشْرُوفٌ بها: در اصل مشرّوف به بود، مفرد مذکر بود، خواستیم مفرد مؤنث بنا کنیم به که علامت مذکر بود حذف کردیم بها که علامت مؤنث بود در آخرش درآوردیم، مَشْرُوفٌ بها شد.

جمع تکسیر مؤنث اسم مفعول:

مَشَارِيفُ بُهْنٌ: جمع تکسیر مشروفُ بها بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در سوم جایش در آوردیم، ماقبل الف قهرا مفتوح شد ضمّه عین الفعل را بدل کردیم به کسره مَشَارِوْفُ بها شد، واو ساکن را قلب به یاء کردیم، مشاریفُ بها شد، «بها» که علامت مفردة مؤنث بود از آخرش حذف کردیم، بهنّ که علامت جمع مؤنث بود در آخرش در آوردیم مشاریفُ بهنّ شد این صیغه غیر منصرف است (صیغه منتهی الجموع است) جر و تنوین را قبول نمی‌کند لذا تنوین را حذف کردیم، مشاریفُ بهنّ شد. اسم تصغیر مؤنث اسم مفعول:

مُشِيرِفٌ بها: اسم تصغیر مَشْرِوْفُ بها بود مکبر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمّه، حرف ثانی را حرکت فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در سوم جایش در آوردیم مُشِيرِوْفُ بها شد، واو ساکن ماقبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مُشِيرِفٌ بها شد.

اسم زمان و مکان:

مَشْرِفٌ، مَشْرِفَانِ، مَشْرِفَاتٌ.

جمع تکسیر: مَشَارِفٌ. اسم تصغیر: مُشِيرِفٌ.

اسم آلت:

۱- اسم آلت صغری: مَشْرِفٌ، مَشْرِفَانِ، مَشْرِفَاتٌ.

۲- اسم آلت وسطی: مَشْرِفَةٌ، مَشْرِفَتَانِ، مَشْرِفَاتٌ.

۳- اسم آلت کبری: مَشْرَافٌ، مَشْرَافَانِ، مَشْرَافَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر آلت صغری: مَشَارِفٌ، مُشِيرِفٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر آلت وسطی: مَشَارِفٌ، مُشِيرَفَةٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر آلت کبری: مَشَارِيفٌ، مُشِيرِيفٌ.



افعل التفضیل:

سه مذکر: أَشْرَفٌ، أَشْرَفَانِ، أَشْرَفُونَ.

جمع تکسیر: أَشَارِفٌ. اسم تصغیر: أَشِيرِفٌ.

سه مؤنث: شُرْفِيٌّ، شُرْفِيَّاتٌ، شُرْفِيَّاتٌ.

جمع تکسیر: شُرُفٌ. اسم تصغیر: شُرِيفٌ.

افعل التعجب:

ما أَشْرَفَ زَيْدًا، أَشْرَفَ بَزِيدَ.

امر غایب:

لِشْرَفٍ، لِشْرَفًا، لِشْرَفُوا، لِتَشْرَفْ، لِتَشْرَفَا، لِشْرَفْنِ، لِأَشْرَفْ، لِأَشْرَفَا.

امر حاضر:

أَشْرَفُ، أَشْرَفَا، أَشْرَفُوا، أَشْرَفِي، أَشْرَفَا، أَشْرَفْنِ. فعل نهی، نفی، استفهام به قیاس باب نَصَرَ که مضارعش مضموم العین است ساخته می شود.

فعل ماضی مجهول:

چنانچه قبلاً ذکر شد که شَرَفَ فعل لازم است، و فعل لازم، مجهول بنا نمی شود، مگر اینکه به یکی از اسباب تعدی که همزه باب افعال و تضعیف عین الفعل، و حرف جر باشد تعدی کند، در مقام شرف را تعدی می دهیم به حرف جار.

شُرِفَ بهَذَا، شُرِفَ بهَذین، شُرِفَ بهِ ٔولَاءَ، شُرِفَ بهِ ٔتَا، شُرِفَ بهَا ٔتین، شُرِفَ بهِ ٔولَاءَ، شُرِفَ بِکَ، شُرِفَ بِکَمَا، شُرِفَ بِکُمْ، شُرِفَ بِکَ، شُرِفَ بِکَمَا، شُرِفَ بِکُنْ، شُرِفَ بِی، شُرِفَ بِنَا.

شُرِفَ بهَذَا: در اصل شَرَفَ زید بود، لازم بود، خواستیم متعدی بنا کنیم، تعدی دادیم به حرف جر بَاء که حرف جر بود بر سر عمرو در آوردیم شَرَفَ زید بعمر و شد، معلوم بود، خواستیم مجهولش بنا کنیم، حرف اول را ضمه، ما قبل حرف آخر را کسره دادیم، شُرِفَ زید بعمر و شد، زید که فاعل بود انداختیم، بعمر و که جار و مجرور بود به جای او نائب مناب گذاشتیم شُرِفَ بعمر و شد، عمرو که اسم ظاهر بود از جهت اختصار حذف کردیم، هذا که اسم اشاره بود به جای او گذاشتیم، شُرِفَ بهَذَا شد.

شُرِفَ بهَذین: در اصل خود شَرَفَ زیدان بود، لازم بود، خواستیم متعدی کنیم، تعدی دادیم به حرف جر، بَاء حرف جر بود بر سر عمروین در آوردیم شَرَفَ زیدان بعمر وین شد، معلوم بود خواستیم مجهولش بنا کنیم حرف اول را ضمه ما قبل حرف آخر را حرکت کسره دادیم شُرِفَ زیدان بعمر وین شد زیدان که فاعل بود انداختیم بعمر وین که جار و مجرور بود به جای او نائب مناب گذاشتیم شُرِفَ بعمر وین شد، عمروین که اسم ظاهر بود از جهت اختصار حذف کردیم هَذین که اسم اشاره بود به جای او گذاشتیم، شُرِفَ به ٔذین شد.

شُرِفَ بهِ ٔولَاءَ: در اصل خود شَرَفَ زیدون بود لازم بود، خواستیم متعدی بنا کنیم، تعدی دادیم به حرف جر، بَاء که حرف جار بود بر سر عمروین در آوردیم شَرَفَ زیدون بعمر وین شد، معلوم بود خواستیم مجهولش بنا کنیم حرف اول را ضمه ماقبل آخر را کسره دادیم شُرِفَ زیدون بعمر وین شد زیدون که فاعل بود حذف کردیم بعمر وین که جار و مجرور بود به جای او نائب مناب گذاشتیم شُرِفَ بعمر وین شد عمروین که اسم ظاهر بود به جهت اختصار حذف کردیم هِ ٔولَاءَ که اسم اشاره است به جای او گذاشتیم شُرِفَ بهِ ٔولَاءَ شد.

شُرْفَ بهٗ تا: در اصل خود شُرْفَ زیدٌ بود لازم بود خواستیم متعدی بنا کنیم، تعدی دادیم به حرف جار باء که حرف جار بود بر سر هند در آوردیم شُرْفَ زیدٌ بهند شد، معلوم بود خواستیم مجهولش بنا کنیم حرف اول را ضمه، ما قبل آخر را کسره دادیم شُرْفَ زیدٌ بهند شد، زید که فاعل بود انداختیم بهند که جار و مجرور بود نائب مناب گذاشتیم شُرْفَ بهند شد، هند که اسم ظاهر بود از جهت اختصار حذف کردیم «هٗ تا» که اسم اشاره بود به جای او گذاشتیم شُرْفَ بهٗ تا شد.

شُرْفَ بهاتین در اصل خود شُرْفَ زیدان بود به قیاس شُرْفَ بهٗ تا ساخته می شود، ولی حرف جر بر هندین داخل می شود. و در جمع مؤنث (شُرْفَ بهٗ ولاء) حرف جر بر سر هندات داخل می شود بقیه صیغه سازی به قیاس شُرْفَ بهٗ تا ساخته شود.

شُرْفَ بک: در اصل شُرْفَ زیدٌ بود لازم بود، خواستیم متعدی بنا کنیم، فعل لازم را به یکی از سه چیز تعدی می دهند ۱- همزهٔ باب افعال ۲- تضعیف عین الفعل ۳- حرف جار. در اینجا تعدی دادیم به حرف جار باء که حرف جار بود بر سر عمرو در آوردیم شُرْفَ زیدٌ بعمر و شد زید که فاعل بود انداختیم بعمر و که جار و مجرور بود به جای او نائب مناب گذاشتیم شُرْفَ بعمر و شد عمرو که اسم ظاهر بود از جهت اختصار حذف کردیم، کاف که ضمیر خطاب بود به جای او گذاشتیم شُرْفَ بک شد. و به این قیاس بقیه صیغ مخاطب ساخته می شود.

شُرْفَ بی: در اصل خود شُرْفَ زیدٌ بود، لازم بود، تعدی دادیم به حرف جار باء که حرف جار بود بر سر عمرو یا هند در آوردیم، شُرْفَ زیدٌ بعمر و، یا بهند شد معلوم بود، خواستیم مجهولش بنا کنیم حرف اول را ضمه ماقبل حرف آخر را حرکت کسره دادیم شُرْفَ زیدٌ بعمر و یا بهند شد، زید که فاعل بود انداختیم عمرو و هند که اسم مجرور بود به جای او نائب مناب گذاشتیم، شُرْفَ بعمر و یا بهند شد عمرو و هند که اسم ظاهر بود به جهت اختصار حذف کردیم یاء متکلم به جای او نائب مناب گذاشتیم شُرْفَ بی شد.

شُرْفَ بنا: در اصل خود شُرْفَ زیدان یا زیدون بود لازم بود تعدی دادیم به حرف جر، باء که حرف جار بود بر سر عمروین یا عمروین یا هندین یا هندات در آوردیم شُرْفَ زیدان یا زیدون بعمر وین یا عمروین یا هندین یا هندات شد معلوم بود، خواستیم مجهولش بنا کنیم حرف اول را ضمه ماقبل آخر را کسره دادیم شُرْفَ زیدان یا زیدون بعمر وین یا عمروین یا بهندلین یا بهندات شد، زیدان یا زیدون که فاعل بود، انداختیم، جار و مجرور نائب مناب او گذاشتیم شُرْفَ بعمر وین یا عمروین یا بهندلین یا بهندات شد عمروین و عمروین یا هندین یا هندات را که اسم ظاهر بودند به جهت اختصار حذف کردیم ناء که ضمیر متکلم مع الغیر بود به جای او نائب مناب گذاشتیم شُرْفَ بنا شد.

مضارع مجهول:

يُشْرَفُ بِهِ، يُشْرَفُ بِهِمَا، يُشْرَفُ بِهِمْ، يُشْرَفُ بِهَا، يُشْرَفُ بِهِمَا، يُشْرَفُ بِهِنَّ، يُشْرَفُ بِكَ، يُشْرَفُ بِكَمَا، يُشْرَفُ بِكُمْ، يُشْرَفُ بِكِ، يُشْرَفُ بِكَمَا، يُشْرَفُ بِكُنَّ، يُشْرَفُ بِئِي، يُشْرَفُ بِئَا.

يُشْرَفُ بِهِ: در اصل خود يَشْرَفُ زید بود، لازم بود خواستیم متعدی بنا کنیم، در اینجا تعدی دادیم به حرف جر، بآء که حرف جر بود بر سر عمرو در آوردیم يَشْرَفُ زید بعمر و شد، معلوم بود خواستیم مجهولش بنا کنیم، حرف اول را حرکت ضمّه، ماقبل حرف آخر را فتحه دادیم يَشْرَفُ زید بعمر و شد زید که فاعل بود برداشتیم بعمر و که جار و مجرور بود نائب مناب گذاشتیم يَشْرَفُ بعمر و شد، عمرو که اسم ظاهر بود انداختیم ها که ضمیر غایب بود به جای او نائب مناب گذاشتیم، يَشْرَفُ بِهِ شد.

يُشْرَفُ بِهِمَا: در اصل خود يَشْرَفُ زیدان بود، لازم بود، خواستیم متعدی بنا کنیم، تعدی دادیم به حرف جر بآء که حرف جر بود بر سر عمروین در آوردیم، يَشْرَفُ زیدان بعمر وین شد، معلوم بود خواستیم مجهولش بنا کنیم، حرف اول را حرکت ضمّه، ماقبل حرف آخر را حرکت فتحه دادیم، يَشْرَفُ زیدان بعمر وین شد، زیدان که فاعل بود حذف کردیم بعمر وین که جار و مجرور بود به جای او نائب مناب گذاشتیم، يَشْرَفُ بعمر وین شد بعمر وین که اسم ظاهر بود به جهت اختصار حذف کردیم، هما که ضمیر غایب بود به جای او نائب مناب گذاشتیم، يَشْرَفُ بِهِمَا شد.

يُشْرَفُ بِهِمْ در اصل يَشْرَفُ زیدون بود الخ.

يُشْرَفُ بِهَا در اصل يَشْرَفُ زید بود الخ.

يُشْرَفُ بِهِنَّ در اصل يَشْرَفُ زیدون بود الخ.

مجهول امر غایب و امر حاضر:

لِيُشْرَفَ بِهِ، لِيُشْرَفَ بِهِمَا، لِيُشْرَفَ بِهِمْ، لِيُشْرَفَ بِهَا، لِيُشْرَفَ بِهِمَا، لِيُشْرَفَ بِهِنَّ، لِيُشْرَفَ بِكَ، لِيُشْرَفَ بِكَمَا، لِيُشْرَفَ بِكُمْ، لِيُشْرَفَ بِكِ، لِيُشْرَفَ بِكَمَا، لِيُشْرَفَ بِكُنَّ، لِيُشْرَفَ بِئِي، لِيُشْرَفَ بِئَا. در اصل خود يَشْرَفُ بِهِ، يَشْرَفُ بِهِمَا، يَشْرَفُ بِهِمْ ... الخ بودند، مجهولات فعل مضارع بودند، خواستیم مجهولات فعل امر غایب و امر

حاضر ([۲]) بنا کنیم، لام امر غایب بر سر هر یک در آوردیم دو عمل کرد: لفظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکات را به جزمی ساقط کرد، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لِيُشْرَفَ بِهِ، لِيُشْرَفَ بِهِمَا، لِيُشْرَفَ بِهِمْ و ... شدند. و گاهی مجهول امر غایب، و امر حاضر را از معلوم امر غایب و حاضر بنا می‌کنند، در این صورت حرف اول هر یک را ضمّه، و ماقبل آخر هر یک را حرکت فتحه می‌دهیم.

به این قیاس است مجهول نهی، جحد، نفی و استفهام.

الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه در آخر معلومات و مجهولات به قیاس باب ضَرَبَ ساخته شود.

نوع دوم از انواع هفتگانه

مصدریه را از آخرش حذف کردیم، وَعَدَ شد.

یا وَعَدَ: در اصل عِدَتاً بود، رد کردیم به سوی اصلش وَعَدَاً بود، مصدر بود خواستیم فعل ماضی بنا کنیم، کسره فاء الفعل را بدل کردیم به فتحه، عین الفعل را نیز فتحه دادیم، تنوین مصدریه را از آخرش حذف کردیم، وَعَدَ شد.

حکم واو در فعل ماضی در حکم حرف صحیح است.

فعل مضارع:

يَعِدُ، يَعِدَانِ، يَعِدُونَ، تَعِدُ، تَعِدَانِ، تَعِدُونَ، تَعِدِينَ، تَعِدَانِ، تَعِدْنَ، أَعِدُ، نَعِدُ.

يَعِدُ: در اصل وَعَدَ بود، فعل ماضی معلوم بود، خواستیم مضارع معلوم بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود در اولش درآوردیم، فاء الفعل را ساکن، عین الفعل را حرکت کسره، و لام الفعلش را حرکت ضمه دادیم، يَوْعِدُ شد، واو واقع شد میان کسره لازمه و یاء مفتوحه و آن در کلام عرب ثقیل بود لذا واو را از جهت رفع ثقلت حذف کردیم، از باقی صیغ از باب طردا للباب حذف کردیم، يَعِدُ شد.

اسم فاعل:

وَاعِدٌ، وَاعِدَانِ، وَاعِدُونَ، وَاعِدَةٌ، وَاعِدَتَانِ، وَاعِدَاتٌ.

وَاعِدٌ: در اصل يَعِدُ بود، رد کردیم به سوی اصلش يَوْعِدُ بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم اسم فاعل بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش انداختیم الف که علامت اسم فاعل بود در میان فاء الفعل و عین الفعلش درآوردیم، ماقبل الف قهراً مفتوح شد، تنوین که از جمله خواص اسم بود در آخرش ملحق نمودیم وَاعِدٌ شد.

جمع تکسیر مذکر اسم فاعل: وَاعِدَةٌ، وَاعِدَاتٌ، وَاعِدٌ، وَاعِدَاءٌ، وَاعِدَانِ، وَاعِدَاتٌ، وَاعِدُونَ.

اسم تصغیر مذکر: اَوْعِدُ (وَوَاعِدٌ).

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: اَوَاعِدُ، اَوْعِدُ (وَوَاعِدُ، وَوَاعِدَةٌ).

صیغه سازی هر یک به قیاس باب ضَرَبَ است، ذکر آن تطویل مُملّ است.

اسم مفعول:

مَوْعِدٌ، مَوْعِدَانِ، مَوْعِدُونَ، مَوْعِدَةٌ، مَوْعِدَتَانِ، مَوْعِدَاتٌ.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث اسم مفعول: مَوَاعِدُ - مَوَاعِيدُ.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث اسم مفعول: مُوَعِدٌ، مُوَعِيدَةٌ.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث در لفظ مثل هم هستند، ولی در ساختن با هم فرق دارند چنانچه در باب ضَرَبَ مفصلاً ذکر شد.

اسم زمان و مکان:

مَوْعِدٌ، مَوْعِدَانِ، مَوْعِدَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَوَاعِدُ - مُوَعِدٌ.

اسم آلت:

۱- اسم آلت صغری: مِیْءٌ، مِیْءَانِ، مِیْءَاتٌ.

۲- اسم آلت وسطی: مِیْعَدَةٌ، مِیْعَدَتَانِ، مِیْعَدَاتٌ.

۳- اسم آلت کبری: مِیْعَادٌ، مِیْعَادَانِ، مِیْعَادَاتٌ.

میعاد: در اصل یَعِدُ بود رد کردیم به سوی اصلش یَوْعِدُ بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع خواستیم آلت کبری بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، میم مکسوره که علامت آلت کبری بود در اولش درآوردیم، الف ساکنه که علامت آلت کبری بود در میان عین الفعل و لام الفعلش درآوردیم، مَوْعِدٌ شد، واو ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم، میعادٌ شد.

فائده:

وزن مفعال: مشترک است بین آلت کبری (مفتاح) و اسم زمان و مکان (میلاذ) و افعال التفضیل (مفضاَل) و صیغه مبالغه (مکساَل).

اگر چه اسم‌های آلت این باب بر این اوزان می‌آید، ولی این اوزان با معنای آلت مناسبت ندارد، آنچه به نظر می‌آید این باب اسم آلت ندارد، اگر چه بعضی اساتید ذکر کردند، و میعاد هم در اسم زمان و مکان استعمال می‌شود نه در اسم آلت.

جمع تکسیر اسم آلت صغری، وسطی و کبری: مَوَاعِدُ - مَوَاعِدُ - مَوَاعِدُ.

اسم تصغیر آلت صغری، وسطی و کبری: مُوَعِدٌ - مُوَعِدَةٌ - مُوَعِدٌ.

افعال التفضیل: سه مذکر، سه مؤنث

سه مذکر: أَوْعَدُ، أَوْعَدَانِ، أَوْعَدُونَ. جمع تکسیر: أَوَاعِدُ - اسم تصغیر: أُوْعِدُ.

سه مؤنث: وَعْدِي (وَعْدَا)، وَعْدِيَانِ، وَعْدِيَاتٌ. جمع تکسیر: وَعْدٌ اسم تصغیر: وَعْدَا (وَعْدِي).

صیغه مبالغه:

وَعَادٌ، وَعَادَانِ، وَعَادُونَ، وَعَادَةٌ، وَعَادَتَانِ، وَعَادَاتٌ. به قیاس صیغه مبالغه باب ضَرَبَ ساخته می‌شود.

افعال التعجب: ما أَوْعَدَ زَيْدًا، أَوْعَدَ بَزِيدًا.

فائده:

واو در این باب از اسم فاعل تا افعال التعجب حکم حرف صحیح را دارد یعنی تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند مگر

در هر سه قسم آلت که واو قلب به یاء میشود.

امر غایب:

لِیَعِدْ، لِیَعِدَا، لِیَعِدُوا، لَتَعِدْ، لَتَعِدَا، لَتَعِدُنْ، لَأَعِدْ، لَنَعِدْ: در اصل خود یَعِدْ، یَعِدَانِ، یَعِدُونَ، تَعِدْ، تَعِدَانِ، یَعِدُنْ، أَعِدْ، نَعِدْ بودند، رد کردیم به سوی اصلش: یَوْعِدْ، یَوْعِدَانِ، یَوْعِدُونَ و ... معلومات فعل مضارع بودند، خواستیم معلومات امر غایب بنا کنیم، لام امر غایب بر سر هر یک در آوردیم دو عمل کرد: لفظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکات را از مفردات و نون را از تننیه‌ها و جمع‌ها ساقط کرد مگر در جمع مؤنث که نون علامت است أَلْعَامَةُ لَا تُغَيِّرُ و لَا تُحَذِفُ، و معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لَيَوْعِدْ، لَيَوْعِدَا، لَيَوْعِدُوا و ... شد، واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمه، و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا واو را به جهت رفع ثقلت حذف کردیم، از باقی صیغه‌ها از جهت طرداً للباب حذف کردیم لِیَعِدْ، لِیَعِدَا، لِیَعِدُوا و ... شدند.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر امر غایب:

لِیَعِدَنَّ، لِیَعِدَانَّ، لِیَعِدُنَّ، لَتَعِدَنَّ، لَتَعِدَانَنَّ، لَأَعِدَنَّ، لَنَعِدَنَّ.

الحاق نون تأکید خفیفه در آخر امر غایب:

لِیَعِدَنْ، لِیَعِدَانْ، لَتَعِدَنْ، لَأَعِدَنْ، لَنَعِدَنْ. در سه تایی دیگر ملحق نمی شود به جهت التقاء ساکنین علی غیر حده که در کلام عرب ثقیل است.

امر حاضر: شش صیغه است، سه مذکر و سه مؤنث.

عَدْ، عَدَا، عَدُوا، عَدِیْ، عَدَا، عَدُنْ.

عَدْ: در اصل خود تَعَدْ بود، رد کردیم به اصلش تَوَعَدْ بود تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، نظر کردیم به مابعد تاء ساکن بود، چون ابتداء به ساکن محال است احتیاج افتاد به همزه وصل و چون ما بعد ساکن (عین الفعل) مکسور بود، همزه وصل مکسور در اولش در آوردیم و حرکت آخر بوقفی افتاد، اَوْعَدْ شد، واو ساکن ماقبل مکسور را قلب به یاء کردیم، اِیْعَدْ شد، اجتماع ثلاث کسرات شد (زیرا یا به منزله دو کسره است) چون اجتماع ثلاث کثرات قبیح بود یاء را حذف کردیم اِعْدْ شد با وجود حرکت عین الفعل از همزه مستغنی شدیم، همزه را حذف کردیم، عَدْ شد.

نون تأکید ثقیله و خفیفه به قیاس ابواب گذشته در آخر امر حاضر ملحق می شود، نیاز به اعلال ندارد، در اینجا به اعلال یک صیغه اکتفا می کنیم.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر امر حاضر:

عَدَنَّ، عَدَانَنَّ، عَدُنَنَّ، عَدَانَنَّ، عَدَانَنَّ.

عَدَنَّ: در اصل خود عَدِیْ بود مؤکد نبود، مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر مفرد مؤنث

و یاء مفتوحه و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا واو را به جهت رفع ثقلت حذف کردیم از باقی صیغه‌ها (آنهایی که در اولشان یاء مفتوحه نیست) از باب طرداً للباب حذف کردیم، یرمُ شد.

اسم فاعل: وارِم، وارِمان، وارِمون، وارِمه، وارِمَتان، وارِمات.

جمع تکسیر مذکر: وَرَمَه، وَرَام، وَرَم، وَرَماء، وَرَمَان، وَرَام، وَرُوم.

اسم تصغیر مذکر: اَویرِم (وَویرِم).

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: اَوَارِم، اَویرِمَه (وَوَارِم - وَویرِمَه)

اسم مفعول: مَورُوم، مَورُومان، مَورُومون، مَورُومه، مَورُومتان، مَورُومات.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: مَوارِیم - مَویِرِیم.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: مَوارِیم - مَویِرِیمَه.

اسم زمان و مکان: مَورِم، مَورِمان، مَورِمات.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَوارِم - مَویِرِم.

اسم آلت:

۱- آلت صغری: مَیرِم، مَیرِمان، مَیرِمات - جمع تکسیر: مَوارِم - اسم تصغیر: مَویِرِم.

۲- آلت وسطی: مَیرِمَه، مَیرِمَتان، مَیرِمات - جمع تکسیر: مَوارِم - اسم تصغیر: مَویِرِمَه.

۳- آلت کبری: مَیرِام، مَیرِامان، مَیرِامات - جمع تکسیر: مَوارِیم - اسم تصغیر: مَویِرِیم.

اسم آلت بعد از اعلال مَورِم، مَورِمَه، مَورِام می شود، واو ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم مَیرِم، مَیرِمَه، مَیرِام شد.

افعل التفضیل:

سه مذکر: اَوَرِم، اَوَرِمان، اَوَرِمون. سه مؤنث: وَرَمَا (وَرَمی)، وَرَمِیان، وَرَمیات.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث: اَوَارِم - وَرَم.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث: اَویرِم - وَرِیمِی (وَرِیمَا).

صیغه مبالغه: وَرَام، وَرِامان، وَرِامون، وَرِامت، وَرِامتان، وَرِامات.

افعل التعجب: ما اَوَرَمَ زیداً، اَوَرِمَ بَزید.

امر حاضر: رِم، رِمَا، رِموا، رِمی، رِمَا، رِمَن.

رِم: امر است از تَرِم رد کردیم به سوی اصلش تَوَرِم، فعل مضارع بود، خواستیم فعل امر بنا کنیم تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم نظر کردیم به ما بعد تاء ساکن ابتدا به ساکن محال بود، محتاج شدیم به همزه

یاء مفتوحه و کسره لازمه و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا برای رفع ثقلت واو را حذف کردیم از باقی صِیغ از باب طرداً للباب حذف کردیم یَضَعُ شد کسره عین الفعل را بدل کردیم به فتحه از جهت ثاقل حرف حلق، یَضَعُ شد.

اسم فاعل:

واضعٌ، واضعان، واضعون، واضعٌ، واضعتان، واضعاتٌ.
جمع تکسیر مذکر: وَضَعَةٌ، وَضَاعٌ، وَضَعٌ، وَضَعٌ، وَضَعَاءٌ، وَضَاعَانٌ، وَضَاعٌ، وَضُوعٌ.
جمع تکسیر مؤنث: أَوَاضِعٌ (وَوَاضِعٌ).
اسم تصغیر مذکر و مؤنث: أَوِیَضِیْعٌ، أَوِیَضِیْعَةٌ (وَوِیَضِیْعٌ - وَوِیَضِیْعَةٌ).
اسم مفعول:

موضوعٌ، موضوعان، موضوعون، موضوعَةٌ، موضوعَتان، موضوعاتٌ.
جمع تکسیر مذکر و مؤنث: مواضِیْعٌ - مواضِیْعٌ.
اسم تصغیر مذکر و مؤنث: مُوِیَضِیْعٌ - مُوِیَضِیْعَةٌ.
اسم زمان و مکان: مَوْضِعٌ، مَوْضِعَانٌ، مَوْضِعَاتٌ.

افعل التعجب: ما أَوْضَعَ زیداً - أَوْضَعَ بزیّد.

امر حاضر:

ضَعْ، ضَعَا، ضَعُوا، ضَعِ، ضَعَا، ضَعْنِ.

امر غایب، نهی، جحد، نفی، استفهام، الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه معلوماً و مجهولاً به قیاس باب ضَرَبَ و وَعَدَ ساخته می شود.

حکم واو در فعل ماضی حکم حرف صحیح است که تغییر و تبدیل پیدا نمی کند، در فعل مضارع واو حذف می شود و در اسم آلت تبدیل می شود به یاء و در فعل مضارع مجهول در نفی و اثبات واو بر می گیرد.

[۱]. سورة حج آیه ۲.

نوع چهارم از مثال واوی

▲ نوع چهارم از مثال واوی

نوع چهارم از انواع مثال واوی از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعْلًا مثل: وَجَلَ، يَوْجَلُ، وَجَلًا، الوجَل (ترسیدن یا احساس ترس کردن): مانند آیه شریفه: اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. ([۱]); مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود دل‌هایشان ترسان می‌گردد.

۱- مصدر عام: الوجَلُ، وَجَلًا.

۲- مصدر مره: وَجَلْتَا، وَجَلْتَا، وَجَلْتَا، وَجَلْتَا.

۳- مصدر میمی: مَوْجِلٌ، مَوْجِلَانِ، مَوْجِلَاتٌ.

حکم واو در این باب حکم حرف صحیح است که تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند مگر در اسم‌های آلت و امر حاضر که واو قلب به یاء می‌شود.

فعل ماضی: (۱۴ صیغه است)

وَجَلَ، وَجَلًا، وَجِلُوا، وَجَلْتُ، وَجَلْتَا، وَجَلْنَا، وَجَلْتُمْ، وَجَلْتُمَا، وَجَلْتُنَّ، وَجَلْتُنَّ، وَجَلْتُنَّ.

فعل مضارع: (۱۴ صیغه است)

يَوْجَلُ، يَوْجَلَانِ، يَوْجَلُونَ، تَوْجَلُ، تَوْجَلَانِ، تَوْجَلُونَ، تَوْجَلِينَ، تَوْجَلَانِ، تَوْجَلْنَ، اَوْجَلُ، نَوْجَلُ.

اسم فاعل:

سه مذکر: وَاَجَلٌ، وَاَجَلَانِ، وَاَجَلُونَ.

جمع تکسیر مذکر: وَجَلَةٌ، وَجَلٌ، وَجَلٌ، وَجَلٌ، وَجَلَةٌ، وَجَلَانِ، وَجَلَانِ، وَجَلُونَ.

اسم تصغیر: اَوْجِلٌ (وَوَيْجِلٌ).

سه مؤنث: وَاَجِلَةٌ، وَاَجِلَتَانِ، وَاَجِلَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: اَوَاجِلُ، اَوَيْجِلَةٌ (وَوَاجِلُ، وَوَيْجِلَةٌ).

اسم مفعول:

سه مذکر: مَوْجُولٌ، مَوْجُولَانِ، مَوْجُولُونَ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَوَاجِلٌ - مَوَيْجِلٌ.

سه مؤنث: مَوْجُولَةٌ، مَوْجُولَتَانِ، مَوْجُولَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَوَاجِلٌ - مَوَيْجِلَةٌ.

اسم زمان و مکان:

مَوْجِلٌ، مَوْجِلَانِ، مَوْجِلَاتٌ.

این فعل اگر چه عین الفعل مضارعش مفتوح است مثل: يَعْلَمُ، و هر فعلی که مفتوح العین باشد اسم زمان و مکانش بر وزن مَفْعَل آید، ولی از این قاعده در مثال استثناء شده چنانچه در آن شعر فارسی آمده:

ظرف يَفْعَل مَفْعَل آید غیر ناقص ای کمال

غیر يَفْعَل مَفْعَل آید دائماً الا مثال

از این جهت ظرف زمان و مکان این فعل بر وزن مَفْعَل آید.

اسم آلت:

۱- آلت صغری: مِیْجَلٌ، مِیْجَلَانِ، مِیْجَلَاتٌ - جمع تکسیر: مَوَاجِلٌ - اسم تصغیر: مُوَيِّجِلٌ.

۲- آلت وسطی: مِیْجَلَةٌ، مِیْجَلَتَانِ، مِیْجَلَاتٌ - جمع تکسیر: مَوَاجِلٌ - اسم تصغیر: مُوَيِّجَلَةٌ.

۳- آلت کبری: مِیْجَالٌ، مِیْجَالَانِ، مِیْجَالَاتٌ - جمع تکسیر: مَوَاجِلٌ - اسم تصغیر: مُوَيِّجِلٌ.

افعل التفضیل

سه مذکر: أَوْجَلٌ، أَوْجَلَانِ، أَوْجَلُونَ. جمع تکسیر و اسم تصغیر: أَوَاجِلٌ - أَوَيِّجِلٌ.

سه مؤنث: وَجَلِيٌّ (وَجَلَاً)، وَجَلِيَانِ، وَجَلِيَّاتٌ. جمع تکسیر و اسم تصغیر: وَجَلٌ - وَجَلِيٌّ.

صیغه مبالغه: سه مذکر و سه مؤنث:

وَجَالٌ، وَجَالَانِ، وَجَالُونَ، وَجَالَةٌ، وَجَالَتَانِ، وَجَالَاتٌ.

افعل التعجب: ما أَوْجَلَ زیداً، أَوْجَلُ بَزیدٍ.

امر حاضر: (اعلال اجتماعی)

أَيَّجَلْ، أَيَّجَلَانِ، أَيَّجَلُوا، أَيَّجَلِي، أَيَّجَلَانِ، أَيَّجَلَانِ، تَوَجَّلْ، تَوَجَّلَانِ، تَوَجَّلُونَ، تَوَجَّلِينَ، تَوَجَّلَانِ،

تَوَجَّلْنَ، تاء که حرف مضارع بود از اول هر یک برداشتیم ما بعد تاء ساکن ابتداء به ساکن محال بود نظر کردیم به عین الفعل آن مفتوح بود، لذا همزه وصل مکسوره در اولش درآوردیم، آخرش را وقف کردیم، در مفرد مذکر

حرکت به وقفی بیفتاد، و در تشبیه‌ها و جمع مذکر و مفردة مؤنث نونات ساقط شد و در جمع مؤنث نون به

حالش باقی ماند، زیرا نون علامت جمع است نه عوض رفع أَلْعَلَّامَةُ لَا تُغَيَّرُ وَلَا تُحَذَفُ، أَيَّجَلْ، أَيَّجَلَانِ، أَيَّجَلُوا و ... شد.

اگر کسی سؤال کند که در امر حاضر چرا یاء حذف نمی شود چنانچه در امر حاضر باب وَعَدَ یاء حذف می شد

(مثل عَدَ) در جواب گوئیم در آنجا ما بعد یاء مکسور بود و در اینجا ما بعد یاء مفتوح است لذا حذف نمی

بقیه صیغ نیاز به بیان کردن ندارد.

نوع پنجم از مثال واوی

جمع تكسير مذكر: وَسَمَةٌ، وَسَامٌ، وَسَمٌ، وَسَمٌ، وَسَمَاءٌ، وَسَمَاْنٌ، وَسَامٌ، وَسُومٌ.

اسم تصغیر: اَوَيْسِمٌ (وَوَيْسِمٌ).

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: اَوَاسِمٌ - اَوَيْسِمَةٌ (وَوَاسِمٌ - وَوَيْسِمَةٌ).

اسم مفعول:

موسومٌ، موسومان، مَوْسُومُونَ، مَوْسُومَتٌ، مَوْسُومَتَانِ، مَوْسُومَاتٌ.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث: مَوَاسِمٌ - مَوَاسِيمٌ.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث: مَوَيْسِمٌ - مَوَيْسِمَةٌ.

اسم زمان و مکان: مَوْسِمٌ، مَوْسِمَانِ، مَوْسِمَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَوَاسِمٌ - مَوَيْسِمٌ.

اسم آلت:

۱- آلت صغری: مِيسِمٌ، مِيسِمَانِ، مِيسِمَاتٌ. جمع تکسیر: مَوَاسِمٌ - اسم تصغیر: مَوَيْسِمٌ.

۲- آلت وسطی: مِيسِمَةٌ، مِيسِمَتَانِ، مِيسِمَاتٌ. جمع تکسیر: مَوَاسِمٌ - اسم تصغیر: مَوَيْسِمَةٌ.

۳- آلت کبری: مِيسَاٌ، مِيسَامَانِ، مِيسَامَاتٌ. جمع تکسیر: مَوَاسِمٌ - اسم تصغیر: مَوَيْسِمٌ.

افعل التفضیل: سه مذکر و سه مؤنث:

اَوُسِمٌ، اَوُسِمَانِ، اَوُسَمُونَ، وُسْمِی (وُسْمَا)، وُسْمِیَانِ، وُسْمِیَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: اَوَاسِمٌ - اَوَيْسِمٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: وُسَمٌ - وُسِمَا.

صیغه مبالغه: وَسَامٌ، وَسَامَانِ، وَسَامُونَ، وَسَامَةٌ، وَسَامَتَانِ، وَسَامَاتٌ.

افعل التعجب: ما اَوُسَمَ زیداً - اَوُسِمَ بزیّد.

امر غایب: لَیوُسْمُ، لَیوُسْمَا، لَیوُسْمُوا و ...

امر حاضر: اَوُسْمُ، اَوُسْمَا، اَوُسْمُوا و ...

فعل نهی، جحد، نفی و استفهام به قیاس باب شَرَفَ صیغه سازی می شود.

[۱]. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

انواع مثال یائی:

▲ انواع مثال یائی:

مثال یائی ثلاثی مجرد از سه باب آمده:

- ۱- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ مثل: يَسِرُّ، يَسِرُّ - الْمَيْسِرُ (قمار بازی کردن).
 ۲- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ مثل: يَيْسُّ، يَيْسُّ - الْيَأْسُ (مأیوس شدن).
 ۳- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ مثل: يَمُنُّ، يَمُنُّ - الْيَمَنُ (برکت، خجستگی).

نوع اول از مثال یائی:

این فعل دارای سه نوع مصدر می باشد:

- ۱- مصدر عام: يَسْرًا، المَيْسِرُ. مانند آیه شریفه: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ [۱]) درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند.

- ٢- مصدر مرّة: يَسِرُّهُ، يَسِرَّتَانِ، يَسِرَاتُ.
٣- مصدر ميمي: مَيِّسِرٌ، مَيِّسِرَانِ، مَيِّسِرَاتُ.

فعل ماضی معلوم: دارای ۱۴ صیغه می باشد:

- یَسَرَ، یَسِرًا، یَسِرُوا، یَسَرْتُ، یَسَرْتَا، یَسِرْنَ، یَسَرْتَ، یَسَرْتُمَا، یَسَرْتُمْ، یَسَرْتُ، یَسَرْتُمَا، یَسَرْتَنِّ، یَسَرْتُ، یَسَرْنَا.
- یَسَرَ: در اصل خود المیسر بود، مصدر بود، خواستیم فعل ماضی بنا کنیم، الف و لام مصدری را از اولش برداشتیم، فاء الفعل و عین الفعل و لام الفعل را حرکت فتحه دادیم یَسَرَ شد.

فعل مضارع:

- اسم فاعل: يَيْسِرُ، يَيْسِرَانِ، يَيْسِرُونَ، تَيْسِرُ، تَيْسِرَانِ، تَيْسِرُونَ، تَيْسِرِينَ، تَيْسِرَانِ، تَيْسِرْنَ، أَيْسِرُ، نَيْسِرُ.

ياسر، ياسران، ياسرون، ياسرة، ياسرتان، ياسرات.

- جمع تكسير مذكر: يَسْرَتٌ، يَسَارٌ، يَسِرُّ، يَسِرْ، يَسَرَاءُ، يَسْرَانُ، يَسَارٌ، يَسُورُ. اسم تصغير مذكر: يُوَيْسِرُ.
جمع تكسير و اسم تصغير مؤنث: يَوَاسِرُ - يُوَيْسِرَتُ.

اسم مفعول:

- میسور به، میسور بهما، میسور بهم، میسور بها، میسور بهما، میسور بهن. به قیاس اسم مفعول باب شرف اعلال و ساخته می شود.

امر حاضر: اِيسِرْ، اِيسِرَا، اِيسِرُوا، اِيسِرِي، اِيسِرَا، اِيسِرُنْ.

اِيسِرْ: امر است از تِيسِرْ، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم مفرد مذکر امر حاضر بنا کنیم، تاء که حرف مضارع بود از اولش انداختیم نظر کردیم به مابعد تاء ساکن بود احتیاج به همزه وصل افتاد، چون مابعد ساکن مکسور بود همزه وصل مکسوره در اولش درآوردیم و حرکت آخر به وقفی افتاد، اِيسِرْ شد.

فعل ماضی مجهول:

يُسِرَ به، يُسِرَ بهما، يُسِرَ بهم و ...

و یا فعل ماضی را تعدی می‌دهیم به اسم اشاره مثل: يُسِرَ بهذا، يُسِرَ به ذین، يُسِرَ به ؤلا، يُسِرَ بها، تا، يُسِرَ بهاتین، يُسِرَ به ؤلا، يُسِرَ بک، يُسِرَ بکما، يُسِرَ بکم، يُسِرَ بک، يُسِرَ بکما، يُسِرَ بکن، يُسِرَ بی، يُسِرَ بنا. يُسِرَ به ذَا: در اصل یُسِرَ زید بود، لازم بود خواستیم متعدیش بنا کنیم به سبب حرف جر، باء که حرف جر بود بر سر عمرو درآوردیم، یُسِرَ زید بعمر و شد، معلوم بود خواستیم که مجهولش بنا کنیم اولش را ضمّه دادیم و ما قبل آخرش را کسره، یُسِرَ زید بعمر و شد، زید که فاعل بود انداختیم و بعمر و که جار و مجرور بود در جای او نایب گذاشتیم یُسِرَ بعمر و شد بعمر و که است ظاهر بود انداختیم و به ذَا که اسم اشاره بود در جای او نهادیم یُسِرَ به ذَا شد.

بقیه به قیاس مجهول فعل ماضی باب شَرْف ساخته می شود.

فعل مضارع مجهول:

يُوسِرُ به، يُوسِرُ بهما، يُوسِرُ بهم و ...

بعضی در مجهول فعل ماضی و مضارع تعدی دادند به حرف جر و حرف جر را بر سر اسم اشاره داخل کردند: يُوسِرُ بهذا، يُوسِرُ به ذین و ...

يُوسِرُ بهنْ در اصل یُسِرَ زیدون بود، لازم بود خواستیم متعدی بنا کنیم تعدی دادیم به حرف باء که حرف جر بود بر سر هندات درآوردیم، معلوم بود، خواستیم مجهولش بنا کنیم، حرف اول را ضمّه ما قبل حرف آخر را فتحه دادیم، یُسِرَ شد، یاء ساکن ماقبلش مضموم یاء را قلب به واو کردیم، یوسِرَ زیدون بهندات شد، زیدون که فاعل بود حذف کردیم بهندات که جار و مجرور بود به جای او نایب مناب گذاشتیم، یوسِرَ بهندات شد هندات که اسم ظاهر بود، به جهت اختصار حذف کردیم هنْ که ضمیر بود به جای او نایب مناب گذاشتیم، یوسِرَ بهنْ شد.

حرف استقبال را از اولش انداختیم به جای او میم مضمومه گذاشتیم و تنوین که از جمله خواص اسم بود به او

ملحق نمودیم میئس شد، مشتبه شد به اسم مفعول باب افعال بر وزن مکرم از برای رفع اشتباه ضمّه میم را بدل کردیم به فتحه، میئس شد، مشتبه شد به اسم زمان و مکان بر وزن مَقْتَلٌ، حذراً من الاشتباه فتحه عین الفعل را بدل کردیم به ضمّه، میئس شد، و آن در کلام عرب بدون واو و تاء یافت نمی شد بنابراین ضمّه را اشباع کردیم واو از اشباع ضمّه تولد یافت، میئوس شد، نقل مکانی کردیم همزه را به جای یا و یا را در جای همزه گذاشتیم، مایوس شد.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: میا ئیس - میئیس - میئیسه.

اسم زمان و مکان:

میئس، میئسان، میئسات.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: میا ئیس - میئیس.

اسم آلت:

۱- آلت صغری: میئس، میئسان، میئسات. جمع تکسیر: میا ئیس - اسم تصغیر: میئیس.

۲- آلت وسطی: میئسه، میئستان، میئسات. جمع تکسیر: میا ئیس - اسم تصغیر: میئسه.

۳- آلت کبری: میئاس، میئاسان، میئاسات. جمع تکسیر: میا ئیس - اسم تصغیر: میئیس.

أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ:

سه مذکر: ایئس، ایئسان، ایئسون.

سه مؤنث: یئسی، یئسیان، یئسیات.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث: ایئس - یئس.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث: ایئیس - یئسی.

صیغه مبالغه:

یئاس، یئاسان، یئاسون، یئاسه، یئاستان، یئاسات.

افعل التعجب:

ما ایئس زیداً - ایئس بزید.

امر حاضر:

ایئس، ایئسا، ایئسوا، ایئسی، ایئسان، ایئسن.

بقیه به قیاس باب علم اعلال و ساخته می شود ولی در فعل مضارع مجهول، نهی، جحد، نفی و استفهام یاء دوم قلب به واو می شود، چون یاء دوم ساکن است و ماقبلش مضموم علی القاعده باید یاء را قلب به واو کرد.

نوع سوم از مثال یائی

▲ نوع سوم از مثال یائی

نوع سوم از مثال یائی بر وزن شَرْفٌ، يَشْرَفُ، شَرْفًا مثل: يَمُنْ، يَمِينُ، أَلِيمُنْ (خیر و برکت).

این فعل هم سه نوع مصدر دارد:

١- مصدر عام: اليمَن، يَمَنًا.

٢- مصدر مرّة: يَمْنَهُ، يَمْتَانُ، يَمْنَاتُ

۳۔ مصدر میمی: میمن، میمنان، میمنات۔

فعل ماضی:

يَمِنْ، يَمْنًا، يَمْنُوا، يَمْنَت، يَمْتًا، يَمِنْ وَ ...

فعل مضارع:

يَمِينٌ، يَمِينَانِ، يَمِينُونَ، يَمِينٌ، يَمِينَانِ، يَمِينُونَ، يَمِينٌ، يَمِينَانِ، يَمِينُونَ، يَمِينٌ، يَمِينَانِ، يَمِينُونَ.

اسم فاعل:

يَا مَن، يَا مَنَانُ، يَا مَنُونُ، يَا مَنَتُ، يَا مَنَتَانُ، يَا مَنَاتُ.

جمع تكسير مذكر: يَمَنَّةٌ، يَمَانٌ، يَمَنٌ، يَمْنٌ، يَمْنَاءُ، يَمْنَانٌ، يَمَانٌ، يَمُونٌ.

اسم تصغیر مذکر: یویمن.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: یوامن - یویمنت.

اسم مفعول:

مِیْمُونٌ، مِیْمُونَانٌ، مِیْمُونُونَ، مِیْمُونَتٌ، مِیْمُونَتَانِ، مِیْمُونَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: مِیَا مِینْ - مِیمِینْ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: مِیَا مِینُ - مِیمِینَتُ.

اسم زمان و مکان:

مِیْمَنْ، مِیْمَانُنْ، مِیْمَانَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: میامن - میامن.

اسم آلت:

۱- آلت صغری: مِیْمَنٌ، مِیْمَنَانٌ، مِیْمَنَاتٌ.

۲- آلت وسطی: مِیْمَنَتٌ، مِیْمَنَتَانٌ، مِیْمَنَاتٌ.

۳- آلت کبری: مِیْمَانٌ، مِیْمَانَانٌ، مِیْمَانَاتٌ.

جمع تکسیر: مِیَاٌ، مِیَاٌ، مِیَاٌ، مِیَاٌ، مِیَاٌ.

اسم تصغیر: مِیْمِنٌ، مِیْمِنَتٌ، مِیْمِنٌ.

افعل التفضیل :

سه مذکر: اَیْمَنٌ، اَیْمَنَانٌ، اَیْمَنُونَ. جمع تکسیر: اَیْمَانٌ - اسم تصغیر: اَیْمِنٌ.

سه مؤنث: اَیْمَنَى (اَیْمَنَانٌ)، اَیْمَنَانِ، اَیْمَنَاتٌ. جمع تکسیر: اَیْمَنٌ - اسم تصغیر: اَیْمِنَى (اَیْمِنَانٌ).

صیغه مبالغه

اَیْمَانٌ، اَیْمَانَانٌ، اَیْمَانُونَ، اَیْمَانَةٌ، اَیْمَانَتَانٌ، اَیْمَانَاتٌ.

افعل التعجب:

ما اَیْمَنَ زیداً، اَیْمَنَ بزیّد.

امر حاضر:

اُؤْمِنْ، اُؤْمِنَا، اُؤْمِنُوا، اُؤْمِنِ، اُؤْمِنَا، اُؤْمِنِ.

اُؤْمِنْ: در اصل خود تَیْمِنٌ بود، فعل مضارع بود، خواستیم فعل امر بنا کنیم، تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، نظر کردیم به مابعد تاء ساکن بود ابتدا به ساکن محال بود نظر کردیم به عین الفعل مضارع مضموم بود لذا همزه وصل مضمومه در اول هر یک درآوردیم، آخرش را وقف کردیم، حرکت آخر به وقفی ساقط شد، اَیْمِنٌ شد، یاء ساکن ماقبلش مضموم قلب به واو کردیم، اُؤْمِنٌ شد.

امر غایب، جحد، نهی، نفی، استفهام، الحاق نون تأکید ثقیله، و خفیفه، معلوماً و مجهولاً به قیاس باب نصر ساخته می شود مگر اینکه یاء در امر حاضر و مجهول مضارع از نهی تا استفهام قلب به واو می شود.

فعل ثلاثی مضاعف

مضاعف در لغت: دو چندان کردن شیئی را گویند، و در اصطلاح صرفیین: به قول سید شریف جرجانی (۷۴۰-)

۸۱۶ هـ) مضاعف هر اسم و فعلی که دو حرف اصلی وی از یک جنس بوده باشد ([۱]) و به قول صاحب

تصریف (عبدالوهاب بن ابراهیم زنجانی متوفی ۶۵۵ هـ): عین الفعل و لام الفعلش از جنس واحد باشد مثل: رَدَّ وَاَعَدَّ ([۲])، و به قول خلیل بن احمد (-۱۷۰ هـ) زیاد شدن شیئی است بر مثل خودش مثل: مَدَّ که در اصل مَدَدَ بود.

غرض و فائده ادغام:

غرض از ادغام تخفیف در کلام است مثل: مَدَّ که در اصل مَدَد بود و مَدَّ سبکتر از مَدَد است. مضاعف از سه باب اصول (عین الفعل ماضی مخالف با عین الفعل مضارع باشد) آمده است:

۱- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل: مَدَّ، یَمُدُّ.

۲- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل: فَرَّ، یَفِرُّ.

۳- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل: بَرَّ، یَبِرُّ.

اقسام ادغام:

ادغام بر سه قسم است: ۱- واجب ۲- جایز ۳- ممتنع.

ادغام واجب ۱۵ شرط دارد که از جهت اختصار هشت شرط آن را ذکر می‌کنیم:

۱- دو حرف هم جنس در یک کلمه باشد مثل: مَدَّ نه در دو کلمه مثل: جعل لکم.

۲- بین هر دو حرف شیئی دیگر فاصله نشود، به خلاف خلیل و جدید که یاء فاصله شده است.

۳- دو حرف هم جنس حرف الحاقی نباشد مثل: اِفْعَنْسَسَ که سین دوم الحاقی است از باب افعللال ملحق شده، زیرا ثلاثی مجرد قَعَسَ است.

۴- آن دو حرف نباشند در اسم که بر وزن فَعَلَ است مثل: دُرَرٌ، غُرَرٌ.

۵- آن دو حرف در اول کلمه نباشند مثل: دَدَنَ (لهو و لعب).

۶- آن دو حرف در اسم که بر وزن فَعَلَ است نباشند مثل شَلَلٌ، خَلَلٌ، ظَلَلٌ.

۷- حرف دوم لازم السکون نباشد مثل: مَدَدَنَ تا مَدَدَنَا، و مثل یَمُدُّنَ و تَمُدُّنَ در فعل مضارع.

۸- اول دو حرف متصل به ادغام شده، نشود مثل: جسیس.

ادغام جایز:

ادغام جایز بر چند قسم است:

۱- آن دو حرف در دو کلمه باشد مثل آیه شریفه: جَعَلَ لَکُم که جایز است ادغام و عدم ادغام.

۲- دو حرف در مضارعی باشد که مجزوم است به سکون (مثل امر غایب، فعل نهی و جحد) یا در فعل امر باشند مثل قول خداوند:

«... وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ ...» [۳]

«... وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ ...» [۴]

اهل حجاز ادغام نمی‌کنند و بنو تمیم ادغام می‌کنند.

۳- در مفردة مؤنث مضارع باب تفاعل مثل: اِنْتَضَا رَبُّ، که در اصل خود بوده: تَنَضَّاهُ رَبُّ، اجتماع حرفین

متجانسین متقاربین شد، حرکت تاء اول را انداختیم، حرف اول را در ثانی ادغام نمودیم، ابتداء به ساکن محال بود، لذا همزه وصل مکسوره در اولش درآوردیم، اَتَّضَا رَبُّ شَد و جایز است عدم ادغام مثل: تَتَّضَا رَبُّ. ادغام ممتنع:

در آن هشت مورد که شرایط ادغام موجود نیست، ادغام ممتنع است مثل: مَدَدَنَ تا مَدَدْنَا و ...

[۱]. صرف میر، ص ۷۸. [۲]. کتاب التصریف، ص ۱۷۴ [۳]. سوره بقره، آیه ۲۱۷ [۴]. سوره لقمان، آیه ۱۹.

نوع اول از انواع مضاعف:

▲ نوع اول از انواع مضاعف:

نوع اول، از انواع ثلاثی مضاعف از باب فَعَلَ، يَفْعُلُ مثل: مَدَّ، يَمْدُ، اَلْمَدُّ (به معنای گستردن) در آیه شریفه هم به همین معنی وارد شده:

«وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً ...» [۱]؛

و او کسی است که زمین را گسترده، در آن کوه‌ها و نه‌رهای قرار داد.

این فعل سه قسم مصدر دارد:

۱- مصدر عام: اَلْمَدُّ، مَدَّ.

۲- مصدر مره: مَدَّتْ، مَدَّتَانِ، مَدَّاتٌ.

۳- مصدر میمی: مَمَدٌ، مَمَدَانِ، مَمَدَاتٌ، که در اصل مَمَدَدٌ، مَمَدَدَانِ، مَمَدَدَاتٌ بود، اجتماع حرفین متجانسین، متقاربین شد، شرط ادغام در آن موجود بود، لذا حرکت دال اول را نقل کرده به ماقبلش دادیم، حرف اول ساکن، ثانی متحرک، حرف اول را در ثانی ادغام نمودیم، مَمَدٌ، مَمَدَانِ، مَمَدَاتٌ شد.

فعل ماضی: (آن چهارده صیغه است)

مَدَّ، مَدَّاهُ، مَدَّتْ، مَدَّتَا، مَدَدَنَ، مَدَدْتَ، مَدَدْتُمَا، مَدَدْتُمْ، مَدَدْتَ، مَدَدْتُمَا، مَدَدْتَنَ، مَدَدْتُ، مَدَدْنَا.

مَدَّ: در اصل اَلْمَدُّ بود رد کردیم به سوی اصلش اَلْمَدُّ بود، مصدر بود، خواستیم فعل ماضی بنا کنیم، الف و لام مصدری را از اولش برداشتیم، لام الفعل را حرکت فته دادیم مَدَدَ شد، اجتماع حرفین متحرکین متجانسین شد،

حرکت اول را برداشته در ثانی ادغام نمودیم، مَدَّ شد.

مَدَّ: در اصل مَدَّ بود، رد کردیم به سوی اصلش مَدَد بود مفرد بود، خواستیم تشنیه بنا کنیم، الف که علامت تشنیه بود در آخرش در آوردیم، مَدَد شد، اجتماع حرفین متجانسین شد، حرکت دال اول را برداشته، اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام نمودیم، مَدَّ شد.

مَدَدَن: در اصل مَدَّت بود، رد کردیم به سوی اصلش مَدَدَت بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، نون که علامت جمع مؤنث بود در آخرش در آوردیم، مَدَدَتَن شد، تاء دلالت می‌کرد بر تأنیث، نون دلالت می‌کرد هم بر جمع و هم بر تأنیث با وجود نون از تاء مستغنی شدیم و تاء را حذف کردیم، مَدَدَن شد، توالی اربع حرکات شد، و آن در کلام عرب ثقیل بود، لهذا دال را ساکن کردیم، مَدَدَن شد. به این قیاس تا آخر فعل ماضی. حکم مضاعف در فعل ماضی:

حکم مضاعف در فعل ماضی باب مَدَّ بر دو قسم است: واجب الادغام، و ممتنع الادغام، واجب الادغام ثابت است در مصدر و پنج صیغه که مَدَّ، مَدَّوْا، مَدَّتْ، مَدَّتَا باشد. و در نه صیغه دیگر از مَدَدَن تا مَدَدْنَا ادغام ممتنع است چون حرف دوم واجب السکون است، یکی از شرایط جواز ادغام این بود که حرف دوم لازم السکون نباشد.

فعل مضارع: (۱۴ صیغه است)

يَمْدُ، يَمْدَان، يَمْدُونَ، تَمْدُ، تَمْدَان، تَمْدُونَ، تَمْدَيْن، تَمْدَان، تَمْدُدْن، أَمْدُ، نَمْدُ.

يَمْدُ: در اصل خود مَدَّ بود، رد کردیم به سوی اصلش مَدَد بود، فعل ماضی معلوم بود، خواستیم فعل مضارع معلوم بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود در اولش در آوردیم، فاء الفعل را ساکن، عین الفعل را مضموم، لام الفعل را هم ضمه دادیم يَمْدُ شد، اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد، شرط ادغام در آن موجود بود، لذا حرکت جنس اول را برداشته، نقل کردیم به ماقبلش، اول ساکن، ثانی متحرک، اول را در ثانی ادغام نمودیم، يَمْدُ شد. حکم مضاعف در فعل مضارع:

حکم مضاعف در فعل مضارع بر دو قسم است:

- ۱- واجب الادغام: از اول فعل مضارع تا آخرش مگر در جمعی مؤنثین.
- ۲- ممتنع الادغام: در جمعی مؤنثین (يَمْدُدْن - تَمْدُدْن). چون در این دو صیغه حرف دوم لازم السکون است.

اسم فاعل: (۶ صیغه است)

مَاْدُ، مَاْدَان، مَاْدُونَ، مَاْدَةٌ، مَاْدَتَان، مَاْدَاتُ.

مَاْدُ: در اصل يَمْدُ بود رد کردیم به سوی اصلش يَمْدُ بود، بعد از اعلال مَاْدُ می‌شود، اجتماع حرفین

متجانسین متقاربین شد حرکت جنس اول را برداشته در ثانی ادغام کردیم، ماَدُ شد. به این قیاس باقی صیغ اسم فاعل.

جمع تکسیر مذکر: مَدَدَتُ، مَدَّادُ، مَدَّةٌ، مَدٌّ، مَدَدَاءُ، مَدَّانُ، مَدَادُ، مَدَوْدُ.

اسم تصغیر: مَوْدِدٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: مَوَادُّ - مَوْدِدَةٌ.

اسم مفعول:

مَمْدُودٌ، مَمْدُودَانِ، مَمْدُودُونَ، مَمْدُودَةٌ، مَمْدُودَتَانِ، مَمْدُودَاتُ.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث: مَمَادِيدُ - مَمَادِيدُ.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث: مُمِيدٌ - مُمِيدَةٌ.

اسم زمان و مکان:

مَمَدٌ، مَمَدَانِ، مَمَدَاتُ.

مَمَدٌ: بعد از اعلال مَمَدٌ می شود، اجتماع حرفین متجانسین متقاربین می شود و آن در کلام عرب ثقیل است لذا حرکت جنس اول را نقل کرده به ماقبلش دادیم، اول ساکن دوم متحرک اول را در ثانی ادغام کردیم، مَمَدٌ شد.

آلت صغری: مَمَدٌ، مَمَدَانِ، مَمَدَاتُ.

مَمَدٌ: در اصل خود یَمَدٌ بود رد کردیم به سوی اصلش یَمَدٌ بود، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، میم مکسوره که علامت اسم آلت صغری بود در اولش درآوردیم، ضمه عین الفعل را بدل به فتحه کردیم، تنوین که از جمله خواص اسم بود به آن ملحق نمودیم، مَمَدٌ شد، اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد و آن در کلام عرب ثقیل بود حرکت میم اول را نقل کرده به ماقبلش دادیم، اول ساکن دوم متحرک، دال اول را در دال دوم ادغام نمودیم، مَمَدٌ شد.



افعل التفضیل:

سه مذکر: اَمَدٌ، اَمَدَانِ، اَمَدُونَ.

اَمَدٌ: در اصل خود یَمَدٌ بود، رد کردیم به سوی اصلش یَمَدٌ بود، بعد از اعلال اَمَدٌ شد، اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد، حرکت جنس اول را نقل کرده به ماقبلش دادیم، اول ساکن، ثانی متحرک، اول را در ثانی ادغام کردیم، اَمَدٌ شد.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: اَمَادٌ - اُمِيدٌ.

سه مؤنث: مُدَى، مُدَيَّان، مُدَيَّات.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مُدَدٌ - مُدِيدِي.

صیغه مبالغه:

مَدَادٌ، مَدَادَان، مَدَادُونَ، مَدَادَتٌ، مَدَادَتَان، مَدَادَاتٌ.

افعل التعجب:

ما اَمَدَّ زیداً - اَمَدُّ بَزید.

حکم مضاعف در اسم آلت صغری و وسطی واجب الادغام است، مگر در اسم تصغیر هر دو که ممتنع الادغام است، و در اسم آلت کبری ممتنع الادغام است، حکم مضاعف در افعال التفضیل واجب الادغام است، مگر در دو صیغه اسم تصغیر که ادغام ممتنع است، و صیغه مبالغه ممتنع الادغام است، و فعل تعجب واجب الادغام است در صیغه اول و در صیغه دوم ممتنع الادغام است.

امر غایب: (۸ صیغه است)

حکم مضاعف در امر غایب این باب این است که در مفردات چهارگانه چهار وجه جایز است: فتحه، کسره، ضمه و فک ادغام، در سه صورت ادغام می شود و در یک صورت به فک ادغام خوانده می شود، در دو تشبیه و جمع مذکر غایب با ادغام خوانده می شود و در جمع مؤنث به فک ادغام خوانده می شود. لِيَمُدَّ، لِيَمُدَّ، لِيَمُدَّ، لِيَمُدُّ در اصل خود يَمُدُّ بود (بدون رد کردن به اصلش) مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم مفرد مذکر غایب

بنا کنیم از فعل امر، لام امر غایب بر سرش درآوردیم دو عمل کرد: لفظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکت آخر را به جزمی ساقط کرد ([۲])، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، بعد تلفظ ممکن نشد چون دال اول ساکن بود، التقاء ساکنین شد میان دالین، قاعده در التقاء ساکنین در اینجا موجب حرکت است، فتحه دادیم (لِيَمُدَّ) لِأَنَّ الْفَتْحَةَ أَخَفُّ الْحَرَكَاتِ، بعضی کسره دادند مانند: خلیل نحوی (لِيَمُدَّ) و گفته: اذا التقى الساكن بالساكن (اذا التقى الساكنان) حَرَكٌ حَرَكٌ بالكسر و بعضی ضمه دادند بنا بر متابعت عین الفعلش (لِيَمُدَّ)، و بعضی به فک ادغام خواندند (لِيَمُدُّ).

صیغه سازی امر غایب، و الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه در آخر آن به قیاس باب نَصَرَ ساخته می شود.

امر حاضر: (۶ صیغه است)

(مُدَّ، مُدَّ، مُدَّ، مُدُّ، اُمَدُّ)، مُدَا، مُدَوَا، مُدِّي، مُدَا، مُدَّن.

احکام مضاعف در امر حاضر:

احکام مضاعف در امر حاضر بر سه قسم است:

در مفرد مذکر جایز الوجهین است، جایز است ادغام و عدم ادغام، در دو تثنیه واجب است ادغام، و در جمع مؤنث ادغام ممتنع است و جهتش قبلاً ذکر شد.

مُدّ: امر است از تَمُدُّ (بدون رد بسوی اصلش) فعل مضارع بود، خواستیم فعل امر بنا کنیم، تاء که حرف مضارع بود، از اولش برداشتیم، نظر کردیم به مابعد تاء متحرک بود از همان حرکت امرش بنا کردیم آخرش را وقف کردیم، حرکت آخر به وقفی بیفتاد، تلفظ ممکن نشد، التقاء ساکنین شد میان دو دال، قاعده در التقاء ساکنین یا موجب حذف است، یا موجب قلب، یا موجب حرکت، در اینجا موجب حرکت است، بعضی حرکت فتحه دادند (مُدّ خواندند) لَأَنَّ الْفَتْحَةَ أَخْفُ الْحَرَكَاتِ، و بعضی مانند: خلیل نحوی کسره دادند (مُدّ خواندند) لَأَنَّ إِذَا التَّقَى السَّكَانَ حَرَكٌ بِالْكَسْرِ یعنی وقتی دو ساکن با هم ملاقات کردند دوم را حرکت کسره بده، و بعضی ضمه دادند به جهت متابعت عین الفعلش (مُدّ خواندند)، و بعضی فک ادغام کردند یعنی ادغام نکردند و اُمُدُّ خواندند به این صورت که اُمُدُّ امر است از تَمُدُّ تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم و آخرش را وقف کردیم، حرکت آخر به وقفی بیفتاد ضمه فاء الفعل را نقل کرده به عین الفعلش دادیم، ابتداء به ساکن محال بود، محتاج شدیم به همزه وصل چون عین الفعلش مضموم بود همزه وصل مضمومه در اولش درآوردیم، اُمُدُّ شد. و اگر اُمُدُّ را از تَمُدُّ بنا کردیم به این صورت ساخته می شود: که اُمُدُّ امر است از تَمُدُّ تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم نظر کردیم بما بعد تاء، ساکن بود، ابتداء به ساکن محال بود محتاج شدیم به همزه وصل، به جهت مضموم بودن عین الفعلش همزه وصل مضمومه در اولش درآوردیم، آخرش را وقف کردیم حرکت آخر به وقفی بیفتاد، اُمُدُّ شد.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر امر حاضر

نون تأکید ثقیله در آخر مفرد مذکر در دو صورت ملحق می شود:

۱- در صورتی که دال فتحه خوانده شود.

۲- در صورتی که به فک ادغام بخوانیم، و در صورت کسره و ضمه نون ملحق نمی شود از دو جهت اول: برای اینکه نون تأکید ثقیله ما قبل خود را فتحه می خواهد دوم به جهتی که مشتبه می شود به مفردة مؤنث (مُدَنَّ) و جمع مذکر (مُدَنَّ) مگر در صورتی که قرینه در کلام موجود باشد، و یا ما قبل نون را در آن دو تا هم فتحه بدهیم.

مُدَنَّ: در اصل خود مُدَّ یا مُدَّ یا مُدُّ بود، مؤکد نبود، خواستیم مؤکد کنیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر مفرد مذکر امر حاضر درآوردیم، نون ماقبل خود را فتحه می خواست ما نیز فتحه دادیم (مگر در صورت

بقیه افعال معلوماً و مجهولاً به قیاس ابواب ضَرْبَ و نَصَرَ اعلال و ساخته می شود، از آنجایی که بنابر اختصار است از تفصیل خودداری می کنیم.

[۱]. سوره رعد، آیه ۳. [۲]. در جامع المقدمات که مرحوم مدرس تصحیح کرده فرموده: حرکت آخر به جزمی نیفتاد. شاید سهو کاتب بوده، ج ۱، ص ۱۳۳.

نوع دوم از انواع ثلاثی مضاعف

▲ نوع دوم از انواع ثلاثی مضاعف

نوع دوم از انواع ثلاثی مضاعف بر وزن: فَعَلَ، يَفْعُلُ مثل: فَرَّ، يَفِرُّ، الْفِرَارُ (به معنای فرار کردن) مثل این آیه شریفه: قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ [۱] بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت.

این باب سه نوع مصدر دارد:

- ۱- مصدر عام: الْفَرُّ، فَرَّاً.
- ۲- مصدر مرء: فَرَّةٌ، فَرَّتَانِ، فَرَّاتٌ.
- ۳- مصدر میمی: مَفَرٌّ، مَفَرَّانِ، مَفَرَّاتٌ.

فعل ماضی (۱۴ صیغه است)

فَرَّ، فَرَّاءُ، فَرَّتْ، فَرَّتَا، فَرَرْنَ، فَرَرْتَ، فَرَرْتُمَا، فَرَرْتُمْ، فَرَرْتُ، فَرَرْتُمَا، فَرَرْتُنَّ، فَرَرْتُ، فَرَرْنَا. حکم ادغام در این باب مثل حکم ادغام در باب مَدَّ است که از فَرَّ تا فَرَّتَا واجب الادغام است، و در بقیه صیغه های فعل ماضی ادغام ممتنع است، زیرا حرف دوم واجب السکون است.

فعل مضارع: (۱۴ صیغه است)

يَفِرُّ، يَفِرَّانِ، يَفِرُّونَ، يَفِرُّوْنَ، يَفِرُّ، يَفِرَّانِ، يَفِرُّونَ، يَفِرُّوْنَ، يَفِرُّنَّ، يَفِرُّونَ، يَفِرُّونَ، يَفِرُّونَ، يَفِرُّونَ، يَفِرُّونَ، يَفِرُّونَ، يَفِرُّونَ. به قیاس فعل مضارع باب مَدَّ اعلال و صیغه سازی می شود.

اسم فاعل: فَارٌّ، فَارَّانَ، فارَّونَ، فَارَّةٌ، فَارَّتَانِ، فَارَّاتٌ.
 جمع تکسیر مذکر اسم فاعل: فَرَرْتُ، فَرَّارٌ، فَرَرٌّ، فَرٌّ، فَرَّاءٌ، فَرَّانٌ، فَرَّارٌ، فَرُّورٌ.
 جمع تکسیر مؤنث اسم فاعل: فَوَارِرٌ.
 اسم تصغیر مذکر و مؤنث اسم فاعل: فَوِيرٌ - فَوِيرَتٌ.

اسم مفعول: مَفْرُورٌ، مَفْرُورانَ، مَفْرُورونَ، مَفْرُورَتٌ، مَفْرُورَتَانِ، مَفْرُوراتٌ.
 جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: مَفَارِيرٌ - مُفِيرٌ.
 جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: مَفَارِيرٌ - مُفِيرَةٌ.
 حکم مضاعف در اسم مفعول، و جمع تکسیر و اسم تصغیر ممتنع الادغام است، زیرا بین حرفین متجانسین واو یا یاء فاصله شده است.

اسم زمان و مکان:
 مَفَرٌّ، مَفَرَّانَ، مَفَرَّاتٌ. جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَفَارٌ - مُفِيرٌ.



[۱]. سورة احزاب، آیه ۱۶.

نوع سوم از انواع ثلاثی مضاعف

▲ نوع سوم از انواع ثلاثی مضاعف

نوع سوم از انواع ثلاثی مضاعف از باب: فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعْلًا مثل: بَرَّ، يَبْرُ، بَرًّا، الْبِرُّ (به معنای نیکی کردن) چنانچه در آیه شریفه وارد شده:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ» [۱]؛ در راه نیک و پرهیزگاری با هم تعاون کنید.

این فعل هم دارای سه نوع مصدر است:

۱- مصدر عام: البرُّ، برّاً.

۲- مصدر مرّة: برّة، برّتان، برّات.

۳- مصدر میمی: مبرّ، مبرّان، مبرّات.

فعل ماضی: (۱۴ صیغه است)

برّ، برّا، بروا، برّت، برّتا، برّن، برّت، برّتما، برّتم، برّت، برّتما، برّتن، برّت، برّنا.

برّ در اصل خود البرّ بود مصدر بود، خواستیم فعل ماضی بنا کنیم، الف و لام مصدری را از اولش برداشتیم عین الفعل را کسره و لام الفعلش را حرکت فتحه دادیم، برّ شد، اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد، حرکت «ر» اول را برداشته، اول ساکن ثانی متحرک، اول را در ثانی ادغام کردیم، برّ شد. از برّ تا برّتا واجب الادغام و از برّن تا برّنا ممتنع الادغام است که در باب مدّ مفصلاً ذکر شد.

فعل مضارع:

یبرّ، یبرّان، یبرّون، یبرّ، یبرّان، یبرّن، یبرّ، یبرّان، یبرّون، یبرّین، یبرّان، یبرّن، یبرّ، یبرّ.

اسم فاعل:

باّر، باّران، بارّون، باّر، باّران، بارّات.

جمع تکسیر مذکر اسم فاعل:

برّرة، برّار، برّ، برّ، برّاء، برّان، برّار، برّور.

جمع تکسیر مؤنث: بوار.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث: بویرر - بویررت.

اسم مفعول:

مبرور، مبروران، مبرورن، مبرورت، مبرورتان، مبرورات.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث: مباریر - مباریر.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث: مبیریر - مبیریرت.

اسم زمان و مکان:

مبرّ، مبرّان، مبرّات.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مبرّ - مبیریر.

مبارّ: جمع تکسیر مبرّ بود، بعد از اعلال مبارّ می شود، اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد و آن در کلام ثقیل بود، حرکت «ر» اول را برداشته اول ساکن، ثانی متحرک، اول را در ثانی ادغام کردیم، مبارّ شد، این صیغه غیر منصرف است، جر و تنوین را قبول نمی کند لذا تنوین را حذف کردیم، مبارّ شد.

مَبْرُوءٌ: بعد از اعلال و صیغه سازی مَبْرُوءٌ می شود، اجتماع حرفین متجانسین شد، حرکت «ر» اول را نقل کرده به ماقبلش دادیم، حرف اول ساکن، ثانی متحرک، اول را در ثانی ادغام کردیم، مَبْرُوءٌ شد.

افعل التفضیل:

سه مذکر: أَبْرُءٌ، أَبْرَأَنُ، أَبْرَوْنُ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: أَبَاؤُ - أُبَيْرُ.

سه مؤنث: بُرَأٌ (بُرَى ُ)، بُرَيَانُ، بُرَيَاتُ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: بُرَرٌ - بُرَيْرِی ُ.



صیغه مبالغه:

▲ صیغه مبالغه:

بَرَّارٌ، بَرَّارَانُ، بَرَّارُونَ، بَرَّارَةٌ، بَرَّارَتَانِ، بَرَّارَاتُ.

صیغه تعجب:

ما أَبْرَّ زیداً - أَبْرِرُ بزیّد.

امر حاضر: (۶ صیغه است)

(بَرَّ، بَرٌّ، اِبْرَرُ)، بَرَّاءُ، بَرَّوْا، بَرِّیْ، بَرَّاءِ، اِبْرَرْنَ.

بَرَّ، بَرٌّ: در اصل خود تَبَرُّ بود (بدون رد کردن به سوی اصلش) و اگر ادغام نکردیم (اِبْرَرُ) رد به سوی اصلش می شود، فعل مضارع بود، خواستیم فعل امر بنا کنیم، تاء که علامت فعل مضارع بود از اولش برداشتیم، نظر کردیم به مابعد تاء متحرک بود، بر همان حرکت امر بنا کردیم، آخرش را وقف کردیم، حرکت آخر به وقفی بیفتاد، تلفظ ممکن نشد التقاء ساکنین شد میان رائین، قاعده در التقاء ساکنین یا موجب حرکت است، یا موجب حذف و یا موجب قلب، در اینجا موجب حرکت بود، لذا حرکت فتحه دادیم لِأَنَّ الْفَتْحَةَ اخْفُ الحركات، و بعضی

کسره دادند لِانَ اذا التقى الساکنان حَرَّکُ بالكسْرِ.

و اگر به فک ادغام خواندیم (اَبْرَرُ) فعل مضارع رد به سوی اصلش می شود که تَبَرَّرُ باشد فعل مضارع بود خواستیم فعل امر بنا کنیم، تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، نظر کردیم به ما بعد تاء ساکن بود، ابتداء به ساکن محال بود محتاج شدیم به همزه وصل نظر کردیم به عین الفعلش مفتوح بود لذا همزه وصل مکسوره در اولش درآوردیم، آخرش را وقف کردیم حرکت آخر به وقفی بیفتاد، اَبْرَرُ شد. قاعده: همزه وصل یا مکسور است، یا مضموم، مفتوح نیست، همزه مفتوحه همزه قطع است، لذا در صورتی که عین الفعل مفتوح باشد، همزه مکسوره داخل می شود.

فعل ثلاثی اجوف

باب چهارم از ابواب هفتگانه باب اجوف است، اجوف در لغت: میان خالی است، و در اصطلاح صرفیین: حرف عله به جای عین الفعل باشد، به جهت خالی بودن از حرف صحیح آن را اجوف گویند.

اجوف دو قسم است: ۱- اجوف واوی ۲- اجوف یائی

اجوف واوی از دو باب آمده اول: از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ مثل: قال، يقول. دوم از باب: فَعِلَ، يَفْعَلُ مثل: خَافَ، يَخَافُ.

[۱]. سورة مائده، آیه ۲.

نوع اول از انواع اجوف واوی

▲ نوع اول از انواع اجوف واوی

باب اول از انواع اجوف واوی مثل: قَالُ، يَقُولُ، قَوْلًا، القول (سخن گفتن) در آیه شریفه هم به همین معنی استعمال شده:

«أَنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» [۱] این قرآن گفتار رسول بزرگواری است.

این فعل سه نوع مصدر دارد:

۱- مصدر عام: الْقَوْلُ، قَوْلًا، قَوْلًا، قَوْلًا.

۲- مصدر مرّة: قَوْلُهُ، قَوْلَتَانِ، قَوْلَاتٌ در اصل: قَوْلُهُ، قَوْلَتَانِ، قَوْلَاتٌ بودند واو حرف عله ما قبلش حرف صحیح مفتوح واو را قلب به الف کردیم.

۳- مصدر میمی: مَقَالٌ، مَقَالَانِ، مَقَالَاتٌ = مَقُولٌ، مَقُولَانِ، مَقُولَاتٌ واو حرف عله متحرک ماقبلش ساکن حرکت واو را نقل کرده به ماقبلش دادیم، واو ساکن ماقبل مفتوح را قلب به الف کردیم مَقَالٌ، مَقَالَانِ، مَقَالَاتٌ شد.

فعل ماضی (۱۴ صیغه است)

قُلْنَا، قَالُوا، قَالَتْ، قَالَتَا، قُلْنَا، قُلْتِ، قُلْتُمَا، قُلْتُمْ، قُلْتِ، قُلْتُمَا، قُلْتُنَّ، قُلْتُ، قُلْنَا.

قُلْنَا: در اصل خود قَالَتْ بود، رد کردیم به سوی اصلش قَوْلَتْ بود، مفردة مغایه مؤنث بود، خواستیم جمع مؤنث بنا کنیم، نون که علامت جمع مؤنث بود در آخرش درآوردیم قَوْلْتُنَّ شد تاء دلالت می کرد بر تأنیث، نون دلالت می کرد هم بر جمع و هم بر تأنیث با وجود نون از تاء مستغنی شدیم و تاء را حذف کردیم، قَوْلُنَّ شد، اجتماع توالی اربع حرکات شد و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا لام الفعلش را ساکن کردیم، قَوْلُنَّ شد، واو حرف عله متحرک ماقبلش مفتوح واو را قلب به الف کردیم، قَالُنَّ شد، التقاء ساکنین شد میان الف و لام قاعده در التقاء ساکنین در اینجا موجب حذف است، لذا الف را حذف کردیم، قُلْنَا شد فتحه قاف را بدل به ضمه نمودیم تا دلالت کند بر عین الفعلی که از اینجا افتاده واو بود، نه یا قُلْنَا شد و کذا قُلْتِ تا قُلْنَا به این قیاس ساخته شود.

حکم واو در فعل ماضی:

حکم واو در فعل ماضی دو قسم است:

- ۱- قلب کردن واو به الف از جهت فتحه ماقبل و باقی ماندن الف به حالش، و آن از قال تا قَالَتَا جاری است.
- ۲- قلب کردن واو به الف و حذف کردن الف به جهت التقاء ساکنین بین الف و لام الفعل و آن حکم از قُلْنَا تا قُلْنَا جاری است.

قاعده در حکم واو و یاء:

و آن قاعده این است که واو و یاء قلب به الف می شود به ده شرط:

- ۱- واو و یاء مفتوح باشد، ماقبلش هم مفتوح باشد مثل: قال و باع که در اصل قَوْل و بیع بوده نه مثل: قَوْل و بیع که واو و یاء ساکن است.
- ۲- ماقبل واو و یاء کسره نباشد مثل: عَوْضٌ، و حَيْلٌ و الْاِوَاو و یاء به حالش باقی است.
- ۳- واو و یاء فاء الفعل واقع نشود مثل: وَعَدَ و یَسَّرَ.
- ۴- حرکت واو و یاء اصلی باشند پس از این جهت در حیل و تَوَمَّ قلب نکردند به جهت اینکه حرکت شان

عارضی است که در اصل جَیْل و تَوَام بودند حرکت همزه را به ماقبل دادند و همزه را به غیر قیاس انداختند.
۵- حرکت واو و یاء در یک کلمه باشد، نه در دو کلمه مثل: ضَرَبَ وَاحِدٌ و ضَرَبَ یَاسِرٌ که فتحه واو و یاء در یک کلمه نیست.

۶- مابعد واو و یاء ساکن نباشد مثل: بیاِنٌ، طویلٌ، خُورَنَقٌ، تقویٌ، عصوانٌ، عَلَوِیٌّ، موسویٌ و غیره که ما بعد واو و یاء در این مثال‌ها ساکن است، لذا قلب به الف نمی‌شوند.

۷- ماقبل واو و یاء مفتوح باشد، پس از این جهت در عَوَض و حِیَل و سَوَر قلب نکردند.

۸- واو و یاء عین الفعل کلمه نباشد که در آخر آن حرف زاید آمده مثل: جَوَلان، هیوان، صَوَارا و خیارا در دو تای اول الف و نون زاید است و در دو تای دوم الف مقصوره زائد است.

۹- واو و یاء در عین الفعل فعلی واقع نشود که بر وزن فَعَلَ است و اسم فاعل از آن بر وزن أَفْعَلَ است مثل: هَیْفَ که اسم فاعلش أَهَیْف است و عَوَرَ که اسم فاعلش أَعَوَرَ است.

۱۰- واو عین الفعل اِفْتَعَلَ نباشد که به معنی تفاعل است مثل: اِجْتَوَزَ و اِشْتَلَّ وَرَ که به معنی تَجَاوَزَ و تَشَاوَرَ است این شرط اختصاص به واو دارد.

فعل مضارع: (۱۴ صیغه است)

یَقُولُ، یَقُولَانِ، یَقُولُونَ، تَقُولُ، تَقُولَانِ، یَقُلْنَ، تَقُولُ، تَقُولَانِ، تَقُولُونَ، تَقُولِينَ، تَقُولَانِ، تَقُلْنَ، أَقُولُ، نَقُولُ.
یَقُولُ: در اصل قال بود، رد کردیم به سوی اصلش قَوْلَ بود فعل ماضی بود، خواستیم فعل مضارع بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود در اولش درآوردیم، فاء الفعلش را ساکن، عین الفعل و لام الفعلش را ضَمَّه دادیم یَقُولُ شد، ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده به ماقبلش دادیم، یَقُولُ شد.
یَقُلْنَ: در اصل تَقُولُ بود رد کردیم به سوی اصلش تَقُولُ بود مفردة مؤنث بود، خواستیم جمع مؤنث بنا کنیم، نون که علامت جمع مؤنث بود در آخرش درآوردیم، لام الفعلش را ساکن نمودیم تَقُولْنَ شد، تاء را بدل به یاء نمودیم به جهت مناسبت داشتن یاء به غایب یَقُولْنَ شد، ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده به ماقبلش دادیم، یَقُولْنَ شد، التقاء ساکنین شد میان واو و لام، واو به التقاء ساکنین افتاد، یَقُلْنَ شد.
تَقُلْنَ: در اصل تقول بود رد کردیم به سوی اصلش تَقُولُ بود، بعد از اعلال تَقُولْنَ شد ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده به ماقبلش دادیم، تَقُولْنَ شد، التقاء ساکنین شد میان واو و لام، واو به التقاء ساکنین افتاد، تَقُلْنَ شد.
قاعده: حکم واو در مضارع این باب بر دو قسم است:

۱- باقی گذاشتن واو به حالش بعد از نقل کردن حرکت به ماقبلش در جمیع چهارده صیغه مگر در جمعین مؤنثین.

۲- حذف شدن واو بعد از نقل دادن حرکت آن به ماقبلش از جهت التقاء ساکنین در جمعین مؤنثین.

اسم فاعل: (۶ صیغه است)

قائل، قائلان، قائلون، قائلِ قاء، قائلتان، قائلات.

قائل: در اصل خود يَقُولُ بود، رد کردیم به سوی اصلش يَقُولُ بود، فعل مضارع بود، خواستیم اسم فاعل بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، الف که علامت اسم فاعل بود در میان فاء الفعل و عین الفعلش درآوردیم، فاء الفعل را فتحه دادیم، ضمّه عین الفعل را بدل کردیم به کسره، تنوین که از جمله خواص اسم بود در آخرش ملحق نمودیم، «لأنّ التنوین خاَصَّةٌ لِلْأَسْمِ وَخاَصَّةُ الشَّيْءِ یُوجَدُ فِیْهِ وَلاَ یُوجَدُ فِیْ غَیْرِهِ»، قائل شد، واو واقع شد بعد از الف زایده منقلب شد به همزه قائل شد و کذا بقیه صیغه‌های اسم فاعل. جمع تکسیر مذکر: قائله، قوال، قول، قولاء، قولان، قولان، قول، قول.

قائله: جمع تکسیر قائل بود رد کردیم به سوی اصلش قائل بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت اسم فاعل بود از میان فاء الفعل و عین الفعلش برداشتیم، قول شد، مشتبه شد به صفت مشبّه بر وزن حَسَنٌ از جهت رفع اشتباه عین الفعلش را فتحه دادیم، قول شد، مشتبه شد به صفت مشبّه بر وزن حَسَنٌ از جهت رفع اشتباه تاء منونه که علامت جمع تکسیر بود در آخرش درآوردیم، قوله شد، واو حرف علت متحرک ماقبلش مفتوح قلب به الف کردیم، قائله شد.

سایر صیغه‌های جمع تکسیر به قیاس جمع تکسیر باب ضَرَبَ ساخته می شود.

اسم تصغیر مذکر: قویّل.

سه مؤنث: قائله، قائلتان، قائلات.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: قوائِل - قویّله.

قویّله: بعد از اعلال قویّوله می شود واو و یاء در یک کلمه جمع شدند واو را قلب به یاء و یاء را در یاء ادغام کردیم، قویّله شد.

اسم مفعول:

مقول، مقولان، مقولون، مقوله، مقولتان، مقولات.

مقول: در اصل يَقَالُ یا تُقَالُ یا أَقَالَ بود، رد کردیم به سوی اصلش: يَقُولُ یا تُقُولُ یا أَقُولُ بود، فعل مضارع مجهول بود، خواستیم صیغه اسم مفعول بنا کنیم، حرف استقبال را از اولش برداشتیم، به جایش میم مفتوحه درآوردیم، فتحه عین الفعل را بدل کردیم به ضمّه مقول شد، ضمّه را اشباع نمودیم از اشباع ضمّه واو تولد یافت، تنوین که از جمله خواص اسم بود در آخرش ملحق نمودیم، مقوول شد، ضمّه بر واو ثقیل بود نقل کرده به ماقبلش دادیم، التقاء ساکنین شد میان واوین در نز اخفش واو اول به التقاء ساکنین افتاد لأنّ الثانی عَلاَمَةٌ و

الْعَلَا مَهُ لَا تُغَيَّرُ وَلَا تُحَذَفُ مَقُولٌ شَدَّ بِرِ وَزْنٍ مَقُولٌ وَ دَر نَزْدِ سِيبِيهِ وَ اَو ثَانِي اِفْتَادَ لِ اَنَّ الثَّانِي زَائِدُهُ الزَّائِدُ اَحَقُّ بِالْحَذْفِ مَقُولٌ شَدَّ بِرِ وَزْنٍ مَقُولٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: مَقَائِلُ - مُقَيِّلُ

مَقَائِلُ: جمع تکسیر مَقُوْلٌ بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود بین فاء الفعل و عین الفعلش درآوردیم، ماقبل الف قهرا مفتوح شد، ضمه عین الفعل را بدل به کسره نمودیم، مَقَاوِلُ شد، و او ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مَقَاوِلُ شد، و او واقع بعد از الف زائده و او را قلب به همزه نمودیم، مَقَائِلُ شد، این صیغه غیر منصرف است (صیغه منتهی الجموع) جر و تنوین را قبول نمی‌کند، لذا تنوین را حذف کردیم، مَقَائِلُ شد.

مُقَيِّلُ: اسم تصغیر مَقُولٌ بود، رد کردیم به سوی اصلش، مَقُوْلٌ بود، مکبّر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمه ثانی را حرکت فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در سوم جایش درآوردیم، ضمه عین الفعل را بدل به کسره نمودیم، مُقَيْوِلُ شد (و او دوم و او اشباع است) و او ساکن ماقبلش مکسور، قلب به یاء کردیم، مُقَيْوِلُ شد اجتماع و او و یاء شد و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا و او را از جنس یاء قرار دادیم و یاء را در یاء ادغام کردیم، مُقَيِّلُ شد.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: مَقَائِلُ - مُقَيِّلَةٌ. به قیاس جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر ساخته می‌شود.

اسم زمان و مکان: مَقَالٌ، مَقَالَانِ، مَقَالَاتٌ.

مَقَالٌ: در اصل خود يقول بود رد کردیم به سوی اصلش يَقُولُ بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم اسم زمان و مکان بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، به جای او میم مفتوحه درآوردیم، ضمه عین الفعل را بدل به فتحه نمودیم، تنوین که از جمله خواص اسم بود به او ملحق نمودیم، مَقُولٌ شد، و او حرف عله متحرک ماقبلش حرف صحیح ساکن، حرکت و او را نقل کرده به ما قبلش دادیم و او ماند در موضع حرکت ماقبلش مفتوح بود و او را قلب به الف کردیم، مَقَالٌ شد.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَقَائِلُ - مُقَيِّلُ.

مُقَيِّلُ: اسم تصغیر مقال بود مکبّر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمه ثانی را حرکت فتحه دادیم یاء که علامت اسم تصغیر بود در سوم جایش درآوردیم، فتحه عین الفعل را بدل کردیم به کسره، مُقَيْوِلُ شد، اجتماع و او و یاء شد اول ساکن، ثانی متحرک و او را قلب به یاء نمودیم و یاء را در یاء ادغام کردیم، مُقَيِّلُ شد.



مَقَاوِيلُ: جمع تکسیر مَقْوَالٌ بود، اسم واحد بود خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در سوم جایش در آوردیم، ما قبل الف قهرا مفتوح شد، فتحه عین الفعل را بدل به کسره و کسره میم را بدل کردیم به فتحه، مَقَاوِيلُ شد، الف ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مَقَاوِيلُ شد، واو واقع شد بعد از الف زایده، قلب به همزه نمودیم، مَقَائِلُ شد، این صیغه غیر منصرف است (صیغه منتهی الجموع) جر و تنوین را قبول نمی‌کند، لذا تنوین را حذف کردیم، مَقَاوِيلُ شد.

مُقَيِّلُ: در اصل مَقْوَالٌ بود، مکبر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را حرکت ضمّه، ثانی را حرکت فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود، در سوم جایش در آوردیم، فتحه عین الفعل را بدل کردیم به کسره، مُقَيَّوِلُ شد، الف ساکن ماقبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مُقَيَّوِلُ شد، اجتماع واو و یاء شد، اول ساکن ثانی متحرک اول را قلب به یاء کردیم و یاء را در یاء ادغام نمودیم، مُقَيِّلُ شد.

افعل التفضیل: (۶ صیغه است)

سه مذکر: أَقَالَ، أَقَالَانِ، أَقَاوُنَ.

أَقَالَ: در اصل يَقُولُ بود، رد کردیم به سوی اصلش يَقُولُ بود، فعل مضارع بود، خواستیم مفرد مذکر افعّل التفضیل بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، به جای او همزه مفتوحه گذاشتیم، ضمّه عین الفعل را بدل کردیم به فتحه، تنوین مقدری که از جمله خواص اسم بود در آخرش ملحق نمودیم، أَقُولُ شد، واو حرف علّت متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده به ما قبلش دادیم، واو باقی ماند در موضع حرکت ما قبلش مفتوح واو را قلب به الف نمودیم، أَقَالَ شد.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: أَقَائِلُ - أَقِيلُ.

سه مؤنث: قُولِي (قَوْلًا)، قَوْلِيَانِ، قَوْلِيَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: قُؤُلٌ - قُؤِيلَا (قُؤِيلِي).

صیغه مبالغه: (۶ صیغه است)

قَوَّالٌ، قَوَّالَانِ، قَوَّالُونَ، قَوَّالَةٌ، قَوَّالَتَانِ، قَوَّالَاتٌ.

افعل التعجب: مَا أَقَالَ زَيْدًا، أَقُولُ بَزِيدٍ.

امر غایب: (۱۴ صیغه است)

لَيَقُولُ، لَيَقُولَا، لَيَقُولُوا، لَيَقُولَنَّ، لَيَقُولَنَّ، لَيَقُولَنَّ: در اصل خود يقول، يقولان، يقولون، تقول، تقولان، تقولَنَّ، أقول، نقول بودند، رد کردیم به سوی اصلش: يَقُولُ، يَقُولَانِ، يَقُولُونَ، تقولُ، تقولَانِ، يقولُ، نقولُ بودند، معلومات مضارع بودند، خواستیم معلومات مغایب بنا کنیم، لام امر غایب بر سر هر یک درآوردیم، دو عمل کرد: لفظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکات را از مفردات و نون را از تشبیه‌ها و جمعین ساقط کرد، مگر از جمع مؤنث زیرا نون علامت جمع است نه عوض رفع «العلامة لا تُغَيِّرُ و لا تُحَذِفُ» لَيَقُولُ، لَيَقُولَا، لَيَقُولُونَ و ... شد، ضمّه بر واو ثقیل بود، نقل کرده به ماقبلش دادیم، لَيَقُولُ، لَيَقُولَانِ، لَيَقُولُونَ، لَيَقُولُ، لَيَقُولَانِ، لَيَقُولُونَ، التقاء ساکنین شد میان واو و لام، قاعده در التقاء ساکنین یکی از این سه چیز است: یا حرکت است یا قلب و یا حذف، در اینجا موجب حذف است، لذا واو را حذف کردیم، لَيَقُلُ، لَيَقُلَا، لَيَقُلَنَّ، لَيَقُلَنَّ شد.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر امر غایب:

لَيَقُولَنَّ، لَيَقُولَانَّ، لَيَقُولُونَنَّ، لَيَقُولُونَنَّ، لَيَقُولُونَنَّ: در اصل خود لَيَقُلُ، لَيَقُولَا، لَيَقُولُوا، الخ، مؤکد نبود مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله، نون تأکید ثقیله در آخر هر یک درآوردیم، در مفردات ما قبل نون را فتحه دادیم، زیرا فتحه اخف الحركات است و در تشبیه‌ها نون را کسره دادیم به جهت شباهت رساندن به نون تشبیه در وقوع بعد از الف، و در جمع مذكر التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغمه، چون ما يدلّ على الواو که ضمّه باشد در کلام موجود بود، لذا واو را حذف کردیم، و در جمع مؤنث اجتماع ثلاث نونات شد، و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا الف ساکنه در میان نون جمع مؤنث و نون ثقیله درآوردیم تا فاصله شود بین نونین، فتحه نون را بدل کردیم به کسره از جهت شباهت رساندن به نون تشبیه در وقوع بعد از الف، واو محذوفه در مفردات در جای خود عود کرد، زیرا علّت انداختن التقاء ساکنین بود که در مقام وجود ندارد. لَيَقُولَنَّ، لَيَقُولَانَّ، لَيَقُولُونَنَّ، لَيَقُولُونَنَّ و ... شد.

الحاق نون تأکید خفیفه در آخر امر غایب:

لَيَقُولَنَّ، لَيَقُولَانَّ، لَيَقُولُونَنَّ، لَيَقُولُونَنَّ، لَيَقُولُونَنَّ: در اصل خود لَيَقُلُ، لَيَقُولُوا، لَيَقُلُ، لَيَقُلَا، لَيَقُلُ بودند، مؤکد نبودند، مؤکد کردیم به نون تأکید خفیفه، نون تأکید خفیفه در آخر هر یک درآوردیم، در مفردات ما قبل نون را فتحه دادیم، زیرا فتحه اخف الحركات است، و در جمع مذكر غایب التقاء ساکنین شد میان واو و نون خفیفه چون ما يدلّ على الواو که ضمّه باشد در کلام موجود بود لذا واو را حذف کردیم، در مفردات واو محذوفه عود کرد، زیرا علّت انداختن واو التقاء ساکنین بود که در مقام وجود ندارد، لَيَقُولَنَّ، لَيَقُولَانَّ، لَيَقُولُونَنَّ، لَيَقُولُونَنَّ، لَيَقُولُونَنَّ شد.

حکم واو در امر غایب:

حکم واو در امر غایب بر دو قسم است:

۱- حذف واو و آن در پنج صیغه می‌باشد: مفرد مذكر غایب، مفردة مخاطبة مؤنث، جمع مؤنث غایب، متکلم

هر یک در آوردیم، دو عمل کرد: لفظاً و معنأً، لفظاً عمل کرد حرکات را از مفردات حذف کرد، مگر مفردة مخاطبة مؤنث که نون را حذف کرد و نون را از تشبیه‌ها و جموع حذف کرد مگر از جمعین مؤنثین، زیرا نون علامت جمع است نه عوض رفع، العلامه لا تغیر و لا تُحذف، معنأً عمل کرد خبر را بدل به انشاء نمود، لَيُقُولُ، لَيُقُولَا، لَيُقُولُوا و ... شدند. واو حرف علت متحرک ماقبلش حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده به ماقبلش دادیم، واو باقی ماند در موضع حرکت ماقبلش مفتوح آن را قلب به الف کردیم، لَيَقَالُ، لَيَقَالَا، لَيَقَالُوا و ... شدند، در مفردات بعد از قلب کردن واو به الف التقاء ساکنین میان الف و لام می شود و در اینجا موجب حذف است، لذا الف را حذف کردیم، مگر در مفردة مخاطبة مؤنث که الف به حالش باقی است و در جمعین مؤنثین نیز التقاء ساکنین میان الف و لام می شود، الف به التقاء ساکنین می افتد.

حکم واو در مجهول امر و نهی و جحد

احکام واو بر سه قسم است:

- ۱- حذف الف منقلبه از واو در مفردات و در جمعین مؤنثین.
- ۲- بقاء الف منقلبه از واو در سایر صیغه‌ها.
- ۳- عود کردن الف محذوفه در مفردات بعد از الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه (لَيَقَالَنَّ - لَتَقَالَنَّ).

[۱]. سورة الحاقه، آیه ۴۰.

نوع دوم از انواع اجوف واوی

▲ نوع دوم از انواع اجوف واوی

نوع دوم از انواع اجوف واوی از باب فَعَلٍ، يَفْعَلُ، فَعَلًا مثل: خَافَ، يَخَافُ، خَوْفًا، الخوفُ (ترسیدن). مثل آیه شریفه:

«فَمَنْ تَبِعْ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» [۱] کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.

و این باب سه نوع مصدر دارد:

۱- مصدر عام: الْخَوْفُ، خَوْفًا.

۲- مصدر مَرَّةً: خَوْفَةً، خَوْفَتَانِ، خَوْفَاتٌ.

۳- مصدر میمی: مَخَافٌ، مَخَافَانِ، مَخَافَاتٌ.

مَخَافٌ: در اصل مَخَوْفٌ بود، واو حرف عِلّت متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده به ماقبلش دادیم، واو باقی ماند در موضع حرکت، ما قبلش مفتوح آن را قلب به الف نمودیم، مَخَافٌ شد.

فعل ماضی معلوم: (۱۴ صیغه است)

خَافَ، خَافَا، خَافُوا، خَافَتْ، خَافَتَا، خَفِنَ، خَفَتَ، خَفْتُمَا، خَفْتُمْ، خَفَتِ، خَفْتُمَا، خَفْتُنَّ، خَفْتُ، خَفْنَا.

خَافٌ: در اصل خود الخوف بود مصدر بود، خواستیم فعل ماضی معلوم بنا کنیم، الف و لام مصدری را از اولش برداشتیم، عین الفعل را کسره و لام الفعلش را فتحه دادیم، خَوْفٌ شد، واو حرف عِلّت، متحرک ماقبلش مفتوح قلب به الف کردیم، خَافٌ شد.

خَفِنَ: در اصل خود خَافَتْ بود، رد کردیم به سوی اصلش، خَوَفْتُ بود، بعد از اعلال و ساختن خَوْفِنَ شد، کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده به ما قبلش دادیم، بعد از سلب حرکت ماقبل واو ساکن ماقبل مکسور را قلب به یاء کردیم، خِيفِنَ شد، التقاء ساکنین شد میان یاء و فاء، یاء به التقاء ساکنین افتاد، خَفِنَ شد. به این قیاس است سایر صیغه‌های بعدی.

فعل مضارع معلوم: (۱۴ صیغه است)

يَخَافُ، يَخَافَانِ، يَخَافُونَ، تَخَافُ، تَخَافَانِ، يَخَفْنَ، تَخَافُ، تَخَافَانِ، تَخَافُونَ، تَخَافِينَ، تَخَافَانِ، تَخَفْنَ، أَخَافُ، نَخَافُ.

يَخَافُ: در اصل خود خَافَ بود، رد کردیم به سوی اصلش خَوْفَ بود مفرد مذکر غایب بود از فعل ماضی، خواستیم مفرد مذکر مغایب بنا کنیم از فعل مضارع، یاء که حرف استقبال بود در اولش درآوردیم، فاء الفعل را ساکن، عین الفعل را فتحه و لام الفعل را ضمه دادیم، يَخَوْفُ شد، حرکت واو را نقل کرده به ماقبلش دادیم، واو باقی ماند، در موضع حرکت ماقبلش مفتوح واو را قلب به الف کردیم، يَخَافُ شد.

به این قیاس است باقی صیغه‌ها مگر جمعین مؤنثین (يَخَافُنَّ، تَخَافُنَّ) که التقاء ساکنین بین الف و فاء می شود، الف به التقاء ساکنین افتاد، يَخَفْنَ، تَخَفْنَ می شود.

اسم فاعل:

خَائِفٌ، خَائِفَانِ، خَائِفُونَ، خَائِفَةٌ، خَائِفَتَانِ، خَائِفَاتٌ.

خَائِفٌ: بعد از اعلال خَاوِفٌ شد، واو واقع شد بعد از الف زائده قلب به همزه کردیم، خَائِفٌ شد.

جمع تکسیر مذکر:

خَاَفٌ، خَوَافٌ، خَوْفٌ، خَوْفٌ، خَوْفَاءٌ، خَوْفَانٌ، خَوَافٌ، خَوْفٌ. به قیاس جمع تکسیر باب قال ساخته می شود. اسم تصغیر مذکر: خَوِيفٌ که بعد از اعلال خَوِیُوفٌ می شود، واو را قلب به یاء کردیم و یاء را در یاء ادغام نمودیم، خَوِیْفٌ شد.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: خَوَائِفٌ - خَوِیْفَةٌ.

اسم مفعول: (۶ صیغه است)

مَخَوْفٌ مِنْهُ، مَخَوْفٌ مِنْهُمَا، مَخَوْفٌ مِنْهُمْ یا مَخَوْفٌ مِنْكَ یا مِنْكُمَا یا مِنْکُمْ یا مِنْی یا مِنَّا.

مخوفٌ منه: در اصل خود یُخَاَفُ منه، یا یُخَاَفُ مِنْكَ، یا یُخَاَفُ مِنْی بودند، رد کردیم به سوی اصلش یُخَوْفُ منه، یا یُخَوْفُ مِنْكَ، یا یُخَوْفُ مِنْی بود، علی ای تقدیر حرف استقبال را از اولش برداشتیم، به جای او میم مفتوحه درآوردیم، فتحه عین الفعل را بدل کردیم به ضمه، مَخَوْفٌ منه یا مِنْكَ یا مِنْی شد، عین الفعل را اشباع کردیم از اشباع ضمه واو تولد یافت مَخَوْوَفٌ منه یا مِنْكَ یا مِنْی شد، ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده به ماقبلش دادیم، التقاء ساکنین شد میان واوین در نزد اخفش واو اول به التقاء ساکنین افتاد زیرا واو ثانی علامت است، العلامة لا تَغِیْرُ و لا تَحْذِفُ، مَخَوْفٌ شد بر وزن مَقُولٌ، در نزد سیبویه واو ثانی به التقاء ساکنین افتاد لَأَنَّ الثَّانِیَ زَائِدَةٌ، الزَّائِدُ احْتَقَ بِالْحَذْفِ، مَخَوْفٌ شد، بر وزن مَفْعُلٌ.

مخوفٌ منهما، یا مِنْکُمَا، یا مِنَّا: در اصل خود مخوفٌ منه یا مِنْكَ یا مِنْی بود، مفرد خواستیم تثنیه بنا کنیم، منه یا مِنْكَ یا مِنْی که علامت مفرد مذکر بود، حذف کردیم، منهما یا مِنْکُمَا یا مِنَّا که علامت تثنیه بود در آخرش ملحق نمودیم، مخوفٌ منهما یا مِنْکُمَا یا مِنَّا شد.

مخوفٌ منهم یا مِنْکُمْ یا مِنَّا: در اصل خود مخوفٌ منه یا مِنْكَ یا مِنْی بود، مفرد مذکر بود، خواستیم جمع مذکر بنا کنیم مِنْهُ یا مِنْكَ یا مِنْی که علامت مفرد مذکر بود حذف کردیم منهم یا مِنْکُمْ یا مِنَّا که علامت جمع مذکر بود به آن ملحق نمودیم، مخوفٌ منهم یا مِنْکُمْ یا مِنَّا شد.

جمع تکسیر:

مَخَائِفٌ مِنْهُمْ یا مِنْکُمْ یا مِنَّا: در اصل خود مخوفٌ منه یا مِنْكَ یا مِنْی بود اسم واحد بود خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در سوم جایش درآوردیم ماقبل الف قهرا مفتوح شد، عین الفعل را حرکت کسره دادیم، مَخَاَوِفٌ منه یا مِنْكَ یا مِنْی شد، واو واقع شد بعد از الف زائده قلب به همزه کردیم منه یا مِنْكَ یا مِنْی که علامت مفرد مذکر بود حذف کردیم منهم و مِنْکُمْ و مِنَّا که علامت جمع مذکر بود در آخرش ملحق نمودیم، این صیغه غیر منصرف است، جر و تنوین را قبول نمی کند، لذا تنوین را حذف کردیم، مَخَائِفٌ مِنْهُمْ یا مِنْکُمْ یا مِنَّا شد.

اسم تصغیر مذکر:

مُخَيِّفٌ منه یا منک یا منی در اصل خود مخوف منه یا منک یا منی بود، رد کردیم به سوی اصلش، مَخَوْفٌ منه یا منک یا منی بود، اسم مکبر بود، خواستیم مصغرش بنا کنیم، حرف اول را ضمه، ثانی را فتحه دادیم، یاء که علامت اسم تصغیر بود در سوم جایش در آوردیم، ضمه عین الفعل را بدل به کسره نمودیم، مُخَيِّوَفٌ شد، واو ساکن ماقبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مُخَيِّوَفٌ شد، اجتماع واو و یاء شد، اول ساکن، ثانی متحرک واو را از جنس یاء و یاء را در یاء ادغام کردیم، مُخَيِّفٌ منه یا منک یا منی شد. سه مؤنث: مخوفٌ منها، مخوفٌ منهما، مخوفٌ منهن.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث :

مخائِفٌ منهن یا منکن یا منّا - مُخَيِّفٌ منها یا منک یا منی. به قیاس جمع تکسیر و اسم تصغیر باب قال ساخته می شود.

اسم زمان و مکان:

مَخَافٌ، مَخَافَانٌ، مَخَافَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَخَافٌ - مُخَيِّفٌ.



افعل التفضیل:

أَخَافُ، أَخَافَانٌ، أَخَافُونَ - خَوْفٌ (خَوْفَانٌ)، خَوْفَانٌ، خَوْفِيَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: أَخَافٌ، أَخِيْفٌ - خَوْفٌ، خَوْفِي.

صیغه مبالغه:

خَوَافٌ، خَوَافَانٌ، خَوَافُونَ، خَوَافُهُ، خَوَافَتَانِ، خَوَافَاتٌ.

افعل التعجب: مَا أَخَافَ زَيْدًا، أَخَوْفَ زَيْدًا.

امر حاضر: (۶ صیغه است)

خَفْ، خَافًا، خَافُوا، خَافِي، خَافًا، خَفْن: امر است از تخافُ، تخافان، تخافون، تخافین، تخافان، تَخَفْن (جایز است رد به سوی اصلش و جایز است عدم رد)، معلومات مضارع بود، خواستیم فعل امر بنا کنیم، تاء که حرف مضارع بود از اول هر یک حذف کردیم، نظر کردیم به ما بعد تاء متحرک بود به همان حرکت امرش بنا کردیم، آخرش را وقف کردیم، حرکات را از مفردات مگر مفردة مؤنث که از آن نون را حذف کرد و از تشبیهها

و جمع‌ها نون را حذف کرد، مگر از جمع مؤنث، زیرا نون علامت جمع است نه عوض رفع، خاَفْ، خاَفَا،
خاَفُوا، خاَفِيٌّ، خاَفَا، خَفِنَ شد، در مفرد مذکر التقاء ساکنین شد میان الف و فاء، الف به التقاء ساکنین افتاد،
خَفَّ، خاَفَا، خاَفُوا، خاَفِيٌّ، خاَفَا، خَفِنَ.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر امر حاضر:

خَافَنَّ، خَافَانِ، خَافُنَّ، خَافَنْ، خَافَانِ، خَافُنَّ.

الحاق نون تأکید خفیفه در آخر امر حاضر:

خَا۟فَنۡ، خَا۟فُنۡ، خَافِنۡ.

فعل ماضی مجہول:

خَيْفَ مِنْهُ، خَيْفَ مِنْهُمَا، خَيْفَ مِنْهُمْ، خَيْفَ مِنْهَا، خَيْفَ مِنْهُمَا، خَيْفَ مِنْهُنَّ، خَيْفَ مِنْكَ، خَيْفَ مِنْكُمَا، خَيْفَ مِنْكُمُ، خَيْفَ مِنْكِ، خَيْفَ مِنْكُمَا، خَيْفَ مِنْكُنَّ، خَيْفَ مِنِّي، خَيْفَ مِنَّا. به قیاس فعل مجهول باب شَرْفَ ساخته می شود.

فعل مضارع مجهول:

يُخَافُ مِنْهُ، يُخَافُ مِنْهُمْ، يُخَافُ مِنْهَا، يُخَافُ مِنْهُمَا، يُخَافُ مِنْهِنَّ، يُخَافُ مِنْكَ، يُخَافُ مِنْكُمْ،
يُخَافُ مِنْكُمُ، يُخَافُ مِنْكِ، يُخَافُ مِنْكُمَا، يُخَافُ مِنْكُنَّ، يُخَافُ بِي، يُخَافُ بِنا.

به قیاس فعل مضارع مجهول باب ضَرَبَ ساخته می شود.

[۱]. سورة بقره، آیه ۳۸.

نوع اول از اجوف یائی

▲ نوع اول از اجوف یائی

اجوف یائی، از دو باب آمده است:

۱- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ مثل: بَاعَ، يَبِيعُ.

۲- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ مثل: هَابَ، يَهَابُ.

۱- مصدر عام: البَيْعُ، بَيْعاً، (خریدن، فروختن مثل: وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا [۱]) در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام.

۳۔ مصدر میمی: مَبَاعٌ، مَبَاعَانٌ، مَبَاعَاتٌ۔

بَاِءَ، بَاِءَا، بَاعُوا، بَاِعَتْ، بَاِعَتَا، بَعْنُ، بَعْتُ، بَعْتُمَا، بَعْتُمْ، بَعْتُ، بَعْتُمَا، بَعُنْ، بَعْتُ، بَعْنَا.

بَعْنَ: در اصل خود باعث بود، رد کردیم به سوی اصلش بَيَعْتُ بود مفردۀ مؤنث بود، خواستیم جمع مؤنث بنا کنیم، نون که علامت جمع مؤنث بود در آخرش درآوردیم، بَيَعْتُنَ شد، تاء دلالت می‌کرد بر وحدت، نون دلالت می‌کرد هم بر جمع و هم بر تأنیث با وجود نون از تاء مستغنی شدیم و تاء را حذف کردیم، بَيَعْنَ شد، اجتماع توالی اربع حرکات شد و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا لام الفعلش را ساکن کردیم، بَيَعْنَ شد، یاء حرف علت متحرک ماقبلش مفتوح قلب به الف کردیم، باَعْنَ شد، التقاء ساکنین شد بین الف و عین، الف به التقاء ساکنین بیفتاد، بَعْنَ شد، فتحه با را بدل به کسره نمودیم، تاء دلالت کند که عین الفعل که از اینجا افتاده یاء بوده نه واو بَعْنَ شد.

يَبْعُ، يَبْعَانُ، يَبْعُونَ، تَبْعٌ، تَبْعَانُ، تَبْعُونَ، تَبْعِينَ، تَبْعَانِ، تَبْعَنِ، أَبْعُ، أَبْعَانُ، أَبْعُونَ.

در جمعین مؤنثین بعد از اعلالِ یِیَعْنَ و تِیَعْنَ می شود کسره بر یاءِ ثقیل بود، نقل کرده به ماقبلش دادیم، التقاء ساکنین شد میان یاء و عین یاء به التقاء ساکنین افتاد یِیَعْنَ، تَبَعْنَ شد.

در فعل ماضی یاء قلب به الف می شود و آن در پنج صیغه است، از بَا عَ تا بَا عْتَا و بعد از آن یاء واجب

الحذف است (از بَعْنَ تا بَعْنَاً) و در فعل مضارع حرکت یاء نقل می شود، به ماقبلش و یاء بحالش باقی می ماند، مگر در جمعین مؤنثین که یاء حذف می شود.

اسم فاعل: (۶ صیغه است)

بائعٌ، بائعانٌ، بائعونٌ، بائِعَةٌ، بائِعَتانِ، بائعاتٌ.

بائعٌ: مثل قائل بعد از اعلال بايَعٌ می شود یاء واقع شد بعد از الف زایده یاء را قلب به همزه کردیم، بائِعٌ شد. جمع تکسیر مذکر: بائِعَةٌ، بَيَّاعٌ، بَيَّعٌ، بَيَّعٌ، بَيَّعَةٌ، بَيَّعَانِ، بَيَّاعٌ، بَيَّوعٌ. به قیاس جمع تکسیر باب قال ساخته می شود.

اسم تصغیر مذکر: بَوَّيْعٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: بَوَّاعٌ، بَوَّيْعَةٌ.

اسم مفعول: (۶ صیغه است)

مَبَّيْعٌ، مَبَّيْعَانِ، مَبَّيْعُونَ، مَبَّيْعَةٌ، مَبَّيْعَتانِ، مَبَّيْعَاتٌ.

مَبَّيْعٌ: در اصل خود بَيَّاعٌ یا تُبَّاعٌ یا أَبَّاعٌ بود، رد کردیم به سوی اصلش بَيَّعٌ یا تُبَّيْعٌ یا أَبَّيْعٌ بود، بعد از اعلال و صیغه سازی مَبَّيْعٌ شد، ضمّه بر یاء ثقیل بود، نقل کرده به ماقبلش دادیم مَبَّيْعٌ شد، التقاء ساکنین شد میان یاء و واو در نزد اخفش یاء افتاد، زیرا واو علامت است، العلامة لا تُغَيِّرُ و لا تُحَذَفُ مَبَّيْعٌ شد، ضمّه باء را بدل به کسره کردیم، از جهتی که مشتبه نشود اسم مفعول یائی به اسم مفعول واوی، مَبَّيْعٌ شد، واو ساکن ماقبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مَبَّيْعٌ شد بر وزن مَفْعِلٌ.

و در نزد سیبویه واو به التقاء ساکنین افتاد، لأنَّ الواو زائدةٌ، الزائد احقَّ بالحذف مَبَّيْعٌ شد، یاء ساکن ما قبل مضموم را قلب به واو نمودیم، مَبَّيْعٌ شد، از جهت رفع اشتباه ضمّه فاء الفعل را بدل به کسره نمودیم، مَبَّيْعٌ شد، واو ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم، مَبَّيْعٌ شد، بر وزن مَفْعِلٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: مَبَّايْعٌ - مَبَّيْعَةٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: مَبَّايِعٌ - مَبَّيْعَةٌ.

اسم زمان و مکان: مَبَّيْعٌ، مَبَّيْعَانِ، مَبَّيْعَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَبَّايِعٌ، مَبَّيْعَةٌ.

مَبَّايِعٌ: بعد از اعلال مَبَّيْعٌ می شود، یاء حرف عِلّت ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت یاء را نقل کرده به ماقبلش دادیم، یاء ساکن ما قبل مفتوح را قلب به الف کردیم، مَبَّايِعٌ شد.

افعل التفضیل:

سه مذکر: أَبَاعُ، أَبَاعَانِ، أَبَاعُونَ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: أَبَائِعُ - أَبِيعٌ.

سه مؤنث: بوعَا (بوعی)، بوعِیَانِ، بوعِیَاتُ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: بِيعٌ - بِيعِیُّ.

صیغه مبالغه: بَيَّاعٌ، بَيَّاعَانِ، بَيَّاعُونَ، بَيَّاعَةٌ، بَيَّاعَتَانِ، بَيَّاعَاتُ.

افعل التعجب: مَا أَبَاعَ زَيْدًا - أَبِيعُ زَيْدًا.



امر حاضر:

بِعْ، بِيْعَا، بِيْعُوا، بِيْعِی، بِيْعَا، بِعْن: امر است از تَبِيعُ، تَبِيعَانِ، تَبِيعُونَ، تَبِيعِیْن، تَبِيعَانِ، تَبِعْن، رد کردیم به سوی اصلش: تَبِيعُ، تَبِيعَانِ، تَبِيعُونَ و... بعد از صیغه سازی أَبِيعُ، أَبِيعَا، أَبِيعُوا و... شد، کسره بر یاء ثقیل بود، نقل کرده به ما قبلش دادیم، التقاء ساکنین شد میان یاء و عین در مفرد مذکر و جمع مؤنث یاء با التقاء ساکنین افتاد، اَبِيعُ، اَبِيعَا و... شدند. با وجود حرکت باء از همزه مستغنی شدیم و همزه را حذف کردیم، بِعْ، بِيْعَا، بِيْعُوا و... شدند.

فعل ماضی مجهول:

بِيعَ، بِيْعَا، بِيْعُوا، بِيَعَتْ، بِيَعَتَا، بِعْن، بَعَتْ، بَعْتُمَا، بَعْتُمْ، بَعَتْ، بَعْتُمَا، بَعْتَنَ، بَعْتُ، بَعْنَا: در اصل باعَ، باعَا و... بودند، رد کردیم به سوی اصلش، بِيَعَ، بِيَعَا، بِيَعُوا و... بودند، معلومات فعل ماضی بودند، خواستیم مجهولات فعل ماضی بنا کنیم، حرف اول هر یک را ضمه دادیم، ما قبل آخر هر یک را کسره دادیم، بِيَعَ، بِيَعَا، بِيَعُوا و... شد کسره بر یاء ثقیل بود، نقل کرده به ما قبلش دادیم، بعد از سلب حرکت ما قبل بِيَعَ، بِيَعَا، بِيَعُوا و... شدند.

بقیه به قیاس باب قال و خاف ساخته می شود.

[۱]. سوره بقره، آیه: ۲۷۵.

نوع دوم از انواع اجوف یائی

▲ نوع دوم از انواع اجوف یائی

نوع دوم از انواع اجوف یائی از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ (ماضی مکسور العين مضارع مفتوح العين) مثل: هَابَ، يَهَابُ، هَيَّأَ، الهَيَّبُ به معنای حذر و پرهیز کردن مثل:

«اِذَا هُبْتَ اَمْرًا فَفَعْ فِيهِ» [۱]) هر گاه ازکاری ترسیدی پس خود را در آن داخل کن.

این فعل سه نوع مصدر دارد:

١- مصدر عام: أَلْهَبُ، هَيَّأُ.

٢- مصدر مرّة: هَيْبَةٌ، هَيْبَتَانِ، هَيْبَاتٌ.

۳- مصدر میمی: مَهَابٌ، مهابان، مَهَابَاتٌ.

فعل ماضی: (۱۴ صیغه است)

هَابَ، هَابًا، هَابُوا، هَابَتْ، هَابَتَا، هَبْنِ، هَبْتَ، هَبْتُمَا، هَبْتُمْ، هَبْتُ، هَبْتُمَا، هَبْتُمْ، هَبْتُ، هَبْتُمْ، هَبْنَا، هَبْنَا.

هَاب: در اصل خود الهیب بود مصدر بود، خواستیم فعل ماضی بنا کنیم، الف و لام مصدری را از اولش برداشتیم، عین الفعل را کسره و لام الفعل را حرکت فتحه دادیم، هَيْبَ شد، یاء حرف عِلّت متحرک ما قبلش مفتوح، یاء را قلب به الف کردیم، هَا بَ شد.

هَبْنِ: در اصل خود هابت بود، رد کردیم به سوی اصلش، هَبَيْتُ بود، بعد از اعلال هَبَيْنَ شد، کسره بر یاء ثقیل بود، نقل کرده به ما قبلش دادیم، بعد از سلب حرکت ما قبل، هَبَيْنَ شد، التقاء ساکنین شد میان یاء و باء، یاء به التقاء ساکنین افتاد، هَبْنُ شد، کسرها را به حالش باقی گذاشتیم تا دلالت کند که عین الفعل که از اینجا افتاده یاء بوده نه واو هَبْنُ شد.

فعل مضارع:

يَهَابُ، يَهَابَانِ، يَهَابُونَ، تَهَابُ، تَهَابَانِ، تَهَابُونَ، تَهَابَيْنِ، تَهَابَانِ، تَهَيْنَ، أَهَابُ، نَهَابُ.
يَهَابُ: بعد از اعلالِ يَهَيْبُ می شود، حرکتِ یاء را نقل کرده به ما قبلش دادیم، بعد از سلب حرکتِ یاء ساکنِ
ماقبلش مفتوحِ یاء را قلب به الف کردیم، يَهَابُ شد.

اسم فاعل: (۶ صیغه است)

هَائِبٌ، هَائِبَانِ، هَائِبُونَ، هَائِبَةٌ، هَائِبَتَانِ، هَائِبَاتٌ.

جمع تكسير مذكر: هَا بَتْ، هِيََابْ، هَيْبْ، هَيْبْ، هَيْبَا، هَيْبَا، هَيْبَانْ، هَيْابْ، هَيْوَبْ.

اسم تصغیر مذکر: هُوَيْبٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: هَوَائِبُ - هُوَيْبَةٌ.

اسم مفعول:

مَهَيْبٌ، مَهْيَانٌ، مَهْيُونٌ، مَهْيَةٌ، مَهْيَتَانِ، مَهْيَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: مَهَائِبُ - مَهْيِبٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: مَهَائِبُ - مَهْيِبَةٌ.

اسم زمان و مکان: مَهَابٌ، مَهَابَانِ، مَهَابَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَهَائِبُ - مَهْيِبٌ.

افعل التفضیل: (۶ صیغه است)

سه مذکر: آهَابٌ، آهَابَانِ، آهَابُونَ.

سه مؤنث: هُوْبَا (هُوْبَى)، هُوْبَانِ، هُوْبَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: آهَائِبُ - أُهَيْبٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: هَيْبٌ - هَيْبَا (هَيْبَى)



صیغه مبالغه:

هَيَّابٌ، هَيَّابَانِ، هَيَّابُونَ، هَيَّابَتٌ، هَيَّابَتَانِ، هَيَّابَاتٌ.

افعل التعجب: مَا آهَابَ زَيْدًا، أَهَبْ زَيْدٌ.

امر حاضر:

هَبْ، هَابَا، هَابُوا، هَابِي، هَابَا، هَبْنَ.

امر است از تَهَابٌ، تَهَابَانِ، تَهَابُونَ، تَهَابَيْنِ، تَهَابَانِ، تَهَبْنَ، رد کردیم به سوی اصلش: تَهَيْبٌ، تَهَيْبَانِ، تَهَيَّيُونَ و ...

بودند، معلومات فعل مضارع بودند، خواستیم فعل امر حاضر بنا کنیم، تاء که حرف مضارع بود از اولش هر یک

برداشتیم، نظر کردیم به مابعد تاء ساکن بود، ابتداء به ساکن محال بود، نظر کردیم به عین الفعل مضارعش

مفتوح بود، لذا همزه وصل مکسوره در اولش درآوردیم، اِهْيَبْ، اِهْيَبَا، اِهْيَبُوا و ... شدند، یاء حرف علت متحرک

ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت یاء را نقل کرده به ماقبلش دادیم، یاء ساکن ما قبل مفتوح را قلب به الف

کردیم، اِهَابٌ، اِهَابَا، اِهَابُوا و ... شدند، در مفرد مذکر و جمع مؤنث التقاء ساکنین شد میان الف و باء، الف به

التقاء ساکنین افتاد، اِهَبْ، اِهَابَا، اِهَابُوا و ... شد، با وجود حرکت فاء الفعل که هاء باشد از همزه مستغنی شدیم و همزه را حذف کردیم، هَبْ، هَابَا، هَابُوا، هَابِي، هَابَا، هَبْنِ شدند.

فعل ماضی مجهول:

هَيْبَ، هَيْبَا، هَيْبُوا، هَيْبَتْ، هَيْبَتَا، هَبْنِ، هَبْتَ، هَبْتُمَا، هَبْتُمْ، هَبْتِ، هَبْتُمَا، هَبْتُنَّ، هَبْتُ، هَبْنَا.
به قیاس مجهول باب قال ساخته می شود.

فعل امر غایب، نهی، جحد، نفی و استفهام، الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه معلوماً و مجهولاً به قیاس اجوف واوی و یائی اعلال و ساخته می شود، ذکر هر یک موجب تطویل مُلّال است.

فعل ثلاثی ناقص

قاعده:

قبل از وارد شدن در این باب مقدمه این دو امر دانسته شود که شناخت آن برای همه لازم و ضروری است.
اول: حکم واو و یاء از نظر محل و مکان، زیرا واو و یاء از سه حال خارج نیست:

۱- یا در اول کلمه واقع می شود.

۲- یا در وسط کلمه واقع می شود.

۳- یا در آخر کلمه واقع می شود.

و به عبارت دیگر واو و یاء یا فاء الفعل واقع می شود و یا عین الفعل و یا لام الفعل، در صورت اول او را مثال واوی و یائی گویند مثل: وَعَدَ و يَسَرَ. در صورت دوم اجوف واوی و یائی گویند مثل: قَالَ و بَاعَ، و در صورت سوم ناقص واوی و یائی نامند مانند: دَعَا و رَمَى.

دوم: واو و یا به اعتبار ذات و به اعتبار ما قبلش شانزده صورت تصور می شود به این معنی که واو و یاء یا مفتوح است، یا مکسور یا مضموم و یا ساکن و ما قبلش هم از این چهار حال خارج نیست. یا مفتوح است، یا مکسور، و یا مضموم و یا ساکن (۱۶=۴*۴) و این شانزده صورت را به چهار بخش دسته بندی و تنظیم می کنیم:

بخش اول:

ماقبل حرف عِلّت ساکن مطلقاً: چه حرف عِلّت مفتوح باشد مثل: يَخْوَفُ یا مکسور باشد مثل: يَبِيعُ و یا مضموم باشد مثل: يَقُولُ در صورت اوّل بعد از نقل حرکت واو به ماقبل قلب به الف می شود در صورت دوم و سوم بعد از نقل حرکت به ماقبل حرف عِلّت به حالش باقی است. اما صورت چهارم که ماقبلش هم ساکن باشد در کلام عرب وجود ندارد.

بخش دوم :

ماقبل حرف عِلّت مفتوح است مطلقاً: چه حرف عِلّت مفتوح باشد مثل: قَوْلَ و بَيْعَ و یا مکسور باشد مثل: خَوْفَ و هَيْبَ و چه مضموم باشد مثل: طَوْلَ و یا ساکن باشد مثل: قَوْلَ و بَيْعَ.

بخش سوم:

ما قبل حرف عِلّه مضموم است مطلقاً: چه حرف عِلّه مفتوح باشد مثل: كُنْ يَدْعُوْ (واو بحالشی باقی است لأنّ الفتحه اخفّ الحركات) و یا حرفه عِلّه مکسور است مثل بَيْعَ، قَوْلَ (بعد از نقل حرکت به ماقبل حرف عِلّه در صورت اول بحالشی باقی است و در صورت دوم قلب به یاء می شود). و یا حرف عِلّه مضموم است مثل: يَدْعُوْ (ضمّه بر واو ثقیل بود بر داشتیم) و یا حرف عِلّت ساکن است مثل: يُسِرُّ و يُوعَدُ (در اول یاء ساکن ماقبل مضموم قلب به واو می شود).

بخش چهارم :

ماقبل حرف عِلّت مکسور است مطلقاً: چه حرف عِلّت مفتوح باشد مثل: دَاعُوْهُ (واو واقع شد در مرتبه چهارم ماقبلش مضموم نبود قلب بر یا کردیم) یا حرف عِلّت مکسور است مثل: تَرْمِيْنُ (کسره بر یا ثقیل بود انداختیم ، التقاء ساکنین شد میان یائین یاء اول به التقاء ساکنین افتاد ترمین شد) و یا حرف عِلّه مضموم است مثل : رَضُوْا (واو واقع شد در طرف ماقبلش مضموم نبود آن را قلب به یاء نمودیم رضیوا شد، ضمّه بر یا ثقیل بود نقل کرده به ماقبلش دادیم ، بعد از سلب حرکت ماقبل، التقاء ساکنین شد میان یا و واو یاء به التقاء ساکنین افتاد رَضُوا شد) و یا حرف عِلّت ساکن است مثل: مَوْزَانُ (واو ساکن قلب به یاء می شود).

در این شانزده صورت حکم اختصاص به ناقص یا اجوف ندارد بلکه بین ناقص و اجوف مشترک است.

اقسام ناقص:

ناقص بر دو قسم است:

۱- ناقص یائی ۲- ناقص واوی .

ناقص یائی از سه باب آمده :

۱- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ.

۲- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ.

۳- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ.

ناقص واوی نیز از سه باب آمده است .

۱- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ.

۲- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ.

۳- از باب فَعَّلَ، يَفْعُلُ.

[۱] . نهج البلاغه، حکمت: ۱۷۵.

نوع اول از انواع ناقص یائی

▲ نوع اول از انواع ناقص یائی

نوع اول از انواع ثلاثی ناقص یائی از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، مثل رَمَى، َرَمَى، رَمِيًا، الرَّمَى: تیر انداختن و دشنام دادن مانند آیه شریفه: وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ [۱]؛

و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها) انداختی، بلکه خدا انداخت.

این فعل هم سه مصدر دارد:

۱- مصدر عام: أَلْرَمَى، رَمِيًا

۲- مصدر مره: رَمِيَّةٌ، رَمِيَتَانِ، رَمِيَّاتٌ

۳- مصدر میمی: مَرَمًا، مَرَمِيًّا، مَرَمِيَّاتٌ.

فعل ماضی معلوم:

رَمَى، رَمِيًا، رَمَوْا، رَمَتْ، رَمَتَا، رَمَيْنَ، رَمَيْتَ، رَمَيْتُمَا، رَمَيْتُمْ، رَمَيْتَ، رَمَيْتُمَا، رَمَيْتَنَ، رَمَيْتُ، رَمَيْنَا.

رَمَوْا: در اصل خود رَمَى َ بود، رد کردیم به سوی اصلش رَمَى َ بود بعد از اعلال رَمِيُوا می شود یا حرف عِلَّ متحرک ماقبل مفتوح را قلب به الف کردیم رَمَا َ و شد التقاء ساکنین شد میان الف و واو، الف به التقاء ساکنین افتاد رَمَوْا شد.

رَمَتْ: در اصل خود رَمَى َ بود، رد کردیم به سوی اصلش رَمَى َ بود بعد از اعلال رَمَيْتُ شد یاء حرف عِلَّ متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم، رَمَا َ ت شد، التقاء ساکنین شد میان الف و تاء الف به التقاء ساکنین افتاد، رَمَتْ شد.

حکم یاء در فعل ماضی:

حکم یاء در فعل ماضی بر سه قسم است:

۱- قلب شدن یاء به الف و آن حکم جاری است در رَمَى، تَرَمَتَا.

۲- حذف شدن الف منقلبه از یاء در رَمَوْا، رَمَتْ، رَمَيْنَ.

۳- بقاء یاء از رَمَيْنَ تا رَمَيْنَا.

فعل مضارع (۱۴ صیغه است)

يَرْمِي، يَرْمِيَانِ، يَرْمُونَ، تَرْمِي، تَرْمِيَانِ، تَرْمُونِ، تَرْمِينِ، تَرْمِيَانِ، تَرْمِينِ، أَرْمِي، أَرْمِيَانِ، أَرْمُونِ، أَرْمِينِ.

يَرْمِي: در اصل خود رَمَى بود، رد کردیم به سوی اصلش رَمَى بود، فعل ماضی بود، خواستیم فعل مضارع بنا

کنیم، یاء که حرف مضارع بود، در اولش درآوردیم، فاء الفعل را ساکن، عین الفعل را مکسور و لام الفعل را

ضمه دادیم، يَرْمِيُ شد، ضمه بر یاء ثقیل بود، انداختیم، يَرْمِيُ شد.

يَرْمُونِ: در اصل خود يَرْمِيُ بود، رد کردیم به سوی اصلش يَرْمِيُ بود بعد از اعلال يَرْمِيُونِ شد، ضمه بر یاء ثقیل

بود نقل کرده به ما قبلش دادیم، بعد از سلب حرکت ماقبل، التقاء ساکنین شد میان یاء و واو یاء به التقاء ساکنین

افتاد یرمون شد.

تَرْمِينِ: در اصل تَرْمِينِ بود، مفردة مخاطبه مؤنث بود، خواستیم جمعش بنا کنیم، نون که علامت جمع مؤنث بود

در آخرش در آوردیم، تَرْمِيْنَنَ شد، اجتماع نونین شد، نون اول نون اعراب، نون دوم نون بناء، اجتماع نون

اعراب و بناء در کلمه واحده راه نداشت، لهذا نون اعرابی را حذف کردیم، تَرْمِيْنَنَ شد، مشتبه شد به مفرد

خودش از جهت رفع اشتباه یاء ساکنه را حذف کردیم و لام الفعل را ساکن نمودیم، تَرْمِينِ شد.

اسم فاعل: (۶ صیغه است)

رَامٍ، رَامِيَانِ، رَامُونَ، رَامِيَتٌ، رَامِيَاتُنِ، رَامِيَاتٌ.

رَامٍ: در اصل خود يَرْمِيُ بود، رد کردیم به سوی اصلش يَرْمِيُ بود، بعد از اعلال رَامِيُ شد، ضمه بر یاء ثقیل بود

انداختیم، التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین، یاء به التقاء ساکنین افتاد، تنوین متابعت حرکت ما قبلش را نمود،

رَامٍ شد.

رَامُونَ: در اصل خود رَامٍ بود، رد کردیم به سوی اصلش رَامِيُ بود، بعد از اعلال رَامِيُونِ شد، ضمه بر یاء ثقیل

بود، نقل کرده به ما قبلش دادیم بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یاء و واو، یاء به التقاء ساکنین

ساقط شد، رَامُونِ شد.

جمع تکسیر مذکر:

رُمَاتٌ، رُمَاءٌ، رُمَا، رُمٌ، رُمِيَاءٌ، رُمِيَانِ، رُمَاءٌ، رُمِيُ.

رُمَاتٌ: جمع تکسیر رام بود، رد کردیم به سوی اصلش رامی بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت اسم فاعل بود، از میان فاء الفعل و عین الفعلش برداشتیم، رَمِیُّ شد مشتبه شد به صفت مشبّه بر وزن خَشِنٌ خواستیم از این اشتباه بیرون آئیم کسره عین الفعل را بدل کردیم به فتحه، رَمِیُّ شد، مشتبه شد به صفت مشبّه بر وزن حَلَّسَنُ از جهت رفع اشتباه تاء منوّنه که علامت جمع تکسیر بود در آخرش درآوردیم، رَمِیَّةٌ شد، یاء حرف علّه متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم، رَمَاتٌ شد، مشتبه شد به مصدر باب تفعیل (یا اسم مصدر) بر وزن سلام و کلام از جهت رفع اشتباه فتحة فاء الفعل را بدل کردیم به ضمه رُمَاتٌ شد.

رُمَاءٌ: جمع تکسیر رام بود، رد کردیم به سوی اصلش رامی بود، بعد از اعلال (به قیاس ضَرَابٌ) رُمَائِیُّ شد، یاء واقع شد بعد از الف زائده آن را قلب به همزه کردیم، رُمَاءٌ شد.

رُمَاً: جمع تکسیر رام بود، رد کردیم به سوی اصلش رامی بود، بعد از اعلال رُمِیُّ شد، ضمه بر یاء ثقیل بود انداختیم، التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین، یاء به التقاء ساکنین افتاد، تنوین تابع حرکت ما قبلش را نمود، رُمَاً شد.

رُمٌ: جمع تکسیر رام بود، رد کردیم به سوی اصلش رامی بود، بعد از صیغه سازی رُمِیُّ شد، ضمه بر یاء ثقیل بود، نقل کرده به ماقبلش دادیم، التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین یاء به التقاء ساکنین افتاد و تنوین تابع حرکت ما قبلش را نمود، رُمٌ شد.

رُمِیُّ: جمع تکسیر رام بود، رد کردیم به سوی اصلش، رامی بود (به قیاس ضُرُوبٌ صیغه سازی می شود) بعد از اعلال رُمُویُّ شد، اجتماع واو و یاء شد و آن در کلام عرب ثقیل بود، اول ساکن، ثانی متحرک، واو را از جنس یاء و یاء را در یاء ادغام کردیم، رُمِیُّ شد، ماقبل یاء را به مناسبت یاء حرکت کسره دادیم، رُمِیُّ شد. اسم تصغیر مذکر:

رُویْمٌ: بعد از اعلال و صیغه سازی رُویْمِیُّ شد، ضمه بر یاء ثقیل بود انداختیم، التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین، یاء به التقاء ساکنین افتاد، تنوین تابع حرکت ما قبلش را نمود، رُویْمٌ شد.

اسم مفعول: (۶ صیغه است)

مَرَمِیُّ، مَرَمِیَّانِ، مَرَمِیُّونَ، مَرَمِیَّةٌ، مَرَمِیَّتَانِ، مَرَمِیَّاتٌ.

مَرَمِیُّ: در اصل خود یُرمِیُّ یا تُرمِیُّ یا اُرَمِیُّ بود، رد کردیم به سوی اصلش یُرمِیُّ یا تُرمِیُّ یا اُرَمِیُّ بود، بعد از اعلال مَرَمُویُّ شد، اجتماع واو و یاء شد، اول ساکن، ثانی متحرک، اول را از جنس یاء و یاء را در یاء ادغام کردیم، مَرَمِیُّ شد، ماقبل یاء را به جهت مناسبت یاء کسره دادیم، مَرَمِیُّ شد.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: مَرَام - مُرِّم

مَرَام: جمع تکسیر مَرْمِیُّ بود، رد کردیم به سوی اصلش مرمویُّ بود، اسم واحد بود، خواستیم جمع تکسیرش بنا کنیم، الف که علامت جمع تکسیر بود در سوم جایش درآوردیم، ما قبل الف را فتحه دادیم، ضمه عین الفعل را بدل کردیم به کسره، مَرَامُویُّ شد، ضمه بر یاء ثقیل بود نقل کرده به ما قبلش دادیم، التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین یاء به التقاء ساکنین افتاد، تنوین تابع حرکت ما قبلش را نمود، مَرَام شد، در این صورت تنوین اش تنوین صرف است.

قول دیگر این است که تنوین تنوین عوض است و صیغه غیر منصرف است و حالت قبل از اعلال را لحاظ می‌کنیم که مَرَامِیُّ باشد این صیغه غیر منصرف است (صیغه منتهی الجموع است) ضمه بر یاء ثقیل بود، نقل کرده به ما قبلش دادیم، یاء ماند در موضع حرکت، لذا یاء را حذف کردیم، عوض از محذوف تنوین در آخرش درآوردیم، مَرَام شد، در این صورت تنوین عوض است.

اسم زمان و مکان:

مَرَمًا: بعد از اعلال مَرْمِیُّ شد، ضمه بر یاء ثقیل بود انداختیم، التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین یاء به التقاء ساکنین افتاد تنوین تابع حرکت ما قبلش را نمود، مَرَمًا شد.



افعل التفضیل: (۶ صیغه است)

سه مذکر: اَرْمِیُّ، اَرْمِیَانِ، اَرْمَوْن.

اَرْمَوْن: در اصل خود اَرْمِیُّ بود، رد کردیم به سوی اصلش اَرْمِیُّ بود بعد از اعلال اَرْمِیُّون شد، یاء حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم اَرْمَاوْن شد، التقاء ساکنین شد میان الف و واو، الف به التقاء ساکنین افتاد، اَرْمَوْن شد.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: اَرَام، اُرِّم.

سه مؤنث: رُمِیُّ، رُمِیَّان، رُمِیَّات.

رُمِیَّان: بعد از اعلال رُمِیَّان می‌شود، حرکت یاء اول را نقل کرده به ما قبلش دادیم، اول ساکن، ثانی متحرک، اول را در ثانی ادغام کردیم، رُمِیَّان شد، به قیاس باب ضَرَبَ ساخته می‌شود.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: رُمِیُّ، رُمِیُّی.

صیغه مبالغه: (۶ صیغه است)

رَمَاءٌ، رَمَاءُتَانِ، رَمَاءُتُونَ، رَمَاءُتُهُ، رَمَاءُتَاتُنِ، رَمَاءُتَاتُ.

رَمَاءُتٌ: بعد از اعلال رَمَائِ می شود، یاء واقع شد بعد از الف زائده، یاء را قلب به همزه کردیم، رَمَاءُ و کذا در

سایر صیغه‌ها.

افعل التعجب: ما أَرْمِيْهِ زَيْدًا، أَرْمِيْهِ بَزِيدٍ.

امر حاضر:

أَرْمِ، أَرْمِيَا، أَرْمُوا، أَرْمِيْ، أَرْمِيَا، أَرْمِينِ.

اعلال اجتماعی امر حاضر:

أَرْمِ، أَرْمِيَا، أَرْمُوا و ... امر است از تَرْمِيْ، تَرْمِيَانِ، تَرْمُونِ، تَرْمِينِ، تَرْمِيَانِ، تَرْمِينِ بود، بعد از رد کردن به سوی

اصلش تاء که حرف مضارع بود از اول هر یک برداشتیم نظر کردیم به ما بعد تاء ساکن، ابتداء به ساکن محال

بود محتاج شدیم به همزه وصل نظر کردیم به عین الفعلش مکسور بود، لذا همزه وصل مکسوره در اولش در

آوردیم و آخرش را وقف کردیم، از مفرد مذکر لام الفعل به وقفی ساقط شد و از تشبیه‌ها و جمعها و مفردة

مخاطبة مؤنث نون به وقفی ساقط شد مگر جمع مؤنث، زیرا نون علامت جمع است نه عوض رفع، العلامة لا

تَغْيِرُ و لا تحذف، در جمع مذکر، ضمه بر یاء ثقیل بود نقل کرده به ما قبلش دادیم بعد از سلب حرکت ما قبل

التقاء ساکنین شد میان یاء و واو، یاء به التقاء ساکنین افتاد (أَرْمُوا) و در مفردة مخاطبة مؤنث التقاء ساکنین شد

میان یائین، یاء اول به التقاء ساکنین افتاد. (أَرْمِيْ).

امر غایب، نهی، نفی، استفهام، الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه، معلوماً و مجهولاً به قیاس باب ضَرَبَ ساخته می

شود با اندک تفاوت.

[۱]. انفال آیه : ۱۷.

نوع دوم از انواع ناقص یائی

▲ نوع دوم از انواع ناقص یائی

نوع دوم از انواع ناقص یائی ثلاثی از باب فَعِلَ، يَفْعَلُ، فَعَلًا مثل: خَشِيَ، يَخْشَى، خَشْيًا، الخَشْيُ: ترسیدن. مثل این آیه شریفه:

« اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » [۱]) از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند.

این فعل دارای سه نوع مصدر است:

۱- مصدر عام: الخشْيُ، خَشِيَاً.

۲۔ مصدر مرّة: خَشِيَهُ (خَشِيَتَانِ، خَشِيَاتٌ)۔

۳- مصدر میمی: مَخْشَى، مَخْشِيَان، مَخْشِيَاتٌ.

فعل ماضی معلوم: (۱۴ صیغه است)

خَشِيَ، خَشِيَا، خَشُوا، خَشِيتَ، خَشِيتَا، خَشِينِ، خَشِيتَ، خَشِيتِمَا، خَشِيتُمْ، خَشِيتِ، خَشِيتِمَا، خَشِيتُنْ، خَشِيتَ، خَشِنَا.

خَشُوا: در اصل خود خَشِی بود، بعد از اعلالِ خَشِیُوا شد، ضمه بر یاء ثقیل بود، نقل کرده به ما قبلش دادیم بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یاء و واو، یاء به التقاء ساکنین افتاد، خَشُوا شد.

حکم یاء در فعل ماضی این باب بر دو قسم است:

۱- حذف یاء در جمع مذکر غایب

۲- بقاء یاء در سایر صیغه‌ها به قیاس مجهول باب رَمی ساخته می شود.

فعل مضارع:

يَخْشَى، يَخْشِيَانِ، يَخْشَوْنَ، تَخْشَى، تَخْشِيَانِ، يَخْشَيْنِ، تَخْشَى، تَخْشِيَانِ، تَخْشُونَ، تَخْشِينَ، تَخْشِيَانِ، تَخْشَيْنِ، أَخْشَى، أَخْشَيْنِ، بِه قياس فعل مضارع باب رَمَى.

اسم فاعل:

خَاشٍ، خَاشِيَانِ، خَاشُونَ، خَاشِيَةٌ، خَاشِيَتَانِ، خَاشِيَاتٌ.

جمع تکسیر مذکر: خُشَاتٌ، خُشَاءٌ، خُشًا، خُشٌ، خُشْيَاءٌ، خُشْيَانٌ، خُشَاءٌ، خُشِيٌّ. به قیاس جمع تکسیر باب رَمَى اَعْلَال و صیغه سازی می شود.

اسم تصغیر مذکر: خویش.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: خَوَاش، خَوِشِيَّةٌ.

اسم مفعول

مَخْشَى، مَخْشِيَان، مَخْشِيُونَ، مَخْشِيَّةٌ، مَخْشِيَتَان، مَخْشِيَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: مَخَاَشٍ، مُخَاشٍ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: مَخَاَشٍ، مُخَاشِيَّةٌ.

اسم زمان و مکان: مَخْشَاءٌ، مَخْشِيَانِ، مَخْشِيَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَخَاَشٍ، مُخَاشٍ.

به قیاس باب رمی اعلال و ساخته می شود.

افعل التفضیل:

سه مذکر: أَخْشَى، أَخْشِيَانِ، أَخْشَوْنَ.

سه مؤنث: خُشِي، خُشِيَانِ، خُشِيَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: أَخْشٍ، أَخِيشٍ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: خُشَى، خُشَيَّ.

صیغه مبالغه:

خَشَاءٌ، خَشَاءَانِ، خَشَاءُونِ، خَشَاءُتُهُ، خَشَاءُتَانِ، خَشَاءُتَاتٌ.

افعل التعجب: ما أَخْشَى زیداً، أَخْشَى بزیّد.



امر حاضر:

اَخْشْ، اَخْشِيَا، اَخْشُوا، اَخْشِيْ، اَخْشِيَا، اَخْشِيْنَ امر است از تَخْشَى، تَخْشِيَانِ و ...، رد کردیم به سوی اصلش

: تَخْشِيْ، تَخْشِيَانِ، تَخْشِيُونِ و ...، معلومات فعل مضارع بودند خواستیم فعل امر حاضر بنا کنیم تاء که حرف

مضارع بود از اول هریک در آوردیم، نظر کردیم به مابعد تاء ساکن بود، ابتداء به ساکن محال بود، محتاج شدیم

به همزه وصل نظر کردیم به عین الفعلش مفتوح بود، لذا همزه وصل مکسوره در اولش در آوردیم، آخرش را

وقف کردیم، لام الفعل به وقفی ساقط شد، در جمع مذکر اَخْشِيُوا شد یا حرف عله متحرک ماقبلش مفتوح قلب

با الف کردیم، التقاء ساکنین شد میان الف و واو، الف به التقاء ساکنین افتاد اَخْشَوْشُد، در مفرد مخاطبه مؤنث

(اَخْشِيْ) یاء حرف عله متحرک ماقبلش مفتوح، قلب به الف کردیم، التقاء ساکنین شد میان الف و یاء، الف به

التقاء ساکنین افتاد، اَخْشَى شد.

فعل ماضی مجهول:

خُشِيَ، خُشِيَا، خُشُوا، خُشِيَتْ، خُشِيْتَا، خُشِيْنَا، خُشِيْتُمْ، خُشِيْتِ، خُشِيْتُمَا، خُشِيْتُنَّ، خُشِيْتُ،

خُشِينَا.

فعل مضارع مجهول:

يُخْشِي ُ، يُخْشِيَانِ، يُخْشَوْنَ، تُخْشِي ُ، تُخْشِيَانِ، تُخْشَوْنَ، تُخْشَيْنِ، تُخْشِيَانِ، تُخْشَيْنِ، أُخْشِي ُ، نُخْشِي ُ.

حکم الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه در مجهول امر غایب، حاضر، نهی، جحد، نفی و استفهام این است که در مفردات لام الفعل در جایش عود می‌کند و در جمعین مذکرین لام الفعل حذف می‌شود و واوین که علامت جمع است به حالش باقی می‌ماند و از جنسش حرکت داده می‌شود و لام الفعل در سایر صیغه‌ها به حالش باقی است، این حکم اختصاص دارد به مجهولات فعل ناقص و معلومات مضارع مفتوح العین. بقیه افعال معلوما و مجهولا به قیاس باب رمی ساخته می‌شود.

[۱]. سوره فاطر، آیه ۲۸.

نوع سوم از انواع ناقص یائی

▲ نوع سوم از انواع ناقص یائی

نوع سوم از انواع ثلاثی ناقص یائی از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعَلًا مثل: رَعَى ُ، يَرَعَى ُ، رَعِيًّا، الرَعَى: چریدن و چرانیدن مثل این آیه شریفه:

«كُلُوا وَاَرْعَوْا اَنْعَامَكُمْ» ([۱]) بخورید و بچرانید چارپایانتان را.

این فعل سه نوع مصدر دارد:

۱- مصدر عام: الرَعَى، رَعِيًّا.

۲- مصدر مرّة: رَعِيَّةً (رَعِيَّتَانِ، رَعِيَّاتٌ).

۳- مصدر میمی: مَرَعَى ُ، (مَرَعِيَانِ، مَرَعِيَّاتٌ).

فعل ماضی:

رَعَى ُ، رَعِيًّا، رَعَوْا، رَعَتَ، رَعِيَّتًا، رَعَيْنَ، رَعَيْتَ، رَعَيْتُمَا، رَعَيْتُمْ، رَعَيْتَ، رَعَيْتُمَا، رَعَيْتَنَ، رَعَيْتُ، رَعَيْنَا. به

قیاس باب رمی ُ در حذف و قلب کردن.

فعل مضارع:

یَرْعَى ُ، یَرْعِیَانِ، یَرْعَوْنَ، تَرْعَى ُ، تَرْعِیَانِ، یَرْعِیْنَ، تَرْعَى ُ، تَرْعِیَانِ، تَرْعَوْنَ، تَرْعِیْنَ، تَرْعِیَانِ، تَرْعِیْنَ، أَرْعَى ُ، نَرْعَى ُ. به قیاس فعل مضارع رمی ُ ساخته می شود.

اسم فاعل: راعٍ، راعیانٍ، راعونَ، راعِیَّةٌ، راعِیتانِ، راعِیاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر و مؤنث به قیاس باب رمی ُ است.

اسم مفعول: مَرْعَى ٌ، مَرْعِیَانِ، مَرْعِیُونَ، مَرْعِیَّةٌ، مَرْعِیتانِ، مَرْعِیاتٌ.

اسم آلت:

آلت صغری: مَرْعَاً، ...

آلت وسطی: مَرْعَاًتٌ، ...

آلت کبری: مَرْعَاءٌ، ...

اسم زمان و مکان: مَرْعَاً، ...

افعل التفضیل: سه مذکر: أَرْعَى ُ، أَرْعِیَانِ، أَرْعَوْنَ.

سه مؤنث: رُعِیَانِ (رُعِی ُ)، رُعِیَانِ، رُعِیَاتٌ.

صیغه مبالغه: رَعَاًءٌ، رَعَاًثانِ، رَعَاًثونَ، رَعَاًثَةً، رَعَاًثَتانِ، رَعَاًثاتٌ.

افعل التعجب: ما أَرْعَى ُ زیداً، أَرْعَى ُ بزید.

امر غایب: لیرْعِی، لیرْعِیَا، لیرْعَوْا، لِتَرْعِ، لِتَرْعِیَا، لِیَرْعِیْنَ، لِأَرْعِ، لِتَرْعِ.

امر حاضر: اَرْعِ، اَرْعِیَا، اَرْعَوْ، اَرْعِی، اَرْعِیَا، اَرْعِیْنَ.

الحاق نون تأکید ثقیله در آخر فعل امر به قیاس الحاق نون تأکید ثقیله در آخر امر حاضر باب خشی ُ است در

عود لام الفعل و التقاء ساکنین در جمع مذکر و مفردة مؤنث.

[۱]. سوره طه، آیه: ۵۴.

ناقص واوی ثلاثی مجرد

▲ ناقص واوی ثلاثی مجرد

ناقص واوی مثل ناقص یائی از سه باب آمده است:

- ۱- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ مثل: دَعَى، يَدْعُو.
 - ۲- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ مثل: رَضَى، يَرْضَى.
 - ۳- از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ مثل: رَخُو، يَرْخُو.
- نوع اول از انواع ناقص واوی مثل: دَعَى (دَعَا)، يَدْعُو، دَعَوًا. الدَّعْوُ به معنای خواندن و صدا زدن مانند این آیه شریفه:

«فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ» [۱] پس فرا خواند پروردگارش را که همانا من مغلوب شدم پس یاری کن.

این فعل سه نوع مصدر دارد:

- ۱- مصدر عام: الدَّعْوُ، دَعَوًا، دُعَاءً.
- ۲- مصدر مرَّةً: دَعْوَةً (دَعَوَاتٍ، دَعَوَاتٌ).
- ۳- مصدر میمی: مَدْعَاءً (مَدْعِيَانِ، مَدْعِيَاتٌ).

فعل ماضی معلوم: (۱۴ صیغه است)

دَعَا (دَعَى)، دَعَوًا، دَعَوًا، دَعَتَ، دَعَتَا، دَعَوْنِ، دَعَوْتِ، دَعَوْتُمَا، دَعَوْتُمْ، دَعَوْتِ، دَعَوْتُمَا، دَعَوْتُنَّ، دَعَوْتُ، دَعَوْنَا. دَعَا: در اصل خود الدَّعْوُ بود مصدر بود، خواستیم فعل ماضی بنا کنیم، الف و لام مصدری را از اولش انداختیم، عین الفعل و لام الفعلش را حرکت فتحه دادیم، دَعَوَ شد واو حرف عله متحرک ماقبلش مفتوح، قلب به الف کردیم، دَعَا شد، یا اینکه، واو واقع شد در طرف، ما قبلش مضموم نبود، آن را قلب به یاء کردیم، دَعَى شد، یاء حرف عله متحرک ماقبلش مفتوح قلب به الف کردیم، دَعَا شد.

دَعَوًا: در اصل خود دَعَا بود، رد کردیم به سوی اصلش دَعَوَ بود مفرد بود، خواستیم که جمع بنا کنیم، واو که علامت جمع بود در آخرش درآوردیم، دَعَوُوا شد، فتحه لام الفعل را به مناسبت واو بدل به ضمه نمودیم، دَعَوُوا شد، واو حرف علت متحرک ماقبلش مفتوح، قلب به الف کردیم، التقاء ساکنین شد میان الف و واو، الف به التقاء ساکنین افتاد، دَعَوًا شد، بعضی دَعَوُوا را به خاطر واقع شدن واو در طرف قلب به یاء کردند، دَعِيُوا شد، یاء حرف عله متحرک ماقبلش مفتوح قلب به الف کردیم، التقاء ساکنین شد میان الف و واو، الف به التقاء ساکنین افتاد، دَعَوًا شد.

دَعَتَ: بعد از اعلال دَعَوْتُ شد، واو حرف عله متحرک ماقبلش مفتوح واو را قلب به الف کردیم، التقاء ساکنین شد میان الف و واو، الف به التقاء ساکنین افتاد، دَعَتُ شد.

فعل مضارع:

در معتل واوی در فعل متکلم وحده بعد از واو به جهت تزیین الف می‌آید مثل ادعوا چنانچه در سوره یوسف آیه: ۸۶ متکلم وحده با الف قرائت شده: قَالَ أَنَّمَا آشْكُوا بَنِيَّ وَ حُزْنِي أَلَى اللَّهِ: گفت: من غم و اندوهم را تنها با خدا می‌گویم

يَدْعُونَ: بعد از اعلان يَدْعُوْنَ می شود، ضمّه بر واو ثقیل بود انداختیم، التقاء ساکنین شد میان واوین واو اول به التقاء ساکنین افتاد، يدعون شد.

اسم فاعل:

داع، داعیان، داعون، داعیۃ، داعیتان، داعیات.

داع: در اصل خود یدعو بود، رد کردیم به سوی اصلش یدْعُو بود، فعل مضارع بود، خواستیم اسم فاعل بنا کنیم، یاء که علامت فعل مضارع بود از اولش برداشتیم، الف که علامت اسم فاعل بود در میانه فاء الفعل و عین الفعلش درآوردیم، تنوین که از جمله خواص اسم بود، در آخرش ملحق نمودیم، داعو شد، واو واقع شد در مرتبه چهارم ما قبلش مضموم نبود، قلب به یاء کردیم، داعی شد، ضمه بر یاء ثقیل بود انداختیم التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین، یاء به التقاء ساکنین افتاد و تنوین تابع حرکت ما قبل شد، داع شد.

جمع تَكْسِيرِ مَذْكَر: دُعَاةٌ، دُعَاءٌ، دُعٌ، دُعِيَاءٌ، دُعِيَانٌ، دِعَاءٌ، دِعِيٌّ. به قیاس جمع تَكْسِيرِ بَابِ رَمَى ساخته می شود.

جمع تكسير و اسم تصغير مؤنث: دَوَاعٍ، دَوِيعِيَّةٌ.

اسم مفعول : (۶ صیغہ است)

مَدْعُو، مَدْعَوَان، مَدْعُوْنَ، مَدْعَوَتٌ، مَدْعَوَاتُنْ، مَدْعَوَاتٌ.

مَدْعُوٌّ: در اصل خود يُدْعَوُ یا تُدْعَوُ یا أُدْعَوُ بود، فعل مضارع مجهول بود، خواستیم اسم مفعول بنا کنیم، یاء که

حرف مضارع بود از اولش انداختیم و میم مضمومه به جای او گذاشتیم، مَدْعُوُّ شد بر وزن مُكْرَمٌ، خواستیم از این التباس بیرون در آوریم، ضَمَّه میم را بدل به فتحه کردیم، مَدْعُوُّ شد اشتباه شد بر اسم زمان و مکان بر وزن مَقْتُلٌ حَذراً من الاشتباه فتحه عین الفعل را بدل کردیم به ضَمَّه مَدْعُوُّ شد، بر وزن مَفْعَلٌ، چون صیغه مَفْعَلٌ بدون واو در کلام عرب یافت نشده بود، ضَمَّه را اشباع کردیم، واو از اشباع ضَمَّه تولد یافت، مَدْعُوُّ شد، اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد، شرط ادغام موجود بود، واو اوّل را در ثانی ادغام نمودیم، مَدْعُوُّ شد.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث: مَدَاعٍ، مَدَاعٍ.
اسم تصغیر مذکر و مؤنث: مُدَيِّعٌ، مُدَيِّعَةٌ.
اسم زمان و مکان: مَدْعَاً، مَدْعِيَانِ، مَدْعِيَاتٌ.
جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَدَاعٍ، مُدَيِّعٍ.



افعل التفضیل:

سه مذکر: اَدْعَى، اَدْعِيَانِ، اَدْعَوْنَ.
جمع تکسیر و اسم تصغیر: اَدَاعٍ، اَدَلَّاعٍ.
سه مؤنث: دُعِيَا (دُعِيَا)، دُعِيَانِ، دُعِيَاتٌ.
جمع تکسیر و اسم تصغیر: دُعَى، دُعِيَاً.
به قیاس افعل التفضیل باب رمی ُ ساخته می شود.
صیغه مبالغه:

دَعَاءٌ، دَعَائَانِ، دَعَائُونِ، دَعَاءُتُهُ، دَعَائَتَانِ، دَعَاءَاتٌ.
افعل التعجب: ما اَدْعَى ُ زیداً، اَدْعَى ُ بزیّد.

امر حاضر:

اُدْعُ، اُدْعُوا، اُدْعُوا، اُدْعَى، اُدْعُوا، اُدْعُونِ در اصل خود تَدْعُو، تَدْعُوَانِ، تَدْعُونِ، تَدْعِينِ، تَدْعُوَانِ، تَدْعُونِ بودند
معلومات فعل مضارع بودند، خواستیم امر حاضر بنا کنیم، تاء که حرف مضارع بود از اول هر یک برداشتیم نظر کردیم به مابعد تاء ساکن، ابتدا به ساکن محال بود، محتاج شدیم به همزه وصل، نظر کردیم به عین الفعلش مضموم بود، لذا همزه وصل مضمومه در اول هریک در آوردیم آخرشرا وقف کردیم، در مفرد مذکر حرکت آخر به وقفی ساقط شد، در تثنیه ها و جمعها و مفردة مخاطبه مؤنث نون اعرابی بوقفی ساقط شد.

فعل مضارع مجهول:

يُدْعَى، يُدْعِيَانِ، يُدْعَوْنَ...

يُدْعَى در اصل خود يَدْعُو بود رد کردیم به سوی اصلش يَدْعُو بود بعد از اعلال يَدْعُو شد، واو واقع شد در مرتبه چهارم ماقبلش مضموم نبود، واو را قلب به یاء کردیم يُدْعَى شد یاء حرف عله متحرک ماقبلش مفتوح قلب به الف کردیم يُدْعَى شد.

[۱]. سورة قمر آیه: ۱۰.

نوع دوم از انواع ناقص واوی

▲ نوع دوم از انواع ناقص واوی

نوع دوم از انواع ناقص واوی ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعَلًا مثل: رَضِيَ، يَرْضَى، رَضِيًّا، الرِّضَا. و

الرِّضْوَان: خشنود شدن مثل این آیه شریفه:

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» [۱] همانا راضی شد خدا از ایمان آوردندگان آنگاه

که بیعت کردند با تو در زیر درخت.

این فعل سه نوع مصدر دارد:

۱- مصدر عام: الرِّضَا، رَضَوْنَا.

۲- مصدر مرءة: رَضِيَهُ (رَضِيْتَانِ، رَضِيَاتٌ).

۳- مصدر میمی: مَرَضَأَ (مرضیان، مَرَضِيَاتٌ).

فعل ماضی معلوم:

رَضِيَ، رَضِيَا، رَضُوا، رَضِيْتُ، رَضِيْتَانِ، رَضَيْنَ، رَضِيْتُ، رَضِيْتُمَا، رَضِيْتُمْ، رَضِيْتُ، رَضِيْتُمَا، رَضِيْتُنَّ، رَضِيْتُ، رَضِيْنَا.

رَضِيَ: بعد از اعلال رَضُو شد، واو واقع در طرف ما قبلش مکسور بود، قلب به یاء کردیم، رَضِيَ شد.

رَضُوا: در اصل خود رَضِيَ بود، رد کردیم به سوی اصلش رَضُو بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، واو که

فعل مضارع معلوم:

حکم واو در فعل مضارع:

۲- یا در مفردات قلب به الف می شود، و الف در حال خود باقی است مگر در مفردۀ مخاطبۀ مؤنث که الف حذف می شود.

۳- یاء در جمعین مذکرین قلب به الف می شود و الف به جهت التقاء ساکینین ساقط می شود.

۴- در مفردۀ مخاطبۀ مؤنث یاء قلب به الف می شود و الف به جهت التقاء ساکنین حذف می شود.

۵- یاء در جمعین مؤنثین به حال خود باقی است.

اسم فاعل: (۶ صیغه است)

راض، راضیاۓن، راضون، راضیہ، راضیتان، راضیات۔^{۱۹}

جمع تکسیر مذکر: رُضَاتُ، رُضَاءٌ، رُضًا، رُضٌ، رُضِيًّا، رُضِيًّا، رِضَاءٌ، رُضِيٌّ. به قیاس جمع تکسیر باب رمی ساخته می شود.

اسم تصغیر مذکر: رُوَيْضٌ.

جمع تكسير و اسم تصغير: رَوَاضٌ، رَوِیْضِیَّةٌ.

اسم مفعول:

مَرَضِيٌّ، مَرَضِيًّا، مَرَضِيَّوْنَ، مَرَضِيَّةٌ مَرَضِيَّاتٌ، مَرَضِيَّاتٌ.

مَرَضِيٌّ: بعد از اعلال مَرَضُوی می شود اجتماع واو و یاء شد اول ساکن ثانی متحرک واو را از جنس یاء و یاء را در یاء ادغام کردیم، مَرَضِيٌّ شد، ما قبل یاء را به مناسبت یاء کسره دادیم، مَرَضِيٌّ شد.

اسم زمان و مکان: مَرَضاً، مَرَضِيَان، مَرَضِيَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مراض، مریض.

اسم آلت:

آلت صغری: مَرَضًا، ...

آلت وسطی: مَرَضَاتٌ، ...

آلت کبری: مَرَضَاءٌ، ...

افعل التفضیل:

أَرْضِيْ، أَرْضِيَا، أَرْضُوْنَ، رُضِيْ، رُضِيَا، رُضِيَا، رُضِيَا.

افعل التعجب: مَا أَرْضِيْ زَيْدًا، أَرْضِيْ بَزِيدًا.

امر غایب:

لِيَرْضَ، لِيَرْضِيَا، لِيَرْضَوْا، لِيَرْضَ، لِيَرْضَا، لِيَرْضَا، لِيَرْضَا.

امر حاضر:

اَرْضَ، اَرْضِيَا، اَرْضَوْا، اَرْضَ، اَرْضَا، اَرْضَا، اَرْضَا.

[۱]. سورة فتح آیه: ۱۸.

نوع سوم از انواع ناقص واوی

▲ نوع سوم از انواع ناقص واوی

نوع سوم از انواع ناقص واوی ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ، يَفْعُلُ (ماضی و مضارع مضموم العین) مثل: رَخُو، يَرْخُو، رَخُوا، الرِّخْوَةُ: سُست شدن، مانند این آیه شریفه:

« فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيَّاحَ تَجْرِيْ بِأَمْرِهِ رُخًا ۚ حَيْثُ أَصَابَ » [۱] پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به ما فرمانش به نرمی حرکت کند و به هر جا او می‌خواهد برود.

این فعل سه نوع مصدر دارد:

۱- مصدر عام: الرِّخْو، رَخُوا.

۲- مصدر مرّة: رَخْوَةٌ، ...

۳- مصدر میمی: مَرَخًا، ...

فعل ماضی معلوم:

رَخَوُ، رَخَوَا، رَخَوْتُ، رَخَوْتَا، رَخُونُ، رَخَوْتَ، رَخَوْتُمَا، رَخَوْتُمْ، رَخَوْتُ، رَخَوْتُمَا، رَخَوْتُنَّ، رَخَوْتُ، رَخَوْنَا.
رَخَوُ: بعد از اعلان رَخَوُوا می شود، ضَمّه بر واو ثقیل بود انداختیم، التقاء ساکنین شد میان واوین، واو اوّل به التقاء ساکنین افتاد، رَخَوَا شد.

فعل مضارع:

یَرْخُو، يَرْخُوَانِ، يَرْخُونُ، تَرْخُو، تَرْخُوَانِ، تَرْخُونُ، تَرْخِيْنُ، تَرْخُوَانِ، تَرْخُونُ، اَرْخُو، اَرْخُوَانِ، اَرْخُونُ.
به قیاس مضارع باب دَعَى ساخته می شود. جمع مذکر و مؤنث غایب، و جمع مذکر و مؤنث مخاطب در لفظ
مثل هم هستند ولی در تقدیر با هم فرق دارند. وزن مذکر یَفْعُوْنَ و تَفْعُوْنَ است و وزن مؤنث یَفْعُلْنَ و تَفْعُلْنَ
است.

اسم فاعل:

راخ، راخیاُن، راخون، راخیهٔ، راخیتاُن، راخیاَت. به قیاس اسم فاعل رَضی ساخته می شود.

اسم مفعول:

مَرَحُوْ، مَرَحُوْان، مَرَحُوْونَ، مَرَحُوْةٌ، مَرَحُوْتاَن، مَرَحُوْتاٌ. در ناقص واوی واو قلب به یاء نمی شود.

اسم زمان و مکان: مَرُخاً، ...

آلت صغری: مرخا، ...

آلت وسطی: مرخات، ...

آلت کبری: مرخاء، ...

افعل التفضيل:

سه مذکر: آرخی، آرخیان، آرخون.

سہ مؤنث: رُحِیَاۃٌ (رُحِیۃٌ)، رُحِیَّان، رُحِیَّات۔

صیغه مبالغه:

رَخَّاءٌ، رَخَائَان، رَخَائُون، رَخَائَةٌ، رَخَائَتَان، رَخَائَاتٌ.

افعل التعجب: مَا ۚ اَرۡخٰی ۚ زیداً، اَرۡخٰی ۚ زید.

امر حاضر:

أَرْخُ، أَرْخُوا، أَرْخُوا، أَرْخِي، أَرْخُوا، أَرْخُونَ.

فعل ماضی مجہول:

رُحَى، رُحْيَا، رُخْوًا، رُحَيْتَ، رُحَيْتَا، رُحَيْنَ، رُحَيْتَ، رُحَيْمًا، رُحَيْمِ، رُحَيْتَ، رُحَيْمٌ، رُحَيْتُمَا، رُحَيْتُمْ، رُحَيْتَ، رُحَيْتُمَا، رُحَيْتُمْ، رُحِيْتُ، رُحِيْتُمَا، رُحِيْتُمْ، رُحِيْتُ، رُحِيْتُمَا، رُحِيْتُمْ، رُحِيْتُ، رُحِيْتُمَا، رُحِيْتُمْ.

رُخِی: در اصل خود رَخُو بود، فعل ماضی معلوم بود، خواستیم ماضی مجهول بنا کنیم، حرف اول را ضمه ما قبل حرف آخر را کسره دادیم، رُخُو شد، واو واقع شد در طرف ما قبلش مضموم نبود، قلب به یاء کردیم، رُخِی شد.

مضارع مجهول:

یُرْخِی، یُرْخِیان، یُرْخُون و ...

یُرْخِی: بعد از اعلال یُرْخُو شد، واو واقع شد در مرتبه چهارم قلب به یاء کردیم، یُرْخِی شد، یاء حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم، یُرْخِی شد.

در جمعین مذکرین یُرْخُون، تُرْخُون می شود، واو واقع شد در مرتبه چهارم قلب به یاء کردیم، یاء حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم، التقاء ساکنین شد میان الف و واو، الف به التقاء ساکنین افتاد، یُرْخُون، تُرْخُون شد.

فعل ثلاثی لفیف

لفیف در لغت: آمیخته و بهم در پیچیده، درختان انبوه و هم پیچیده، گروهی از مردم که در یک جا گرد آمده باشند.

در اصطلاح صرفیین: کلمهی که فاء الفعل و لام الفعل آن حرف عله باشد مثل وَقِی، وَقِیاً، و یا عین الفعل و لام الفعلش حرف عله باشد مثل طَوِی، طِیاً که اصل آن طَوِیاً بود، قسم اول را لفیف مفروق گویند و قسم دوم لفیف مقرون است.

لفیف مفروق از سه باب آمده است:

- ۱- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل: وَقِی، یَقِی، وَقِیاً.
- ۲- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل: وَجِی، یَوْجِی، وَجِیاً.
- ۳- از باب فَعَلَ یَفْعَلُ مثل: وَلِی، یَلِی، وَلِیاً.

[۱]. سوره ص، آیه: ۳۶.

نوع اول از انواع لفیف مفروق ثلاثی مجرد:

▲ نوع اول از انواع لفیف مفروق ثلاثی مجرد:

از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعْلًا مثل: وَقَى، يَقِي، وقياً، الوُقَى: نگاه داشتن. مثل این آیه شریفه:

«وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ» [۱] نیست برای آنان در برابر خداوند نگهدارنده و حافظی.

این فعل سه نوع مصدر دارد:

- ١- مصدر عام: الوقى، وقياً.
- ٢- مصدر مرّةً وقيةً (وقيتان وقيات)
- ٣- مصدر ميمي: مَوْقاً (موقيان وموقيات)

فعل ماضی معلوم:

وَقَى، وَقَا، وَقُوا، وَقْتُ، وَقْتًا، وَقَيْنَ، وَقَيْتَ، وَقَيْتُمَا، وَقَيْتُمْ، وَقَيْتَ، وَقَيْتُمَا، وَقَيْتُنَّ، وَقَيْتُ، وَقَيْنَا. به قیاس فعل ماضی باب رمی ۰ ساخته می شود.

فعل مضارع معلوم:

یَقِیْ، یَقِیَا، یَقُوْنَ، تَقِیْ، تَقِیَا، تَقُوْنَ، تَقِیْنَ، تَقِیَان، تَقِیْنَ، اَقِیْ، نَقِیْ.

یَقِیْ: در اصل خود وَقِیْ بود، رد کردیم به سوی اصلش وَقِیْ بود، فعل ماضی معلوم بود، خواستیم فعل مضارع معلوم بنا کنیم، یاء که حرف مضارع بود در اولش در آوردیم، فاء الفعل را ساکن، عین الفعل را مکسور، لام الفعلش را حرکت ضمّه دادیم، یَوْقِیْ شد، واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمه و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا واو را از جهت رفع ثقال حذف کردیم از باقی صِیغ از باب طردا للباب حذف کردیم، یَقِیْ شد، ضمّه بر یاء ثقیل بود انداختیم، یَقِیْ شد.

یَقُونُ: در اصل خود یقی بود، رد کردیم به سوی اصلش یَوْقِیُّ بود، مفرد بود، خواستیم جمع بنا کنیم، و او که علامت جمع مذکر بود با نون عوض رفع در آخرش در آوردیم، یوقیون شد، و او واقع شد بین یاء مفتوحه و کسره لازمه، و او را حذف کردیم، یَقِیُونُ شد، ضمّه بر یاء ثقیل بود نقل کرده به ما قبلش دادیم، التقاء ساکنین شد میان باء و او، یاء به التقاء ساکنین افتاد، بقون شد.

اسم فاعل: (شش صیغه است)

واق، واقیان، واقُون، واقیہ، واقیتان، واقیات.

جمع تکسیر مذکر:

وَقَاتٍ، وَقَاءٌ، وَقٌّ، وَقِيَاءٌ، وَقِيَانٌ، وَقَاءٌ، وَقِيٌّ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث:

أَوَاقٍ، أَوْيَقِيَّةٌ (وَوَاقٍ، وَوَيَقِيَّةٌ) اجتماع دو واو ثقلت دارد و لذا قلب کردن واو اوّل به همزه لازم است.
اسم مفعول :

مَوْقِيٍّ، مَوْقِيَانِ، مَوْقِيُونَ، مَوْقِيَّاتٌ، مَوْقِيَّتَانِ، مَوْقِيَّاتٌ.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث: مَوَاقٍ.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث: مُوَيِّقٌ، مُوَيِّقَةٌ.

اسم زمان و مکان:

مَوْقِيًّا، مَوْقِيَانِ، مَوْقِيَّاتٌ (لَفِيْفٌ مَفْرُوقٌ و مقرون در حکم صحیح است و اسم زمان و مکانش مکسورالعین
میاید در صورتیکه مضارعش مکسور العین باشد).

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَوَاقٍ، مُوَيِّقٌ.

آلت صغری: مِيقًا.

آلت وسطی: مِيقَاتٌ.

آلت کبری: مِيقَاءٌ.

افعل التفضیل:

سه مذکر: أَوْقِيٌّ، أَوْقِيَانِ، أَوْقُونَ.

سه مؤنث: وَقِيٌّ، وَقِيَّاتٌ، وَقِيَّاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مذکر: أَوَاقٍ، أَوِيْقٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: وَقِيٌّ، وَقِيَّاتٌ.

صیغه مبالغه: وَقَاءٌ، وَقَائَاتٌ، وَقَائُونَ...

افعل التعجب: مَا أَوْقِيٌّ زَيْدًا، أَوْقِيٌّ بَزِيدٍ.

امر غایب: لِيَقِ، لِيَقِيَا، لِيَقُوا، لِيَقِ لَقٍ، لِيَقِيَا، لِيَقِيْنَ، لَقٍ، لِنَقِ.

امر حاضر: قِ، قِيَا، قُوا، قِي، قِيَا، قِيْنَ، بعد از اعلالِ اَوْقٍ، اَوْقِيَا، اَوْقِيُوا... شدند واو ساکن ماقبل مکسور را قلب
به یاء نمودیم، اجتماع ثلاث کسرات شد (زیرا یا به منزله دو کسره است) و آن در کلام عرب ثقیل است لذا

یاء را حذف کردیم اق، اقیاء، اقیوا... شدند با وجود کسره عین الفعل از همزه مستغنی شدیم همزه را حذف

کردیم، در جمع مذکر ضمّه بر یاء ثقیل بود، نقل کرده بما قبلش دادیم بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین
شد میان یاء و واو یاء به التقاء ساکنین افتاد، در مفردة مؤنث کسره بر یا ثقیل بود انداختیم التقاء ساکنین شد
میان یائین یاء اول با التقاء ساکنین افتاد، قِ، قِیا، قُوا... شد.

نهی، جحد، نفی، استفهام، الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه معلوماً و مجهولاً به قیاس باب رمی ُ ساخته شود.

آلت وسطیٰ: میجات، ...

آلت کبری: میجاء، ...

افعل التفضیل: أَوْجَى، أَوْجَا، أَوْجَا، أَوْجُونَ، ...

صیغه مبالغه: وَجَاءَ، وَجَاءَتْ، وَجَاءُوا، وَجَاءْنَ، ...

افعل التعجب: مَا أَوْجَى زَيْدًا، أَوْجَى بَزِيدٍ.

امر حاضر:

أُجِ، أُجِی، أُجِی، أُجِی، أُجِی، أُجِی.

مثل امر حاضر باب رَمَى ساخته می شود.

ماضی مجهول: وَجَى، وَجِی، وَجُوا و ...

مضارع مجهول: یُوجِی، یُوجِیان، یُوجُونَ و ...

نوع سوم از انواع لفیف مفروق

▲ نوع سوم از انواع لفیف مفروق

نوع سوم از انواع لفیف مفروق ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ، یَفْعِلُ، فَعَلًا مثل: وَلِی، یَلِی، وَلِیًا، أَلَوَّلِی: دوست داشتن و نزدیک شدن و سرپرستی کردن مانند این آیه شریفه:

«وَاِذَا ارَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَاِذَا ارَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَاِذَا ارَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَاِذَا ارَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ» [۱] و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (به خاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

فعل ماضی معلوم:

وَلِی، وَلِیًا، وَلُوا، وَلِیت، وَلِیتًا، وَلِین، وَلِیت، وَلِیتما، وَلِیتُم، وَلِیت، وَلِیتما، وَلِیتُن، وَلِیت، وَلِینا.

فعل مضارع:

یَلِی، یَلِیان، یَلُونَ، تَلِی، تَلِیان، یَلِین، تَلِی، تَلِیان، تَلُونَ، تَلِین، تَلِیان، تَلِین، أَلِی، نَلِی.

یَلِی: بعد از اعلال یَوَلِی شد واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمه و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا واو را حذف کردیم، یَلِی شد ضمه بر یاء ثقیل بود انداختیم، یَلِی شد.

اسم فاعل: وال، والیان، والون، والیه، والیتان، والیاَت.

وال: در اصل خود یلی بود رد کردیم به سوی اصلش یولی بود، فعل مضارع بود، خواستیم اسم فاعل بنا کنیم، یا که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، الف که علامت اسم فاعل بود در میان فاء الفعل و عین الفعلش در آوردیم، تنوین که از جمله خواص اسم بود در آخرش ملحق نمودیم والی شد، ضمّه بر یاء ثقیل بود انداختیم، التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یاء به التقاء ساکنین افتاد، تنوین تابع حرکت ماقبلش را نمود وال شد. جمع تکسیر مذکر: وَاَلَات، وَاَلَاء، وَاَلَا، وُلّ، وُلّیَاء، وُلّیَان، وَاَلَاء، وُلّی.

اسم تصغیر: اَوَّل.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: اَوَال، اَوَّلِیَّة.

اسم مفعول: مَوَّلِی، مَوَّلِیَان، مَوَّلِیُون، مَوَّلِیَّة، مَوَّلِیَات، مَوَّلِیَات.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث: مَوَال، مَوَال.

اسم تصغیر مذکر و مؤنث: مَوَّلِی، مَوَّلِیَّة.

اسم زمان و مکان: مَوَّلَا، مَوَّلِیَان، مَوَّلِیَات.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَوَال، مَوَّلِی.

آلت صغری: مِیَلَا ...

آلت وسطی: مِیَلَات ...

آلت کبری: مِیَلَاء ...

افعل التفضیل: اَوَّلِی، اَوَّلِیَان، اَوَّلِیُون، وُلّی، وُلّیَان، وُلّیَات.

صیغه مبالغه: وَاَلَاء، وَاَلَان، وَاَلَانُون، وَاَلَانَّة، وَاَلَانَتان، وَاَلانات.

افعل التعجب: ما اَوَّلِی زیداً، اَوَّلِی بزید.

امر غایب: لِیَل، لِیَلِیَا، لِیَلُوا، لَتَل، لَتَلِیَا، لِیَلِی لَان، لَل، لَنَل به قیاس امر غایب باب وقی اعلال می شود.

امر حاضر: ل، لِیَا، لُوا، لِی، لِیَا، لِیْن، امر است از تَلِی تَلِیَان، تَلُون، تَلِیْن، تَلِیَان، تَلِیْن به سوی اصلش

: تَوَّلِی، تَوَّلِیَان، تَوَّلِیُون، تَوَّلِیْن، تَوَّلِیَان، تَوَّلِیْن، معلومات فعل مضارع بودند، خواستیم فعل امر حاضر بنا کنیم

تاء که حرف مضارع بود از اول هر یک برداشتیم، نظر کردیم به عین الفعل هر یک مکسور بود بنابراین همزه

وصل مکسوره در اول هر یک در آوردیم و آخرش را وقف کردیم، در مفرد مذکر لام الفعل و در تثنیه ها و مفرده

مخاطبه مؤنث و جمعین نون به وقفی ساقط شدند مگر در جمع مؤنث که نون علامت جمع است نه عوض

رفع العلامه لا تُغَیِّر ولا تُحَذَفُ اَوَّل، اَوَّلِیَا، اولیوا ... واو ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم اَیَل، ایلِیَا، ایلِیوا

... شدند اجتماع ثلاث کسرات شد (چون یاء به منزله دو کسره است) و آن در کلام عرب ثقیل است، لذا یاء را

حذف کردیم، با وجود کسره عین الفعل از همزه مستغنی شدیم و همزه را حذف کردیم ل، لِیا، لِیوا ... شدند در جمع مذکر ضمّه بر یاء ثقیل بود نقل کرده به ما قبلش دادیم بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یاء و واو، یاء به التقاء ساکنین افتاد لُوا شد، در مفردة مخاطبه مؤنث (لِیِ) کسره بر یاء ثقیل بود نقل کرده به ما قبلش دادیم بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یائین یاء اول به التقاء ساکنین افتاد لی شد.

ماضی مجهول: وَلِیَ، وَلِیَا، وَلُوا، وَلِیتُ ...

مضارع مجهول: یُولِی، یُولِیَان، یُولُون، تُولِی، تُولِیَان، یُولِین ...

قاعدۀ:

حکم واو ویاء در لفیف مفروق مثل حکم واو است در باب وَعَدَ یعنی در فعل ماضی بحالشی باقی است و در مضارع حذف می شود از جهت ثقالت و واو در اسم آلت مطلقاً قلب به یاء می شود و در امر غایب و امر حاضر تا استفهام در فعل معلوم حذف می شود.

و حکم یاء در باب لفیف مفروق حکم یاء است در باب مثال یائی مثل باب رَمِی، یعنی یاء حذف می شود در سه صیغه فعل ماضی مثل: رَمَوْا، رَمَتْ، رَمَتَا، ولی در این باب در جمع مذکر حذف می شود در بقیه یاء موجود است.

[۱]. سوره رعد، آیه: ۱۱.

فعل ثلاثی لفیف مقرون.

▲ فعل ثلاثی لفیف مقرون.

لفیف از ماده لُفاً در لغت: پیچیدن شی را به شی دیگر گویند مقرون: نزدیک شدن شیعی به شیعی دیگر. در اصطلاح صرفیین: کلمه که عین الفعل و لام الفعل آن حرف عله باشد مثل: طَوِی، یَطْوِی.

لفیف مقرون از دو باب آمده است: ۱- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل: طَوِی، یَطْوِی. ۲- از باب فَعِلَ، یَفْعِلُ مثل: شَوِی، یَشْوِی.

حکم واو در باب اول حکم حرف صحیح را دارد یعنی تغییر و تبدیل پیدا نمی کند در جمیع صیغ از ماضی تا

استفهام معلوماً و مجهولاً و حکم یاء در این باب حکم یاء در باب وَجِی است در حذف شدن و عدم حذف.
باب اول از لفیف مقرون :

از باب فَعِلَ، یَفْلَعُلُ، فَعْلًا مثل: طَوَى، یَطْوِی، طَیًّا، اَلطَّیُّ: در هم پیچیدن مثل این آیه شریفه: یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ کَظَی السَّجِلِّ لِّلْکُتُبِ (۱): در آن روز که آسمان را چون طوماری در هم می پیچیم.
فعل ماضی معلوم: (۱۴ صیغه است)

طَوَى، طَوِیَا، طَوُوا، طَوِیتُ، طَوِیتَا، طَوِینَ، طَوِیتَ، طَوِیتُمَا، طَوِیتُمْ، طَوِیتِ، طَوِیتُمَا، طَوِیتُنَّ، طَوِیتُنا.
فعل مضارع :

یَطْوِی، یَطْوِیانَ، یَطْوُونَ، تَطْوِی، تَطْوِیانَ، یَطْوِینَ، تَطْوِی، تَطْوِیانَ، تَطْوِینَ، تَطْوِیانَ، تَطْوِینَ، اَطْوِی، نَطْوِی.

یَطْوِی در اصل خود طَوِی بود فعل ماضی بود، خواستیم فعل مضارع بنا کنیم یاء که حرف مضارع بود در اولش در آوردیم فاء الفعل را ساکن، عین الفعل را حرکت فتحه و لام الفعل را حرکت ضمّه دادیم یَطْوِی شد یاء حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح یا را قلب به الف کردیم یَطْوِی شد.

در تننیه ها و جمعین مؤنثین واو و یا بحالش باقی است، در مفردات یاء قلب به الف می شود، در جمعین مذکرین بعد از شرح امثله و اعلال یَطْوِیُونَ، تَطْوِیُونَ می شود، یاء حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم التقاء ساکنین شد میان الف و واو، الف به التقاء ساکنین افتاد یَطْوُونَ، تَطْوُونَ شدند. در مفرده مونث که تَطْوِی لَان باشد بعد از اعلال تَطْوِیین می شود یاء حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم تَطْوِین شد، التقاء ساکنین شد میان الف و یاء الف به التقاء ساکنین افتاد تَطْوِین شد.

اسم فاعل: طَاو، طَاوِیانَ، طَاوُونَ، طَاوِیَّة، طَاوِیتَا، طَاوِیاتُ، به قیاس اسم فاعل باب رَمِی اعلال می شود.
جمع تکسیر مذکر اسم فاعل: طَوَاتُ، طَوَاءُ، طَوًّا، طَوُّ، طَوِیَاءُ، طَوِیانُ، طَوَاءُ، طَوِیُّ.
اسم تصغیر مذکر: طَوِیُّ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: طَوَاو، طَوَلِیَوِیَّة.
اسم مفعول: مَطْوِی، مَطْوِیانَ، مَطْوِیُونَ، مَطْوِیتُ، مَطْوِیتَا، مَطْوِیاتُ.
جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَطَاو، مَطَاوِ، مَطِیو، مَطِیَوِیَّة.
اسم زمان و مکان: مَطَوًّا...

آلت صغری: مَطَوًّا...

آلت وسطی: مَطَوَاتُ...

آلت کبری : مطّواء^{۱۵} ...

افعل التفضيل : أَطْوَى، أَطْوَيَانِ، أَطْوَوْا، أَطْوَيْنِ، أَطْوِيَا، أَطْوِيَانِ، أَطْوِيَا، أَطْوِيَانِ.

جمع تكسير و اسم تصغير : أَطَاو، أَطْيُو، طُوَى، طُوِيَّ، طُوِيَّا.

صيغته مبالغه : طَوَّاءٌ، طَوَّائِنَ، طَوَّائِنُونِ، طَوَّائِنُهُ، طَوَّائِنَانِ، طَوَّائِنَاتٌ.

افعل التعجب : ما أَطْوَىٰ ُ زَيْدًا، أَطْوَىٰ بَزِيد.

امر غایب : لِيَطَّوْا، لِيَطَّوِيَا، لِيَطَّوُوا...

امر حاضر :

اَطُوْ، اَطُوِيَا، اَطُوُوْا، اَطُوِيْ، اَطُوِيْنَ. امر است از تَطُوِيْ، تَطُوِيَانِ، تَطُوُوْنَ ... به قیاس امر حاضر باب

خَسَىٰ اَعْلَال و ساخته می شود، در مفردة مؤنث (اَطْوَى) یاء حرف علّه متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف

کردیم اطّوایْ شد التّقاء ساکنین شد میان الف و یاء الف به التّقاء ساکنین بیفتاد اطّوایْ شد.

فعل نهى : لا يَطْوِيْ، لا يَطْوِيَا، لا يَطْوِيْنَ، لا تَطْوِ، لا تَطْوِيَا، لا تَطْوِيْنَ، لا تَطْوُوا، لا تَطْوِيْ، لا تَطْوِيْنَا، لا تَطْوِيْنِ

لَا تَطْوَينَ، لَا اِطَاعًا، وَلَا نَطَوًا.

فعل ماضی مجہول :

طَوِي، طَوِيَا، طَوُوًا، طَوِيتَ، طَوَيْتَا، طَوَيْنَ، طَوَيْتَ، طَوَيْتُمَا، طَوَيْتُمْ، طَوَيْتُ، طَوَيْتُمَا، طَوَيْتُنَّ، طَوَيْتُ

طُوبَىٰ لِّمَنۢ بَدَا

فعل مضارع مجهول: يُطْوِيْ، يُطْوِيَانِ، يُطْوَوْنَ ... به قیاس باب خَشِيَ و رَمَى ساخته میشود.

[۱]. سورہ انبیاء، آیہ: ۱۰۴.

نوع دوم از انواع لفیف مقرون.

▲ نوع دوم از انواع لفیف مقرون.

نوع دوم از انواع لفیف مقرون از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعْلًا مثل: شَوَى، يَشْوِي، شَيْئًا که شیء در اصل خود شَوِيًّا بود

واو را قلب به یاء کردیم و یاء را در یاء ادغام کردیم. الشی: بریان کردن.

جمع تکسیر مذکر و مؤنث : أَشَاو، شُوی.
 اسم تصغیر مذکر و مؤنث : أَشِیو، شُویّا.
 صیغه مبالغه : شَوَاء، شَوَائَان، شَوَائُون، شَوَائَةٌ، شَوَائَتَان، شَوَائَات.
 امر حاضر : اِشُو، اِشُویا، اِشُوُوا، اِشُوی، اِشُویا، اِشُوُلَین.
 فعل نهی : لَا یَشُو، لَا یَشُویا، لَا یَشُوُوا ... به قیاس رَمی و خَشی و طوی اعلال می شود.

فعل ثلاثی مجرد مهموز.

یکی از ابواب هفتگانه باب مهموز است و این باب بر سه قسم است :

- ۱- مهموز الفاء (فاء الفعل همزه باشد)
 - ۲- مهموز العین (عین الفعل همزه باشد)
 - ۳- مهموز اللام (لام الفعل همزه باشد)
- مهموز از سه حال خارج نیست یا صحیح است مثل: أَمَرَ و یا مثال است مثل: وَثَدَ و یا مضاعف است مثل: أَزَّ و یا اجوف است مثل: جَاءَ که اصلش جِئَ است یا را قلب به الف کردیم جاءَ شد و یا ناقص است مثل: أَتَى و یا لفیف است مثل: أَوَى، ضرب سه در شش می شود هیجده صورت (۱۸=۶*۳) به این معنی که هر یکی از مهموز الفاء و مهموز العین، و مهموز اللام شش صورت تصور می شود یا صحیح است یا مثال است یا مضاعف یا لفیف یا ناقص یا اجوف در این هیجده صورت فعل ماضی و مضارعش شش صورت لحاظ می شود: یا هر دو مفتوح العین است یا هردو مکسور العین و یا هر دو مضموم العین و یا باهم اختلاف دارند که این هم سه صورت تصور می شود ضرب هیجده در شش یکصد و هشت صورت تصور می شود (۱۰۸=۱۸*۶) از نظر تصور عقلی صد و هشت صورت تصور می شود اگر چه از نظر وجود خارجی تمام این صورت در خارج وجود ندارند.

ثلاثی مجرد مهموز الفاء.

مهموز الفاء بر پنج وزن آمده است :

- ۱- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل : أَزَرَ، یَأْزُرُ.
- ۲- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل : أَمَرَ، یَأْمُرُ.
- ۳- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل : أَرَحَ، یَأْرَحُ.
- ۴- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل : أَهَبَ، یَأْهَبُ.
- ۵- از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ مثل : أَدَبَ، یَأْدُبُ.

مَثَاْزِرٍ، مَثَاْزِرٍ، مُؤَيِّرٍ، مُؤَيِّرَتٍ.
اسم زمان و مکان : مَثَاْزِرٌ، مَثَاْزِرَانِ، مَثَاْزِرَاتٌ.



افعل التفضيل: سه مذکر: آَزَرُ، آَزَرَانِ، آَزَرُونَ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: اَئِزِرٌ، اَئِزِرٌ.

سه مونث: اُزْرِی، اُزْرِیَانِ، اُزْرِیَاتٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: اُزَرٌ، اُزِرَا (اُزِرِی)

افعل التعجب: ما آَزَرَ زیداً، ما آَزَرَ بزیّد.

در افعل التفضیل و افعل التعجب اجتماع همزتین می شود، همزه ساکن ما قبلش مفتوح قلب به الف می شود.

امر غایب: لِأَزِرْ، لِأَزِرَا، لِأَزِرُوا

امر حاضر: اِیْزِرْ، اِیْزِرَا، اِیْزِرُوا، اِیْزِرِی، اِیْزِرَا، اِیْزِرْنَ.

ایزِرُ امر است از تأزِرُ تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم نظر کردیم به ما بعد تاء ساکن بود ابتداء به ساکن محال بود محتاج شدیم به همزه وصل نظر کردیم به عین الفعلش مکسور بود، لذا همزه وصل مسکوره در اولش در آوردیم آخرش را وقف کردیم حرکت آخر به وقفی بیفتاد اء زَرُ شد همزه دوم را به جهت کسره ماقبلش، قلب به یاء کردیم اِیْزِرُ شد.

فعل ماضی مجهول: اُزَرَ، اُزِرَا، اُزِرُوا، اُزِرَتْ ...

فعل مضارع مجهول : یُؤْزِرُ، یُؤْزِرَانِ، یُؤْزِرُونَ، تُؤْزِرُ، تُؤْزِرَانِ، یُؤْزِرْنَ...

در متکلم وحده همزه ثانی به جهت ضمّه ما قبلش قلب به واو می شود (اَلْأَوْزَرُ)

قاعده اجتماع همزتین:

اگر دو همزه با هم جمع شوند، اگر ماقبل همزه ثانی مفتوح باشد قلب به الف می شود مثل: آَزَرُ و اگر ما قبل

همزه ثانی مکسور باشد قلب به یاء می شود مثل: اِیْزِرُ و اگر ما قبل همزه مضموم باشد قلب به واو می شود

مثل اُؤْزِرُ.

نوع دوم از انواع مهموز الفاء:

▲ نوع دوم از انواع مهموز الفاء:

نوع دوم از انواع مهموز الفاء صحیح از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعْلًا مثل: أَمَرَ، يَأْمُرُ، الامر: دستور و فرمان دادن مثل این آیه شریفه: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ [۱]) بگو پروردگارم امر به عدالت کرده است. اعلال و ساختن این باب به قیاس باب نَصَرَ است در تمام فعلها و وصفها مگر در شش موضع که در باب أَزَرَ ذکر شد.

۱ - متکلم وحده از فعل مضارع که همزه قلب به الف می شود مثل: أَمُرُّ.

۲ - افعال التفضیل مثل: أَمَرُّ.

۳ - افعال التعجب مثل: مَا أَمَرَ زَيْدًا.

۴ - امر حاضر مثل: أُوْمَرُ که همزه قلب به واو شده، واو حذف می شود و همزه وصل نیز حذف شده است و این حذف بر خلاف قیاس است در سه باب که باب: أَمَرَ و أَخَذَ و أَكَلَ باشد، امر حاضر این سه باب: مُرُّ، خُذْ، كُلْ است و قیاسش أُوْمَرُ، أُوْخُذْ، أُوْكُلْ، مثل امر حاضر باب أَمَلَ است که امر حاضرش أُوْمَلْ آمده نه مُلْ. امر حاضر أَمَرَ در قرآن بر طبق قیاس آمده (أُوْمَرُ) چنانچه در آیه شریفه: وَأَمَرَ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ [۲]) در اصل أُمَّرُ بوده همزه ثانی را قلب به واو کردیم أُوْمَرُ شد، همزه اول به درج کلام ساقط شد، همزه دوم که قلب به واو شده بود برگشت بصورت همزه وأَمَرُ شد.

۵ - در متکلم وحده امر غایب و نهی و جحد و نفی و استفهام همزه قلب به الف می شود.

۶ - در متکلم وحده مجهول فعل مضارع، امر غایب، نهی، جحد، نفی و استفهام همزه قلب به واو می شود: أُوْمَرُ، لَأُوْمَرُ، لَمْ أُوْمَرْ لَا أُوْمَرُ، هَلْ أُوْمَرُ.

فعل ماضی: أَمَرَ، أَمَرًا، أَمَرُوا...

فعل مضارع: يَأْمُرُ، يَأْمُرَانِ، يَأْمُرُونَ...

اسم فاعل: أَمِرٌ، أَمِرَانِ، أَمِرُونَ...

جمع تکسیر مذکر: أَمَرَاتٌ، أَمَارٌ، أَلَمَرٌ، أَمَرٌ، أَمَرَاءٌ، أَمِرَانٌ، اِمَارٌ، أُمُورٌ

اسم تصغیر مذکر: أُوَيْمِرُ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: أَوَامِرٌ، أُوَيْمِرَتٌ.

اسم مفعول: مَأْمُورٌ، مَأْمُورَانِ، مَأْمُورُونَ...

جمع تکسیر: مَثَامِيرٌ، مَثَامِيرٌ.

اسم تصغیر: مَثْمِيرٌ، مَثْمِيرَتٌ.

امر حاضر: مُرْ، مُرَا، مُرُوا، مُرِي، مُرَا، مُرُنْ.

مُرْ امر است از تَأْمُرْ تاء که حرف مضارع بود از اولش انداختیم نظر کردیم به ما بعد تاء ساکن بود ابتدا به ساکن محال بود، محتاج شدیم به همزه وصل، نظر کردیم به عین الفعلش مضموم بود، لذا همزه وصل مضمومه در اولش در آوردیم و آخرش را وقف کردیم حرکت آخر به وقفی ساقط شد اُءْمُرْ شد اجتماع همترین شد و آن در کلام عرب ثقیل بود همزه ثانی را به جهت ضمه ما قبل قلب به واو کردیم اُوْمُرْ شد با وجود ضمه عین الفعل از همزه مستغنی شدیم و همزه را حذف کردیم مُرْ شد.

اسم زمان و مکان، اسم آلت، افعال التفضیل، افعال التعجب، صیغه مبالغه نیاز به توضیح ندارد به قیاس باب نَصَرَ ساخته می شود مگر در چند مورد که ذکر شده.

[۱] . سوره اعراف، آیه ۲۹. [۲] . طه، آیه: ۱۳۲.

نوع سوم از انواع مهموز الفاء

▲ نوع سوم از انواع مهموز الفاء

نوع سوم از انواع ثلاثی مجرد مهموز الفاء از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ فِعْلاً مثل: أَرِخَ، یَأْرِخُ، إِرْخَا، الرخی : تعیین کردن وقت.

به قیاس باب عَلِمَ اعلال می شود مگر در شش موضع که در باب اَمَرَ ذکر شد.

اسم فاعل : أَرِخُ، آرخان، آرخون، آرَخَةُ، آرختان، آرخات.

جمع تکسیر: أَرِخَةُ، أَرَاخُ، أَرِخُ، أَرِخَاءُ، أَرِخَانُ، إِرَاخُ، أَرُوخُ.

اسم تصغیر: أَوِیرِخُ، أَوِیرِخَتُ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث : أُنَارِخُ (آوارِخُ) أَوِیرِخَةُ .

اسم مفعول: مَأْرُوخُ، مَأْرُوخَانِ، مَأْرُوخُونَ....

امر حاضر: رُخْ، رُخًا، رُخُوا. به قیاس امر حاضر باب اَمَرَ اعلال می شود.

نوع چهارم از انواع مهموز الفاء

▲ نوع چهارم از انواع مهموز الفاء

نوع چهارم از ثلاثی مجرد مهموز الفاء از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعَلًا مثل: أَهَبَ، يَأْهَبُ، أَهْبًا، الْأَهْبُ: آماده شدن برای کاری.

فعل ماضی معلوم: أَهَبَ، أَهَبَا، أَهَبُوا...

فعل مضارع معلوم: يَأْهَبُ، يَأْهَبَانِ، يَأْهَبُونَ...

اسم فاعل: أَهَبٌ، أَهَبَانِ، أَهَبُونَ..

جمع تکسیر مذکر: أَهَبَتُ، أَهَبْتُمْ، أَهَبُوا، أَهَبُ، أَهَبْتُمْ...

اسم مفعول: مَأْهُوبٌ، مَأْهُوبَانِ، مَأْهُوبُونَ...

اسم زمان و مکان: مَأْهَبٌ، مَأْهَبَانِ، مَأْهَبَاتٌ.

آلت صغری: مِئْهَبٌ...

آلت وسطی: مِئْهَبَةٌ...

آلت کبری: مِئْهَابٌ...

افعل التفضیل: أَهَبٌ... بعد از اعلال آءْهَبُ می شود همزه ساکن ماقبل مفتوح را قلب به الف کردیم آهَبُ شد.

صیغه مبالغه: أَهَابٌ...

افعل التعجب: مِأْهَبٌ زیداً، آهَبُ بزید.

امر حاضر: اِئْهَبْ، اِئْهَبَا، اِئْهَبُوا، اِئْهَبِي، اِئْهَبَا، اِئْهَبْنَ.

نوع پنجم از انواع مهموز الفاء

▲ نوع پنجم از انواع مهموز الفاء

نوع پنجم از انواع ثلاثی مهموز الفاء از باب فَعَلَ، يَفْعُلُ، فَعْلًا مثل: أَدَبَ، يَأْدُبُ، أَدَبًا، الْأَدَبُ تربیت و ادب کردن. قال الامام علی(ع): كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَى الْعَقْلِ، وَ الْعَقْلُ يَحْتَاجُ إِلَى الْأَدَبِ [۱]) هر چیز احتیاج به عقل دارد و عقل احتیاج به ادب دارد.

فعل ماضی : أَدَبَ، أَدَبًا، أَدَّبُوا... به قیاس باب أَمَرَ.

فعل مضارع : يَأْدُبُ، يَأْدُبَانِ، يَأْدُبُونَ...

اسم فاعل : آدَبُ، آدَبَانِ، آدَبُونَ...

اسم مفعول : مَأْدُوبٌ، مَأْدُوبَانِ، مَأْدُوبُونَ...

امر حاضر : أَوْدُبْ، أَوْدُبَا، أَوْدُبُوا...

ماضی مجهول : أَدَبَ، أَدَبَا، أَدَّبُوا....

مضارع مجهول : يُؤْدَبُ، يُؤْدَبَانِ، يُؤْدَبُونَ...

۱. غرر الحکم: ۶۹۱۱، منتخب میزان الحکمه، ص ۱۷.

مهموز الفاء مضاعف :

▲ مهموز الفاء مضاعف :

مهموز الفاء ثلاثی مضاعف از باب فَعَلَ، يَفْعُلُ، فَعْلًا.

مثل: أَزَّ، يَازِئُ، أَزًّا، الْأَزُّ: بند دست از جای بیرون رفتن، زیر دیک روشن کردن، تشویق و ترغیب کردن مانند این آیه شریفه: أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَسَّوْهُمْ أَزًّا [۱]) آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنان را شدیداً تحریک کنند؟! به قیاس باب فَرَّ است در ساختن و اعلال کردن از مصدر تا استفهام معلوماً و مجهولاً به این معنی که در فعل ماضی از مفرد مذکر مغایب (أَزَّ) تا جمع مؤنث (أَزَزْنَ) واجب الادغام است و از جمع مؤنث تا متکلم مع الغیر (أَزَزْنَا) ممتنع الادغام است. و در فعل مضارع از مفرد مذکر غایب (يَازِئُ) تا متکلم مع الغیر (نَازِئُ) واجب الادغام است مگر در جمعین مؤنثین (يَازِزْنَ) ممتنع الادغام است، و در اسم فاعل در تمام شش صیغه ادغام لازم است.

▲ مهموز الفاء اجوف

مهموز الفاء ثلاثی اجوف از باب فَعَلَ، يَفْعُلُ، فَعَلًا مثل: أَلْ يَثُولُ، أَوَّلًا، الأَوَّلُ: رجوع کردن، بازگشتن به قیاس باب قال ساخته می شود از مصدر تا استفهام، معلوماً و مجهولاً به این معنی که در فعل ماضی واو قلب به الف می شود، از مفرد مذکر غایب تا متکلم مع الغیر الف حذف می شود، و فتحه فاء الفعل بدل می شود به ضمه تا دلالت کند عین الفعل که حذف شده واو بوده نه باء.

فعل ماضی (۱۴ صیغہ است)

آلَ، آلَا، آلُوا، أَلَتْ، أَلَّتَا، أَلْنِ، أَلْتِ، أَلْتُمَا، أَلْتُمُ، أَلْتِ، أَلْتُمَا، أَلْتُنِ، أَلْتِ، أَلْتُنَا.

آلَ بعد از اعلالِ اَوَلْ شد واو حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم آلَ شد.

آلْنَ بعد از اعلا اُئْلَنْ می شود همزه ثانی را قلب به الف کردیم آلْن شد، التقاء ساکنین شد میان الف و لام، الف به التقاء ساکنین افتاد آلْن شد، فتحه همزه را بدل به ضمه کردیم تا دلالت کند عین الفعل که حذف شده واو بوده نه بَاءُ آلْنَ شد.

فعل مضارع:

[illegible]

واو در فعل مضارع بحالش باقی است مگر در جمعین مؤنثین که واو حذف می شود به جهت التقاء ساکنین. یَتَوَلَّوْا در اصل خود آل بود رد کردیم به سوی اصلش اَوَّلَ بود بعد از اعلال یَتَوَلَّوْا شد، ضمّه بر واو ثقیل بود نقل کردیم به ما قبلش یَتَوَلَّوْا شد.

يُئْلَنَ بعد از اعلال يَتَوَلَّنَ شد، ضَمَّهُ بر واو ثقیل بود نقل کردیم به ما قبلش يَتَوَلَّنَ شد، التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو به التقاء ساکنین افتاد يَتْلَنَ شد.

اسم فاعل: آئل، آئلان، آئلون، آئلے، آئلتن، آئلات۔

جمع تکسیر مذکر: آلَهُ، اَوَّالٌ، اُوَّلُّ، اَوَّلٌ، اُولَاَءُ، اَوْلَانٌ، اِوَالٌ، اُوْوُلٌّ. به قیاس جمع تکسیر باب قال اعلال می شود.

اسم مفعول: مَثُولٌ، مَثُولَانِ، مَثُولُونَ و ...

اسم زمان و مکان: مَثَالٌ، مَثَالَانِ، مَثَالَاتٌ.

مَثَالٌ در اصل خود یَتَوَلُّو بود، رد کردیم به سوی اصلش یَتَوَلُّو بود، بعد از اعلال مَثَوَلٌ شد و او حرف عله متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن، حرکت و او را نقل کرده به ما قبلش دادیم و او باقی ماند در موضع حرکت ما قبلش مفتوح و او را قلب به الف کردیم، مثال شد.

امر حاضر:

تَلُّ، تَلَا، تَلُوا، تَلَى، تَلَا، تَلْنَ. به قیاس امر حاضر باب قال ساخته می شود.

فعل ماضی مجهول:

تَلَّ، تَلَا، تَلُوا، تَلَتْ، تَلْتَا، تَلْنَ، تَلْتَ، تَلْتَمَا، تَلْتُمْ، تَلْتِ، تَلْتُمَا، تَلْتُنَّ، تَلْتُ، أَلْتُ، أَلْنَا.

فعل مضارع مجهول : يُتَالِ، يُتَالَانِ، يُتَالُونَ، تُتَالُ، تُتَالَانِ، يُتَلْنَ و ...

مجهول امر غایب و امر حاضر : لِيُتَلْ، لِيُتَالَا، لِيُتَالُوا و ...

الف منقلبه از و او در مفردات و در جمعین مؤنثین حذف می شود و در باقی صیغ بحالش باقی است و این قاعده در امر غایب و امر حاضر و نهی و جحد جاری است، و در فعل نفی و استفهام الف در مفردات باقی است مگر در جمعین مؤنثین که الف حذف می شود به جهت التقاء ساکنین.

مهموز الفاء ناقص

مهموز الفاء ناقص

مهموز الفاء ناقص از ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعَلًا مثل: أَتَى، يَأْتِي، أَتِيًّا یعنی آمدن مثل این آیه شریفه: أَتَى ۚ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَ ۚ أَنَّهُ وَ تَعَالَى ۚ عَمَّا يُشْرِكُونَ [۱]) فرمان خدا فرا رسیده است برای آن عجله نکنید منزّه و برتر است خداوند از آنچه همتای او قرار می دهند.

به قیاس باب رَمَى ۚ است در اعلال و ساختن خود از مصدر تا استفهام معلوماً و مجهولاً به این معنی که همزه در حکم حرف صحیح است مگر در شش موضع که در باب اَمَرَ ذکر شد، و لام الفعل که یاء باشد در فعل ماضی قلب به الف می شود از مفرد مذکر غایب تا جمع مؤنث مگر تنهیه مفرد مذکر غایب و الف حذف می شود مگر در مفرد مذکر غایب.

فعل ماضی معلوم:

آتی، آتیا، آتوا، آت، آتتا، آتین، آتیت، آتیتما، آتیتم، آتیت، آتیتما، آتیتن، آتیت، آتینا.
آتتا در اصل خود آت بود رد کردیم به سوی اصلش آتیت بود بعد از اعلال آتیتا شد یاء حرف عله متحرک
ما قبلش مفتوح یاء را قلب به الف کردیم آتا تا شد، التقاء ساکنین شد میان الف و تاء (زیرا حرکت تا عارضی
است و حرکت عارضی اعتبار ندارد) الف به التقاء ساکنین افتاد، آتتا شد.
فعل مضارع:

یاتی، یاتیان، یاتون، تاتی، تاتیان، یاتین، تاتی، تاتیان، تاتون، تاتین، تاتیان، تاتین، آتی، ناتی.

اسم فاعل: آت، آتیان، آتون، آتیت، آتیتان، آتیات.

اسم مفعول: ماتی، ماتیان، ماتیون، ماتیة، ماتیاتا، ماتیات.

اسم زمان و مکان: متتا، متتیان، متتیات.

آلت صغری: متتا (میتا)، متتیان، متتیات.

آلت وسطی: متئات (میتات)، متتاتان، متتاتات.

آلت کبری: متتاء (میتاء)، متتاتان، متتئات.

جمع تکسیر اسم آلت: متات در هر سه تا.

تصغیر اسم آلت: متیت، متتیة، متیت.

امر غایب: لیأت، لیأتیا، لیأتوا و ...

امر حاضر: ایأت، ایأتیا، ایأتوا و ...

ایت بعد از اعلال ائت می شود همزه ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم ایت شد، امر حاضر ت مثل: ق
خوانده نمی شود به جهتی که مشتبه نشود به امر حاضر مثال از باب وتی که امر حاضرش «ت» می آید. بقیه به
قیاس باب رمی اعلال و ساخته می شود.

[۱]. سوره نحل، آیه: ۱.

مهموز الفاء لفیف مقرون

▲ مهموز الفاء لفیف مقرون

مهموز الفاء ثلاثی مجرد لفیف مقرون از باب فَعَلَ، يَفْعِلُ، فَعْلًا مثل: أَوْى، يَأْوِي، آيَا، آيَاً در اصل خود أَوْيَاً بود واو و یاء در یک کلمه جمع شد واو را قلب به یاء و یاء را در یاء ادغام کردیم آيَاً شد به قیاس باب شَوَى ُ از مصدر تا استفهام معلوما و مجهولا. أَلَايُ: سکونت کردن در خانه مانند این آیه شریفه: إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ [۱]) زمانی را (به خاطر بیاور) که آن جوانان به غار پناه بردند.

فعل ماضی معلوم: أَوْى، أَوِيَا، أَوُوا، أَوْت، أَوْتَا، أَوَيْنَ، أَوَيْتَ، أَوَيْتُمَا، أَوَيْتُمْ، أَوَيْتِ، أَوَيْتُمَا، أَوَيْتَنَّ، أَوَيْتُ، أَوَيْنَا ُ
أَوْى ُ در اصل خود أَلَايُ بود رد کردیم به سوی اصلش الأوى بود بعد از شرح امثله أَوْى شد یاء حرف عله ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم أَوْى (أوا) شد.

فعل مضارع: يَأْوِي، يَأْوِيَانِ، يَأْوُونِ، تَأْوِي، تَأْوِيَانِ، تَأْوُونِ، تَأْوِينِ، تَأْوِيَانِ، تَأْوِينِ، أَوْى، تَأْوِي.

اسم فاعل: أَوْ، أَوِيَانِ، أَوُونِ و ...

اسم مفعول: مَأْوِي، مَأْوِيَانِ، مَأْوِيُونَ و ...

اسم زمان و مکان: مَأْوًا، مَأْوِيَانِ، مَأْوِيَاتٌ.

آلت صغری: مَثْوًا، (مِثْوًا)، مَثْوِيَانِ، مَثْوِيَاتٌ.

آلت وسطی: مَثْوَاتٌ، (مِثْوَاتٌ)، مَثْوَاتَانِ، مَثْوِيَاتٌ

آلت کبری: مَثْوَاءٌ، (مِثْوَاءٌ)، مَثْوَاتَانِ، مَثْوَاتَاتٌ.

افعل التفضیل: أَوْى، أَوِيَانِ، أَوُونِ، أَوُوْى (اوا)، أَوُوِيَانِ، أَوُوِيَاتٌ.

صیغه مبالغه: أَوَاءٌ، أَوَاتَانِ، أَوَاتَاتٌ.

افعل التعجب: ما أَوْى زیداً، أَوْى بزیّد.

امر حاضر: اِیْوِ، اِیْوِیَا، اِیْوُوا، اِیْوِیْ، اِیْوِیَا، اِیْوِیْنَ.

فعل نهی: لَا یَأْوِ، لَا یَأْوِیَا، لَا یَأْوُوا و ...

حکم واو در لفیف مقرون حکم حرف صحیح است که تغییر و تبدیل و حذف نمی شود مثل باب طَوَى ُ و شَوَى ُ و أَوْى ُ.

جمع تکسیر: مَسَائِلُ.

اسم تصغیر: سُؤْيِلٌ، سُؤْيِلَةٌ.

اسم زمان و مکان: مَسْئَلٌ، مَسْئَلَانِ، مَسَائِلٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر: مَسَائِلُ، مُسَائِلٌ.

افعل التفضیل: أَسْأَلُ، أَسْأَلَانِ، أَسْأَلُونَ، سَأَلَا (سَأَلَا)، سَأَلَا، سَأَلَا.

جمع تکسیر: أَسَائِلُ، سَأَلٌ.

اسم تصغیر: أَسَائِلُ، سَائِلٌ.

افعل التعجب: مَا أَسْأَلُ زَيْدًا، أَسْأَلُ زَيْدًا.

امر حاضر:

سَلْ، سَلَا، سَلُوا، سَلِي، سَلَا، سَلْنَ قبلاً ذکر شد که امر حاضر به دو وجه آمده است: سَلْ و اسئل.

سَلْ بعد از اعلال اسئل شد بعد از نقل حرکت همزه به ما قبلش همزه ساکن ما قبل مفتوح را قلب به الف کردیم سأل شد، التقاء ساکنین شد میان الف و لام، الف بالتقاء ساکنین افتاد سَلْ شد. وجه دوم این است که همزه به حالش باقی است که هر دو وجه در قرآن کریم آمده است.



فعل ماضی مجهول :

سِئِلَ، سِئَلَا، سِئَلُوا، سِئِلْتَ، سِئَلْتَا، سِئَلْنَا، سِئَلْتُمْ، سِئَلْتُمَا، سِئَلْتُنَّ، سِئَلْتُمْ، سِئَلْنَا.

فعل مضارع مجهول: يُسْأَلُ، يُسْأَلَانِ، يُسْأَلُونَ و ...

بنا بر قول دوم همزه به حالش باقی است مثل باب مَنَعَ است از مصدر تا استفهام در اعلال و ساختن. فعل ماضی سئل مضارع: يُسْأَلُ، اسم فاعل: سائلٌ، ماضی مجهول: سئل، مضارع مجهول: يُسْأَلُ، امر حاضر: اسئل. و بنا بر قول سوم که اجوف واوی و یائی باشد از محل بحث خارج است و باید مثل قال و هاب اعلال و ساخته شود.

[۱]. سورة بقره، آیه: ۲۱۱. [۲]. سورة يوسف، آیه: ۸۲. [۳]. سورة نحل، آیه: ۴۳.

مهموز العين مثال

▲ مهموز العین مثال

مهموز العین ثلاثی مجرد مثال از باب فَعَلَ، یَفْعَلُ، فَعَلًا مثل: وَئَدَ، یَدُ، وَئَدًا، الوِئْدُ: زنده بگور کردن. مانند این آیه شریفه: «وَاِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِآیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» [۱] و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود به کدامین گناه کشته شدند؟

فعل ماضی معلوم:

وَدَّ، وَدَّاهُ، وَدَّتْ، وَدَّتَا، وَدَّنَ، وَدَّتْ، وَدَّتُمَا، وَدَّتُمْ، وَدَّتْ، وَدَّتُمَا، وَدَّتْنِ، وَدَّتْ، وَدَّنَا.
به قیاس باب وَعَدَ، یَعِدُ اعلال و ساخته می شود.

فعل مضارع: یَدُ، یَدَانِ، یَدُونَ، تَدُ، تَدَانِ، یَدْنَ و ...

یَدُ در اصل خود وَدَّ بود بعد از اعلال یَوَدُّ شد واو واقع شد بین یاء مفتوحه و کسره لازمه، لذا واو را حذف کردیم یَدُ شد.

اسم فاعل: وائد، وائدان، وائدون و ...

جمع تکسیر مذکر: وَدَّتْ، وَدَّادٌ، وَدَّدَ، وَدَّدَ، وَدَّاءٌ، وَدَّدَانٌ، وَدَّادٌ، وَوَدَّدَ. اسم تصغیر: اَوَّیْدٌ.

جمع تکسیر و اسم تصغیر مؤنث: اَوَّائِدُ، اَوَّیْدَةٌ.

اسم مفعول: مَوَّوَدُّ، مَوَّوَدَانِ، مَوَّوَدُونَ و ...

آلت صغری: مِیْدُ و ...

آلت وسطی: مِیْدَتٌ و ...

آلت کبری: مِیْدَادٌ و ...

افعل التفضیل: اَوَّوَدُّ و ...

صیغه مبالغه: وَدَّادٌ.

افعل التعجب: مَا اَوَّوَدَّ زیداً و ...

امر حاضر: نَدُ، نَدَا، نَدُوا، نَدِیْ، نَدَا، نَدْنَ.

نَدُ بعد از شرح امثله و اعلال اَوَّوَدَّ شد واو ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم، اِنْدُ شد اجتماع ثلاث کسرات شد و آن در کلام عرب ثقیل بود لذا یاء را حذف کردیم اِنْدُ شد، با وجود کسره عین الفعل از همزه مستغنی شدیم و همزه را حذف کردیم، نَدُ شد.

مضارع مجهول: يُؤْتَدُ، يُؤْتَدَانِ، يُؤْتَدُونَ و ...
واو محذوفه در مضارع و امر غایب ... مجهول بر می گردد مثل باب وَعَدَ.

[۱]. سوره تکویر، آیه: ۹۸.

مهموز العين لفیف مفروق

▲ مهموز العين لفیف مفروق

مهموز العين ثلاثی مجرد لفیف مفروق از باب فَعَلَ، يَفْعِلُ، فَعَلًا مثل: وَئِيْ، يَأْيُ، وَئِيَّا، الوئِي: وعده دادن مثل
کلام حضرت علی ؓ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَ آيْتُ مِنْ نَفْسِي وَ لَمْ تَجِدْ لَهُ وَ فَاءٌ عِنْدِي [۱]) بار پروردگارا بیامرز مرا
در آنچه وعده دادم از خودم و نیافتی برای آن وفایی در نزد من.
واو در این باب مثل واو باب وَعَدَ است در ذکر و حذف شدن واو در این باب از فعل مضارع تا استفهام حذف
می شود و در مجهولات بر می گردد. و یاء در این باب مثل یاء در باب رَمَى است در ذکر و حذف شدن.
فعل ماضی :

وئِيْ، وَئِيَّا، وَئُوْا، وَئْتُ، وَئْتَا، وَئَيْنَ، وَئَيْتَ، وَئَيْتَمَا، وَئَيْتُمْ، وَئَيْتِ، وَئَيْتُمَا، وَئَيْتُنَّ، وَئَيْتُ، وَئَيْنَا.

فعل مضارع: يَأْيُ، يَأْيَانِ، يَأْيُونَ، تَأْيُ، تَأْيَانِ، يَأْيُنَّ و ...

يَأْيُ در اصل خود وئِيْ بود رد کردیم به سوی اصلش وئِيْ بود فعل ماضی معلوم بود، خواستیم فعل مضارع
معلوم بنا کنیم یاء که علامت مضارع بود در اولش درآوریم فاء الفعل ساکن و عین الفعلش را کسره و لام
الفعلش را ضمّه دادیم یَوئِيْ شد، واو واقع شد بین کسره لازمه و یاء مفتوحه و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا
واو را حذف کردیم از جهت رفع ثقلت از باقی صیغ برداشته می شود از جهت طردا للباب يَأْيُ شد.

اسم فاعل: واء، وائیان، وائون و ...

اسم مفعول: مَوئِيْ، مَوئِيَّان، مَوئِيَّون و ...

اسم زمان و مکان: مَوءٍ، مَوئِيَّان، مَوئِيَّات.

آلت صغری: مِثْأٌ و ...

آلت وسطی: مِثْأَتٌ و ...

آلت کبری: مِثْأٌ و ...

افعل التفضیل: أَوْثَى، أَوْثَانٍ، أَوْثَى لَكُونٌ، وَثِيٌّ (وُثْيَا)، وَثِيَانٍ، وَثِيَّاتٌ.

صیغه مبالغه: وَثَاءٌ، وَثَاءُنْ، وَثَاءُونِ، وَثَاءُتُ، وَثَاءَتَانِ، وَثَاءَاتٌ.

افعل التعجب: مَا أَوْثَى زَيْدًا، أَوْثَى بَزِيدٍ.

امر غایب: لِيَأْ، لِيُثِيَا، لِيُثُوا و ...

امر حاضر: إِثْيَا، ثُوا، إِثْيَا، ثِين.

إِنَّ هَذَا الْمَلِيحَةَ الْحَسَنَاءُ. إِنَّ فعل امر است مؤکد به نون تأکید ثقیله در اصل خود تَأَى بود تاء که حرف مضارع

بود از اولش انداختیم و آخرش مجزوم نمودیم یاء افتاد (ا) شد مؤکد نبود مؤکد کردیم به نون تأکید ثقیله إِنَّ

شد. هند منادی ندا حرف ندا از او حذف شده در اصل یا هندُ بود الملیحه الحسناء صفت برای هند یعنی

وعده بده ای هند خوش صورت و زیباء.

به قیاس امر حاضر وَثَى ساختن می شود.

ماضی مجهول: وَثَى، وَثِيَا، وَثُوا و ...

مضارع مجهول: يُوْثِي، يُوْثِيَانِ، يُوْثُونَ و ...

قاعده:

مهموز العین از سه باب دیگر نیامده:

۱- از باب مضاعف، زیرا مضاعف عین الفعل و لام الفعلش از یک جنس باشد که در کلام عرب نیامده.

۲- از لفیف مقرون هم نیامده، زیرا لفیف مقرون آن است که عین الفعل و لام الفعل آن «واو» یا «یاء» باشد در

مقام عین الفعل همزه است.

۳- از اجوف هم نمی آید، زیرا عین الفعل همزه است نه واو و یاء.

[۱]. نهج البلاغه، خطبة: ۷۸.

مهموز اللام

▲ مهموز اللام

مهموز اللام ثلاثی مجرد بر دو قسم است:

۱- مهموز اللام صحیح مثل: هَنَّا، يَهْنَأُ از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ، فَعَلًا. الهَنَّا: تبریک و شاد باش گفتن، غذا را درست و خوب پختن مانند این آیه شریفه: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» [۱] بخورید و بیاشامید گوارا؛ این‌ها در برابر اعمالی است که انجام می‌دادید.

۲- مهموز اللام اجوف یائی مثل: جَاءَ، يَجِيئُ از باب فَعَلَ، يَفْعَلُ.

فعل ماضی:

هَنَّا، هَنَّاو، هَنَّتْ، هَنَّتَا، هَنَّنْ، هَنَّتَ، هَنَّتَمَا، هَنَّتُمْ، هَنَّتِ، هَنَّتَمَا، هَنَّتْنِ، هَنَّتْ، هَنَّتْنَا.

فعل مضارع: يَهْنَأُ، يَهْنَأْنِ، يَهْنُوتُ و ...

در این فعل اختلاف است که فعل لازم است و یا فعل متعدی اگر فعل لازم باشد اسم فاعل ندارد بلکه صفت مشبَّه دارد و اگر فعل متعدی باشد اسم فاعل دارد ما هر دو قسم آن را ذکر می‌کنیم.

صفت مشبَّه: هَنِيءٌ، هَنِيئَانِ، هَنِيئُونَ، هَنِيئَةٌ، هَنِيئَتَانِ، هَنِيئَاتٌ.

و اگر متعدی باشد اسم فاعلش: هَانِءٌ، هَانِئَانِ، هَانِئُونَ و ...

اسم مفعول: مَهْنُوءٌ، مَهْنُوتَانِ، مَهْنُوتُونَ و ...

اسم زمان و مکان: مَهْنَأٌ، مَهْنَأَانِ، مَهْنَأَاتٌ.

امر غایب: لِيَهْنَأْ، لِيَهْنَأَا، لِيَهْنُوتَا و ...

امر حاضر: اِهْنَأْ، اِهْنَأَا، اِهْنُوتَا و ...

فعل نهی: لَا يَهْنَأْ، لَا يَهْنَأَا، لَا يَهْنُوتَا و ...

فعل ماضی مجهول آن به قیاس ماضی مجهول باب شَرَفَ است.

هُنَأَ بِهِذَا، هُنَأَ بِهِذَيْنِ، هُنَأَ بِهِ تَوْلَاءَ و ...

[۱]. سوره طور، آیه: ۱۹.

مهموز اللام اجوف یائی

کنیم تعدی دادیم به حرف جار الی که حرف جار بود بر سر عمرو در آوردیم جیءَ زیدُ الی عمرو شد، معلوم بود خواستیم مجهولش بنا کنیم، حرف اول را ضمه ما قبل آخر را حرکت کسره دادیم بعد از سلب حرکت ما قبل جیءَ شد زید که فاعل بود ساقط کردیم الی عمرو که جار و مجرور بود اقامه کرد مقام فاعل را جیءَ الی عمرو شد، عمرو که اسم ظاهر بود انداختیم ها که ضمیر مفرد مذکر غایب بود بجای او گذاشتیم جیءَ الیه شد. به این قیاس سایر صیغه های فعل ماضی مجهول ساخته می شود.

فعل مضارع مجهول:

يُجَاوُءُ الیه، يُجَاوُءُ الیهما، يُجَاوُءُ الیہم، يُجَاوُءُ الیہا...

مجهول فعل نهی، جحد، نفی، استفهام به قیاس باب شَرْفَ و مجهولات فعل لازم ساخته می شود. تا اینجا انواع و اقسام فعل ثلاثی مجرد با تمام مشتقات آن در حد لازم، بطور اختصار بیان گردید، و بعد از این انواع و اقسام ثلاثی مزیدفیه، رباعی مجرد، رباعی مزیدفیه و ملحقات رباعی انشاء... تعالی ذکر می شود. و خداوند را شاکرم که در جوار ثامن الائمه علی بن موسی الرضا (ق) در ایام ولادت سید الشهداء ابا عبدالله الحسین، سیدالساّجدین امام زین العابدین (ع) و مظهر مهر و وفاء، پرچم دار کربلاء ابالفصل العباسی و بصرمی برم و بخشی از این کتاب را در این سفر کوتاه به نگارش درآوردم. ۱۳۸۷/۵/۱۷ شمسی = ۴ شعبان المعظم ۱۴۲۹ قمری. مشهد مقدس.

در علم تصریف هم از ماده کلمه بحث می شود و هم از هیئت کلمه، ماده کلمه از هفت حال خارج نیست، یا صحیح است مثل: ضَرَبَ یا مهموز است مثل: أَمَرَ یا مثال است مثل: وَعَدَ یا مضاعف است مثل: مَدَّ یا اجوف است مثل: قَالَ و یا ناقص است مثل: رَمَى و یا لفیف است مثل: وَقَى، طَوَى. که مفصلاً ذکر شد و در آینده هم بیان می شود.

بحث از هیئت کلمه مانند: اوزان مصدر ثلاثی مجرد، اوزان فعل ثلاثی مجرد، وزن اسم فاعل، اسم مفعول، جمع تکسیر و اسم تصغیر، اسم زمان و مکان، اسماء آلت، افعال التفضیل، صیغه مبالغه، افعال التعجب، امر غایب، نهی، جحد، نفی، استفهام و معلومات و مجهولات اینها، افعال رباعی مجرد و رباعی مزیدفیه و ملحقات رباعی، اوزان مصادر و اسم فاعل و اسم مفعول و اسم زمان و مکان و غیره.



قسم اول از اقسام ده بابی ثلاثی مزید فیه

▲ قسم اول از اقسام ده بابی ثلاثی مزید فیه

از باب افعال: أَفْعَلَ، يُفْعِلُ، اِفْعَلْ، اَلْأَمْثَلُ : أَكْرَمَ، يُكْرِمُ، اِكْرَمُوا.

انواع باب افعال:

فعل ثلاثی مجرد را برای غرض معنوی به یکی از افعال مزید فیه می برند در اینجا به چند غرض مهم اشاره می شود.

۱- متعدی کردن فعل لازم مثل: «كَرَّمَ عَلَىَّ وَ أَكْرَمْتُهُ» او بر من احترام کرد و من او را گرامی داشتم. «أَجْلَسْتُهُ فَجَلَسَ».

۲- دخول در وقت مثل: «أَصْبَحَ زَيْدٌ وَ أَمْسَى خَالِدٌ» یعنی زید در صبح داخل شد و خالد در شب.

۳- قصد جایی کردن (قصد المكان) مثل: «أَحْجَزَ» یعنی آهنگ سر زمین حجاز کرد و «أَعْرَقَ» یعنی به قصد عراق حرکت کرد.

۴- برای نشان دادن وجود چیزی که فعل از آن مشتق شده است مثل: «أَثْمَرَتِ الشَّجَرَةُ» یعنی درخت میوه داد. أَثْمَرَ از ثَمَرَ مشتق است.

۵- برای مبالغه و زیادی یک چیز است مثل: «أَشْغَلْتُهُ» یعنی او را بسیار مشغول کردم.

۶- برخورد چیزی بر یک صفت مشخص مثل: «أَعْظَمْتُهُ، أَحْمَدْتُهُ وَ أَكْبَرْتُهُ» یعنی او را دارای عظمت و ستوده و بزرگ یافتم.

۷- به معنای شدن و گردیدن (الصيرورة) مثل: «أَبَاعَ الْعَبْدَ» یعنی بنده را در معرض فروش قرار داد.

۹- برای سلب کردن و زدودن مثل: «أَشْفَى الْمَرِيضُ» یعنی شفای مریض از بین رفت و حالش بحرانی شد.

۱۰- برای رسیدن زمان چیزی مثل: «أَحْصَدَ الزَّرْعَ وَ أَصْرَمَ النَّخْلَ» یعنی وقت درو کردن غله و بریدن خرما رسید.

۱۱- به معنای فعل لازم می آید مثل: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ».

فعل ماضی معلوم :

أَكْرَمَ، أَكْرَمَا، أَكْرَمُوا، أَكْرَمْتُ، أَكْرَمْتَا، أَكْرَمْنَا، أَكْرَمَنَ، أَكْرَمْتَ، أَكْرَمْتَا، أَكْرَمْنَا، أَكْرَمْتَنِي، أَكْرَمْتَنِي، أَكْرَمْتَنِي، أَكْرَمْنَا.

أَكْرَمَ در اصل خود كَرَّمَ بود، فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم فعل ثلاثی مزید فیه بنا کنیم، بردیم به باب افعال،

قاعده و قانون باب افعال را بروی جاری کردیم، قاعده باب افعال این بود که همزه قطع مفتوحه در اولش در

آورند، فاء الفعل را ساکن و عین الفعلش را فتحه دهند اگر مفتوح نباشد و ما همچنین نمودیم، أَكْرَمَ شد.

یا اَکْرَمَ در اصل خود اِکْراماً بود مصدر بود، خواستیم فعل ماضی معلوم بنا کنیم، کسره همزه را بدل به فتحه نمودیم، الف مصدریه را از میان عین الفعل و لام الفعلش برداشتیم و تنوین مصدریه را از آخرش حذف کردیم اَکْرَمَ شد.

مصدر میمی: مُکْرَمٌ، مُکْرَمَانِ، مُکْرَمَاتٌ.

مصدر میمی، اسم زمان و مکان و اسم مفعول بر یک وزن میآیند و با قرینه لفظیه و معنویه باید تشخیص داده شود.

فعل مضارع:

يُكْرِمُ، يُكْرِمَانِ، يُكْرِمُونَ، تُكْرِمُ، تُكْرِمَانِ، يُكْرِمَنَّ، تُكْرِمُونَ، تُكْرِمِينَ، تُكْرِمَانِ، تُكْرِمْنَ، اُكْرِمُ، اُكْرِمَانِ، اُكْرِمُوا.

يُكْرِمُ در اصل خود اَکْرَمَ بود مفرد مذکر غایب بود از فعل ماضی، خواستیم مفرد مذکر غایب بنا کنیم از فعل مضارع یاء مضمومه که حرف مضارع بود در اولش در آوردیم عین الفعلش را کسره و لام الفعلش را ضمه دادیم یَاکْرِمُ شد از اینجا صرف کردیم تا به متکلم وحده رسیدیم اُکْرِمُ شد اجتماع همزتین شد و آن در کلام عرب ثقیل بود؛ لذا همزه را حذف کردیم از باقی صیغ از باب طردا للباب حذف کردیم یُکْرِمُ شد.

اسم فاعل:

مُکْرِمٌ، مُکْرِمَانِ، مُکْرِمُونَ، مُکْرِمَتٌ، مُکْرِمَاتٌ، مُکْرِمَاتٌ.

مُکْرِمٌ در اصل خود یَکْرِمَ بود، مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع، خواستیم مفرد مذکر غایب بنا کنیم از اسم فاعل یاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، بجای او میم مضمومه در آوردیم، تنوین که از جمله خواص اسم بود در آخرش ملحق نمودیم مُکْرِمٌ شد.

اسم مفعول:

مُکْرَمٌ، مُکْرَمَانِ، مُکْرَمُونَ، مُکْرَمَتٌ، مُکْرَمَاتٌ، مُکْرَمَاتٌ.

مُکْرَمٌ در اصل خود یُکْرِمُ یا تُکْرِمُ یا اُکْرِمُ بود، فعل مضارع مجهول بود خواستیم اسم مفعول بنا کنیم، حرف استقبال را از اولش برداشتیم بجای او میم مضمومه گذاشتیم و تنوین که از جمله خواص اسم بود در آخرش در آوردیم مُکْرَمٌ شد به این قیاس سایر صیغ اسم مفعول.

اسم زمان و مکان: مُکْرَمٌ، مُکْرَمَانِ، مُکْرَمَاتٌ، مُکْرَمَتٌ، مُکْرَمَتٌ در اصل یُکْرِمُ بود، فعل مضارع بود خواستیم اسم زمان و مکان بنا کنیم یاء که حرف استقبال بود از اولش برداشتیم بجای او میم مضمومه در آوردیم، تنوین که از جمله خواص اسم بود در آخرش ملحق نمودیم مُکْرَمٌ شد.

قاعده:

ابواب ثلاثی مزید فیه اسم آلت، افعَل التفضیل، افعَل التعجب، صیغه مبالغه، جمع تکسیر و اسم تصغیر ندارند و مسموع از کلمات اهل تصریف نیست.

امر غایب: لِيُكْرِمَ، لِيُكْرِمَا، لِيُكْرِمُوا... اعلال و ساختن آن روشن است.

امر حاضر: أَكْرِمَ، أَكْرِمَا، أَكْرِمُوا، أَكْرِمِي، أَكْرِمَا، أَكْرِمْنَ.

أَكْرِمَ امر است از تکریم رد کردیم به سوی اصلش تَأْكُلُ لَرِمُ بود، فعل مضارع معلوم بود، خواستیم فعل امر حاضر

بنا کنیم تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم، نظر کردیم به ما بعد تاء متحرک بود، بر همان حرکت

امرش بنا کردیم و آخرش را وقف نمودیم حرکت آخر به وقفی ساقط شد أَكْرِمُ شد.

در تنبیه ها و جمعها نون به وقفی ساقط می شود مگر در جمع مؤنث (لِأَنَّ النُّونَ عَلَامَةٌ وَ الْعَلَامَةُ لَا تُغَيَّرُ وَ لَا تُحَذَفُ)

ساختن فعل نهی، جحد، نفی، استفهام، الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه معلوماً و مجهولاً به قیاس باب ضَرَبَ است ذکرش تکرار مکررات است.

قسم دوم از انواع باب افعال باب مهموز است.

▲ قسم دوم از انواع باب افعال باب مهموز است.

مثل: آمَنَ، يُؤْمِنُ، إِيْمَانًا.

قاعدة:

در باب آمَنَ در پنج جا اجتماع همزتین می شود:

- ۱- در مصدر این باب مثل: اٰثْمَانُ که همزه ثانی از جهت کسره ما قبل قلب به یا می شود. (ایمان)
- ۲- در مفرد مذکر فعل ماضی مثل: اَلْاٰثْمَنَ که همزه دوم بجهت فتحه ما قبل قلب به الف می شود (آمَنَ) و اگر فعل ماضی را رد کردیم به سوی اصلش در تمام فعل ماضی همزه قلب به الف می شود.
- ۳- در متکلم وحده فعل مضارع، امر غایب، نهی، جحد، نفی و استفهام.
- ۴- در مفرد مذکر امر حاضر مثل: اٰثْمِنُ که همزه دوم بجهت فتحه ما قبل قلب به الف می شود (آمِنُ)
- ۵- مجهول صیغه های فعل ماضی که بجهت ضمّه ما قبل همزه دوم قلب به واو می شود.

يُؤْمِنُ، يُؤْمِنَانِ، يُؤْمِنُونَ، تُؤْمِنُ، تُؤْمِنَانِ، تُؤْمِنُونَ، تُوْمِنَانِ، تُوْمِنَانِ، تُوْمِنَانِ (تُوْمِنَانِ) اُوْمِنُ، اُوْمِنُ.

امر غایب، امر حاضر، نهی، جحد، نفی و استفهام به قیاس مجهول باب اَکَرَم ساخته و اعلال می شود.

قسم سوم از انواع باب افعال باب مضاعف است.

▲ قسم سوم از انواع باب افعال باب مضاعف است.

مثل: أَحَبَّ، يُحِبُّ، أَحْبَابًا، حکم مضاعف در این باب حکم باب مَدَّ است یعنی در پنج صیغه اول فعل ماضی واجب الادغام است در باقی صیغه ها ممتنع الادغام است چنانکه در باب مَدَّ گذشت.
فعل ماضی: أَحَبَّ، أَحْبَا، أَحْبَوْا، أَحَبَّتْ، أَحَبَّتَا، أَحَبَّتَا، أَحَبَّتَا، أَحَبَّتَا، ...

أَحَبَّ در اصل خود حَبَّ بود، رد کردیم به سوی اصلش حَبَّ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم فعل ثلاثی مزیدفیه بنا کنیم، بردیم به سوی باب افعال، قاعده و قانون باب افعال را بروی جاری کردیم قاعده و قانون باب افعال این بود که همزه قطع مفتوحه در اولش در آوردند، فاء الفعل را ساکن نمایند، وعین الفعل را فته دهند اگر مفتوح نباشند ما نیز چنین کردیم أَحَبَّ شد، اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا حرکت باء اول را نقل کرده به ما قبلش دادیم اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کردیم أَحَبَّ شد.

فعل مضارع: يُحِبُّ، يُحِبَّانِ، يُحِبُّونَ، تُحِبُّ...

به قیاس فعل مضارع باب اکرَم اعلال می شود.

اسم فاعل: مُحِبٌّ، مُحِبَّانِ، مُحِبُّونَ، مُحِبَّةٌ، مُحِبَّاتٌ، مُحِبَّاتٌ.

اسم مفعول: مُحِبٌّ، مُحِبَّانِ، مُحِبُّونَ، مُحِبَّةٌ، مُحِبَّاتٌ، مُحِبَّاتٌ.

اسم زمان و مکان و مصدر میمی هم بر وزن اسم مفعول می آید.

امر غایب: (لِيُحِبِّ، لِيُحِبَّ، لِيُحِبِّ) لِيُحِبُّوا...

امر حاضر: (أَحِبِّ، أَحِبِّ، أَحِبِّ) أَحِبُّوا...

حکم مضاعف در امر غایب، امر حاضر، نهی و جحد بر سه قسم است :

حکم واو در این باب حکم حرف صحیح است از ماضی تا استفهام و مثال هم گویند بجهت که مثل صحیح است در عدم حذف حرف اصلی و در عدم تغییر و تبدیل.

قسم پنجم از انواع باب افعال باب اجوف است

▲ قسم پنجم از انواع باب افعال باب اجوف است

مثل: أَقَامَ، يُقِيمُ، إِقَامَةٌ یعنی بر پا داشتن مانند این آیه شریفه: وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ نماز را بر پا می دارد و زکات را می پردازد. [۱]

إِقَامَةٌ در اصل اقواماً بود واو حرف عله متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده به ما قبلش دادیم واو باقی ماند در موضع حرکت ماقبلش مفتوح واو را قلب به الف کردیم تلفظ ممکن نشد، التقاء ساکنین شد میان الفین الف اول را حذف کردیم، عوض از محذوف تاء منونه در آخرش در آوردیم إِقَامَةٌ شد. فعل ماضی:

أَقَامَ، أَقَامُوا، أَقَامَتْ، أَقَامَتَا، أَقَمَ لَنَا، أَقَمْتُ، أَقَمْتُمَا، أَقَمْتُ، أَقَمْتُنَّ، أَقَمْتُ، أَقَمْنَا. أَقَامَ در در اصل قَامَ بود رد کردیم به سوی اصلش قَوْمَ بود بعد از اعلال أَقَوْمَ شد واو حرف عله متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده به ما قبلش دادیم واو ماند در موضع حرکت ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم أَقَامَ شد.

حکم واو در فعل ماضی بر دو قسم است: اول قلب شدن واو به الف در تمام چهارده صیغه فعل ماضی. دوم حذف شدن الف از جمع مؤنث تا متکلم مع الغیر.

فعل مضارع :

يُقِيمُ، يُقِي لَمْ، أَنْ، يُقِيمُونَ، تُقِيمُ، تُقِيمَانِ، يُقِيمُونَ، تُقِيمِينَ، تُقِيمَانِ، تُقِمْنَ، أَقِ لَيْمٌ، تُقِيمُ. يُقِي لَمْ در اصل خود أَقَامَ بود رد کردیم به سوی اصلش أَقَوْمَ بود بعد از اعلال يَأْقَوْمُ شد از اینجا اعلال کردیم تا متکلم وحده رسیدیم در آنجا اجتماع همزتین شد و آن در کلام عرب ثقیل بود لذا بجهت رفع ثقلت همزه اولی را حذف کردیم يُقَوْمُ شد کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده به ما قبلش دادیم بعد واو ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم يُقِيمُ شد.

یا اَطاَرَ در اصل خود طَارَ بود رد کردیم به سوی اصلش طَیَرَ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم فعل ثلاثی مزیدفیه بنا کنیم بعد از اعلال اَطَیَرَ شد یاء حرف عله متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت یاء را نقل کرده به ما قبلش دادیم یاء ماند در موضع حرکت ما قبلش مفتوح یاء را قلب به الف کردیم اَطاَرَ شد. از جمع مؤنث به بعد یاء قلب به الف می شود و الف به التقاء ساکنین می افتد.

فعل مضارع : يُطَيِّرُ، يُطَيِّرَانِ، يُطَيِّرُونَ، تُطَيِّرُ، تُطَيِّرَانِ، تُطَيِّرُونَ، تُطَيِّرُ، تُطَيِّرَانِ، تُطَيِّرُونَ، تُطَيِّرُ، تُطَيِّرَانِ، تُطَيِّرُونَ، تُطَيِّرُ، تُطَيِّرَانِ، تُطَيِّرُونَ.

یُطَيِّرُ در اصل خود اطار بود رد کردیم به سوی اصلش اَطَیَرَ بود بعد از اعلال یَاطَیُّ شد همزه را از جهت طرداً للباب حذف کردیم (چون در متکلم وحده اجتماع همزتین می شود و آن ثقیل است بجهت رفع ثقلت همزه اولی را حذف کردیم) یُطَيِّرُ شد کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده به ما قبلش دادیم یُطَيِّرُ شد.

اسم فاعل : مُطَيِّرٌ، مُطَيِّرَانِ، مُطَيِّرُونَ، مُطَيِّرَةٌ، مُطَيِّرَتَانِ، مُطَيِّرَاتٌ.

بعد از اعلال مُطَيِّرٌ می شود کسره بر یاء ثقیل است نقل کردیم به ما قبلش مُطَيِّرٌ شد.

اسم مفعول : مُطَارٌ، مُطَارَانِ، مُطَارُونَ، مُطَارَتٌ، مُطَارَتَانِ، مُطَارَاتٌ. به قیاس باب اَقَامَ ساخته می شود.

اسم زمان و مکان و مصدر میمی : مُطَارٌ، مُطَارَانِ، مُطَارَاتٌ.

امر حاضر : اَطِرْ، اَطِرَا، اَطِرُوا، اَطِرِي، اَطِرِي، اَطِرْنَ.

فعل جحد : لَمْ يَطِرْ، لَمْ يَطِرَا، لَمْ يَطِرُوا....

فعل ماضی مجهول : اُطِرَ، اُطِرَا، اُطِرُوا....

فعل مضارع مجهول : يُطَارُ، يُطَارَانِ، يُطَارُونَ....

قسم ششم از انواع باب افعال ناقص واوی است

▲ قسم ششم از انواع باب افعال ناقص واوی است

قسم ششم از انواع باب افعال ناقص واوی مثل: اَرْضَى، يَرْضَى، اَرْضَاءُ. اَرْضَاءُ در اصل خود ارضاوا بود واو واقع شد بعد از الف زایده قلب به همزه شد.

فعل ماضی: اَرْضَى، اَرْضِيَا، اَرْضَوْا، اَرْضَتْ، اَرْضَتَا، اَرْضَيْنِ، اَرْضَيْتَ، اَرْضَيْتُمَا، اَرْضَيْتُمْ، اَرْضَيْتِ، اَرْضَيْتُمَا،

أَرْضَيْتُ، أَرْضَيْتُ، أَرْضَيْنَا.

أَرْضَوْا بعد از اعلال أَرْضَوْا شد واو واقع شد در مرتبه چهارم ما قبلش مضموم نبود قلب به یاء کردیم أَرْضُوا شد یاء حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم التقاء ساکنین شد میان الف و واو، الف به التقاء ساکنین افتاد أَرْضُوا شد.

أَرْضَتْ بعد از اعلال أَرْضَتْ شد واو واقع شد در مرتبه چهارم قلب به یاء کردیم أَرْضَتْ شد یاء حرف عله متحرک قلب به الف کردیم أَرْضَاتْ شد، التقاء ساکنین شد میان الف و تاء الف به التقاء ساکنین افتاد أَرْضَتْ شد.

فعل مضارع : يُرْضِي، يُرْضِيَانِ، يُرْضُونَ ...

اسم فاعل : مُرْضٍ، مُرْضِيَانِ، مُرْضُونَ، مُرْضِيَّةٌ، مُرْضِيَتَانِ، مُرْضِيَاتٌ.

اسم مفعول : مُرْضًا، مُرْضِيَانِ، مُرْضَلَانِ ...

اسم زمان و مکان و مصدر میمی : مُرْضًا، مُرْضِيَانِ، مُرْضِيَاتٌ.

امر حاضر : أَرْضِ، أَرْضِيَا، أَرْضُوا، أَرْضِي، أَرْضِيَا، أَرْضِيَيْنِ.

در مفرد مذکر حرف آخر که واو باشد به وقفی ساقط شد، در دو تنه و جمعین نون به وقفی ساقط شد مگر در جمع مؤنث، در جمع مؤنث واو واقع شد در مرتبه چهارم ما قبلش مضموم نبود واو را قلب به یاء کردیم، در جمع مذکر ضمه بر یاء ثقیل بود نقل کرده به ماقبلش دادیم بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یاء و واو یاء به التقاء ساکنین افتاد، و در مفرد مؤنث کسره بر یاء ثقیل بود انداختیم، التقاء ساکنین شد میان یائین یاء اول به التقاء ساکنین افتاد.

فعل ماضی مجهول : أَرْضِيَ، أَرْضِيَا، أَرْضُوا، أَرْضِيَتْ ...

مضارع مجهول : يُرْضَى، يُرْضِيَانِ، يُرْضُونَ... به قیاس باب رمی اعلال و ساخته می شود.

قسم ششم از انواع باب افعال ناقص یائی است.

▲ قسم ششم از انواع باب افعال ناقص یائی است.

مثل: اَرْمَى، يَرْمِي، اِرْمَاءً.

فعل ماضی: اَرْمَى، اَرْمَا، اَرْمُوا، اَرْمَتْ، اَرْمَتَا، اَرْمَيْنَ، اَرْمَيْتَ، اَرْمَيْتُمَا، اَرْمَيْتُمْ، اَرْمَيْتَ، اَرْمَيْتُمَا، اَرْمَيْتَنَ، اَرْمَيْتُ، اَرْمَيْتُنَا.

فعل مضارع: يَرْمِي، يَرْمِيَانِ، يَرْمُونَ، تَرْمِي، تَرْمِيَانِ، يَرْمِينِ، تَرْمِي، تَرْمِيَانِ، تَرْمُونِ، تَرْمِينِ، تَرْمِيَانِ، تَرْمِينِ، اَرْمِي، تَرْمِي. به قیاس مضارع باب اطار اعلال و ساخته می شود.

اسم فاعل: مُرْمٍ، مُرْمِيَانِ، مُرْمُونَ، مُرْمِيَتُهُ، مُرْمِيَتَانِ، مُرْمِيَاتُ.

اسم مفعول: مُرْمَأً، مُرْمِيَانِ، مُرْمُونِ، مُرْمَاتُ، مُرْمَاتَانِ، مُرْمِيَاتُ.

مُرْمُولَانِ بعد از اعلال مُرْمِيُونِ می شود یاء حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح یاء را قلب به الف کردیم

مُرْمَاوَنَ شد التقاء ساکنین شد میان الف و واو، الف به التقاء ساکنین افتاد مُرْمَوَنَ شد.

امر حاضر: اَرْمِ، اَرْمِيَا، اَرْمُوا، اَرْمِي، اَرْمِيَا، اَرْمِيْلَانِ. امر غایب، نهی، جحد، نفی، استفهام معلوماً و مجهولاً به قیاس ابواب گذشته است نیاز به توضیح ندارد.

قسم هفتم از انواع باب افعال لفیف است

▲ قسم هفتم از انواع باب افعال لفیف است

لفیف هم دو قسم است، لفیف مفروق، لفیف مقرون. لفیف مفروق مثل: اَوْجِي، يَوْجِي، اِيْجَاءً: بی عرضه گی و بی کفایتی. اَوْجِي الرَّجُلُ: آن مرد را بی عرضه و بی کفایت کرد.

اِيْجَاءً در اصل خود اَوْجَاءً بود واو ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم اِيْجَاءً شد یاء واقع شد بعد از الف زایده قلب به همزه کردیم اِيْجَاءً شد.

فعل ماضی: اَوْجِي، اَوْجِيَا، اَوْجُوا، اَوْجَتْ، اَوْجَتَا، اَوْجَيْنَ، اَوْجَيْتَ، اَوْجَيْتُمَا، اَوْجَيْتُمْ، اَوْجَيْتَ، اَوْجَيْتُمَا، اَوْجَيْتَنَ، اَوْجَيْتُ، اَوْجَيْتُنَا.

فعل مضارع: يَوْجِي، يَوْجِيَانِ، يَوْجُونَ... به قیاس يَرْمِي.

اسم فاعل: مُوْجٍ، مُوْجِيَانِ، مُوْجُونَ، مُوْجِيَةٌ، مُوْجِيَتَانِ، مُوْجِيَاتُ.

اسم مفعول: مُوْجاً، مُوْجِيَانِ، مُوْجُونَ، مُوْجَاتُ، مُوْجَاتَانِ، مُوْجِيَاتُ.

اسم زمان و مکان و مصدر میمی بر وزن اسم مفعول فعل مزیدفیه میاید.
 امر حاضر : اَوْجِ، اَوْجِیَا، اَوْجُوا، اَوْجِی، اَوْجِیَا، اَوْجِیْنَ.
 فعل نهی : لَا یُوجِ، لَا یُوجِیَا، لَا یُوجُوا، لَا تَوْجِ، لَا تَوْجِیَا، لَا یُوجِیْنَ...

قسم هفتم از انواع باب افعال لفیف مقرون است.

قسم هفتم از انواع باب افعال لفیف مقرون است.

[illegible]

فعل مضارع : يَهُوِي، يَهُوِيَان، يَهُوُونَ، تَهُوِي، تَهُوِيَان، يَهُوِينَ...

اسم فاعل : مُهُو، مُهُوِيَان، مُهُوٌلَان، مُهُوِيَت، مُهُوِيَتَان، مُهُوِيَات.

اسم مفعول : مُهُوًا، مُهُوِيَان، مُهُوٌلَان، مُهُوَات، مُهُوَاتَان، مُهُوِيَات.

امر حاضر : أَهْوِ، أَهْوِيَا، أَهْوُوا، أَهْوِيْ، أَهْوِيَا، أَهْوِيْنَ.

فعل ماضى مجهول : أَهْوَى، أَهْوِيَا، أَهْوُوا...

مضارع مجهول : يَهُوِيْ، يَهُوِيَان، يَهُوٌلَان...

قسم دوم از افعال ثلاثی مزیدفیه باب تَفْعِيل است.

معانی باب تفعیل :

باب تفعیل برای چند معنی میاید :

- ۱- برای تعدیه مثل: فَضَّلْتُهُ: او را ترجیح دادم و فَرَحَ اللَّهُ: او را شاد و خرم کردم.
- ۲- برای تکثیر و زیادی مثل: قَطَعَ لَاتُ الْحَبْلِ: طناب را تکه تکه کردم و غَلَّقْتُ الْأَبْوَابَ: درها را باز کردم.
- ۳- برای نسبت دادن اصل فعل به مفعول مثل: فَسَفَّتُهُ و كَفَّرَ اللَّهُ: او را نسبت دادم به فسق و نسبت دادم بکفر.
- ۴- برای سلب و زدودن مثل: قَشَرْتُ الْعُودَ: پوست چوب را کندم.
- ۵- برای تشبیه مانند: قَوَّسَ الشَّيْخُ و هَلَّلَ الْبَعِيرُ: پیر از لاغری چون کمان و شتر چون هلال گردید.

۶- برای گرفتن فعل از اسم مثل: خَيَّمَ الْقَوْمُ: آن قوم خیمه زدند خَيَّمَ را که فعل است از الخيمه گرفتند که اسم است.

باب تفعیل مثل باب افعال از هفت حال خارج نیست یا صحیح است مثل: صَرَفَ، يُصْرِفُ، تَصْرِيفاً و یا مهموز است مثل: أَلَفَ، يُؤَلِّفُ، تَأْلِيفاً و یا مثال است مثل: وَكَّلَ، يُوَكِّلُ، تَوْكِلاً و یا مضاعف است مثل: مَدَدَ، يُمَدُّ، تَمْدِيداً و یا اجوف است مثل: قَوْمَ، يُقَوِّمُ، تَقْوِيماً و یا ناقص است مثل: ذَكَى، يُذَكِّي، تَذْكِيَةً و یا لفیف است مثل: وَصَّى، يُوصِّي، تَوْصِيَةً و یا لفیف مقرون است مثل: طَوَّى، يُطَوِّي، تَطْوِيَةً.

انواع باب تفعیل

▲ انواع باب تفعیل

قسم اول از انواع باب تفعیل

قسم اول از انواع باب تفعیل باب صحیح است مثل: صَرَفَ، يُصْرِفُ، تَصْرِيفاً: تبدیل و تغییر دادن مانند این آیه شریفه: وَ تَصْرِيفِ الرِّبَاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. ([۱]) و (همچنین) در تغییر مسیر باد ها و ابر هایی که میان زمین و آسمان مسخرند نشانه هایی است برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند.

فعل ماضی :

صَرَفَ، صَرَفَا، صَرَفُوا، صَرَفْتُ، صَرَفْتَا، صَرَفْنَا، صَرَفْنَا، صَرَفْتُمْ، صَرَفْتُمَا، صَرَفْتُنَّ، صَرَفْتُنَّ.

صَرَفَ در اصل خود صَرَفَ بود فعل ثلاثی مجرد بود خواستیم که فعل مزیدفیه بنا کنیم، بردیم به باب تفعیل قاعده و قانون باب تفعیل را بر آن جاری کردیم قانون باب تفعیل این بود که هر فعلی را به آن باب برند عین الفعلش را مکرر کنند بعد از مکرر مشدد کنند صَرَفَ شد.

یا صَرَفَ در اصل خود تَصْرِيفاً بود مصدر بود خواستیم فعل ماضی بنا کنیم تاء مصدریه را از اولش حذف نمودیم فاء الفعل را فتحه دادیم کسره عین الفعل را بدل به فتحه نمودیم و عین الفعلش را مکرر نمودیم، بعد از مکرر مشدد نمودیم یاء مصدریه را از میان عین الفعل و لام الفعلش برداشتیم و تنوین مصدریه را از آخرش

حذف نمودیم صَرَفَ شد.

مصدر میمی : مُصَرَّفٌ، (مُصَرَّفَانِ، مُصَرَّفَاتٌ)

فعل مضارع :

يُصَرِّفُ، يُصَرِّفَانِ، يُصَرِّفُونَ، تُصَرِّفُ، تُصَرِّفَانِ، تُصَرِّفُونَ، تُصَرِّفِينَ، تُصَرِّفَانِ، تُصَرِّفْنَ، أَصَرَّفُ، نَصَرَّفُ.

يُصَرِّفُ در اصل خود صَرَفَ بود فعل ماضی معلوم بود خواستیم فعل مضارع معلوم بنا کنیم یاء مضمومه که علامت مضارع بود در اولش در آوردیم، فتحه عین الفعل را بدل به کسره نمودیم و لام الفعلش را ضمّه دادیم يُصَرِّفُ شد.

اسم فاعل : مُصَرَّفٌ، مُصَرِّفَانِ، مُصَرِّفُونَ، مُصَرِّفَتٌ، مُصَرِّفَتَانِ، مُصَرِّفَاتٌ.

اسم مفعول : مُصَرَّفٌ، مُصَرِّفَانِ، مُصَرِّفُونَ، مُصَرِّفَتٌ، مُصَرِّفَتَانِ، مُصَرِّفَاتٌ.

اسم زمان و مکان و مصدر میمی هم بر وزن اسم مفعول باب مزیدفیه میاید اعلالش به قیاس اسم فاعل باب ضَرَبَ است.

امر حاضر : صَرِّفْ، صَرِّفَا، صَرِّفُوا، صَرِّفْ، صَرِّفَا، صَرِّفْنَ.

صَرِّفْ امر است از تُصَرِّفُ تاء که حرف مضارع بود از اولش انداختیم نظر کردیم به ما بعد تاء متحرک بود بر همان حرکت امرش بنا کردیم آخرش را وقف نمودیم حرکت آخر به وقفی افتاد صَرِّفُ شد. در تنه و جمع نون به وقفی می افتد مگر در جمع مؤنث. فعل نهی و جحد و نفی و استفهام معلوماً و مجهولاً با الحاق نون تأکیدخفیفه و ثقیله به قیاس باب ضَرَبَ است.

[۱]. سوره بقره، آیه: ۱۶۴.

قسم دوم از انواع باب تفعیل

▲ قسم دوم از انواع باب تفعیل

فعل ماضى: أَلَفَ، أَفَا، أَفَوَا، أَفَتَلَّ، أَفْتَا، أَفْلَانُ، أَفْلَاتَ، أَفْتَمَا، أَفْتَمَ، أَفْتِ، أَفْتَمَا، أَفْتَنَ، أَفْتِ، أَفْنَا.
به قياس صَرَفَ اعلال و ساختہ می شود.

اسم فاعل : مُؤَلِّفٌ، مُؤَلِّفَانِ، مُؤَلِّفُونَ ...

اسم مفعول : مُؤَلَّفٌ، مُؤَلَّفَانِ، مُؤَلَّفُونَ ..

اسم زمان و مکان : مُؤَلَّفٌ، مُؤَلِّفَانِ، مُؤَلِّفَاتٌ.

امر غایب : لِيُؤَلَّفْ، لِيُؤَلَّفَا، لِيُؤَلَّفُوا...

امر حاضر : اَلْفٌ، اَلْفَا، اَلْفُوا، اَلْفِي، اَلْفَا، اَلْفَنَ.

حجد : لَمْ يُؤَلَّفْ، لَمْ يُؤَلَّفَا، لَمْ يُؤَلَّفُوا ...

[۱]. سوره آل عمران، آیه: ۱۰۳.

قسم سوم از انواع باب تفعیل.

قسم سوم از انواع باب تفعیل.

قسم سوم از انواع باب تفعیل باب مثال است مثل: وَكَلَّ، يُوكِّلُ، تَوَكَّلًا؛ وکیل قرار دادن مثل این آیه شریفه: قُلْ يَتُوفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱) بگو: «فرشته مرگ بر شما مأمور شده (روح شما را میگیرد، سپس شما را به سوی پروردگارتان باز میگرداند».

فعل ماضى : وَكَلَّ، وَكَلَّاهُ، وَكَلَّوْا، وَكَلَّتْ، وَكَلَّتُمَا، وَكَلَّتُمْ، وَكَلَّتِ، وَكَلَّتُمَا، وَكَلَّتْنِ، وَكَلَّتْ، وَكَلَّتُنَا.

فعل مضارع : يُوكَلُّ، يُوكَلِّانِ، يُوكَلُّونَ ...
 اسم فاعل : مُوكَلٌّ، مُوكَلَّانِ، مُوكَلُّونَ، مُوكَلَّةٌ، مُوكَلَّتَانِ، مُوكَلَّاتٌ.
 اسم مفعول : مُوكَلٌّ، مُوكَلَّانِ، مُوكَلُّونَ ...
 امر حاضر : وَكَلِّ، وَكَلَّانِ، وَكَلُّوا، وَكَلِّي، وَكَلَّانِ، وَكَلُّنِ.
 فعل نهی : لَا يُوكَلِّ، لَا يُوكَلَّانِ، لَا يُوكَلُّونَ ...
 به قیاس باب صَرَفَ اعلال و صیغه سازی می شود.

[۱] . سورة سجدة، آیه: ۱۱.

قسم چهارم از انواع باب تفعیل

▲ قسم چهارم از انواع باب تفعیل

قسم چهارم از انواع باب تفعیل باب مضاعف است مثل: مَدَدٌ، یُمَدُّ، تمديداً: پهن کردن و گسترانیدن مثلاً مَدَدُ الشَّيْءِ: آن چیز را پهن کرد و گسترانید.
 فعل ماضی : مَدَدٌ، مَدَدَا، مَدَدُوا، مَدَدْتُمْ، مَدَدَتَا، مَدَدْنَا، مَدَدْتَ، مَدَدْتَمَا، مَدَدْتُمْ، مَدَدْتِ، مَدَدْتَمَا، مَدَدْتُنَّ، مَدَدْتُ، مَدَدْنَا.

فعل مضارع : یُمَدُّ، یُمَدَّانِ، یُمَدَّدُونَ، تُمَدَّدُ ...
 اسم فاعل : مُمَدَّدٌ، مُمَدَّانِ، مُمَدَّدُونَ، مُمَدَّدَتٌ، مُمَدَّدَتَانِ، مُمَدَّدَاتٌ.
 اسم مفعول : مُمَدَّدٌ، مُمَدَّانِ، مُمَدَّدُونَ ...
 امر حاضر : مَدِّ، مَدِّا، مَدِّوا، مَدِّی، مَدِّا، مَدِّنِ. بقیه صیغه به قیاس باب صَرَفَ اعلال و ساخته می شود.

قسم پنجم از انواع باب تفعیل

▲ قسم پنجم از انواع باب تفعیل

قسم پنجم از انواع باب تفعیل اجوف واوی است مثل: قَوْمٌ، يُقَوِّمُ، تَقْوِيماً، يُقَالُ: قَوْمَ الشَّيْءِ: عَدْلَهُ یعنی او را معتدل کرد.

فعل ماضی: قَوْمٌ، قَوْمًا، قَوْمُوا، قَوَّمْتُ ...

فعل مضارع: يُقَوِّمُ، يُقَوِّمَانِ، يُقَوِّمُونَ ...

اسم فاعل: مُقَوِّمٌ، مُقَوِّمَانِ، مُقَوِّمُونَ ...

اسم مفعول: مُقَوِّمٌ، مُقَوِّمَانِ، مُقَوِّمُونَ ...

امر حاضر: قَوْمْ، قَوْمَا، قَوْمُوا ...

بقیه صیغ به قیاس باب صَرَّفَ اَعْلَال و ساخته می شود.

قسم پنجم از انواع باب تفعیل اجوف یائی است

▲ قسم پنجم از انواع باب تفعیل اجوف یائی است

مثل: صَيَّرَ، يُصَيِّرُ، تَصَيَّرَ: تغییر و دگرگون کردن.

فعل ماضی: صَيَّرَ، صَيَّرَا، صَيَّرُوا، صَيَّرْتُ، صَيَّرْتَا، صَيَّرْنَا ...

فعل مضارع: يُصَيِّرُ، يُصَيِّرَانِ، يُصَيِّرُونَ ...

اسم فاعل: مُصَيِّرٌ، مُصَيِّرَانِ، مُصَيِّرُونَ ...

اسم مفعول: مُصَيِّرٌ، مُصَيِّرَانِ، مُصَيِّرُونَ ...

اسم زمان و مکان و مصدر میمی: مُصَيِّرٌ، مُصَيِّرَانِ، مُصَيِّرَاتٌ.

امر غایب: لِيُصَيِّرْ، لِيُصَيِّرَا، لِيُصَيِّرُوا ...

امر حاضر: صَيِّرْ، صَيِّرَا، صَيِّرُوا ...

بقیه صیغ تا استفهام معلوماً و مجهولاً با الحاق نون تأکید ثقیله و خفیفه به قیاس باب صَرَّفَ است.

قسم ششم از انواع باب تفعیل ناقص است

قسم ششم از انواع باب تفعیل ناقص است

باب تفعیل ناقص دو قسم است: ناقص یائی و ناقص واوی ناقص یائی مثل: زَکَى، یُزِکِی، تَزْکِیةُ: رشد و نمو کردن. زَكَاةُ اللَّهِ: خدا آن را رشد و نمو داد.

فعل ماضی : زَكَّى، زَكَّيَا، زَكَّوْا، زَكَّتَ، زَكَّتَا، زَكَّتَا...

فعل مضارع : يُزَكِّي، يُزَكِّيَانِ، يُزَكِّونَ، تُزَكِّي، تُزَكِّيَانِ، يُزَكِّينَ ...

اسم فاعل : مُزَكِّ، مُزَكِّيًّا، مُزَكُّونَ ...

اسم مفعول : مُزَكَّأً، مُزَكِّيًّا، مُزَكَّوْنَ ...

مُزَكَّا بعد از اعلال مُزَكِّي می شود ضممه بر یاء ثقیل بود انداختیم التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین یاء به التقاء ساکنین افتاد تنوین تابع حرکت ما قبل شد مُزَكَّا شد.

امر حاضر : زک، زکّیا، زکّوا، زکّی، زکّیا، زکّین.

فعل نہی : لَا يُزَكِّ، لَا يُزَكِّيَا، لَا يُزَكُّوْا ...

فعل نفی : لَا یُزَکِّیْ، لَا یُزَکِّیَانِ، لَا یُزَکُّونَ ...

فعل ماضی مجہول : زُکِيَ، زُكِيَ، زُكُوا، زُكِيَتْ ...

فعل مضارع مجهول : يُزَكِّي، يُزَكِّيَانِ، يُزَكِّوْنَ...

ناقص واوی از باب تفعیل

▲ ناقص واوی از باب تفعیل

مثل: دَعَى، يُدْعَى، مَدْعِيَهُ ...

فعل ماضی: دَعَى، دَعَا، دَعَوَا، دَعَتْ، دَعَّتَا، دَعَيْنَ، دَعَيْتَ، دَعَيْتُمَا، دَعَيْتُمْ، دَعَيْتِ، دَعَيْتُمَا، دَعَيْتُنَّ، دَعَيْتُ، دَعَيْنَا.

دَعَى در اصل خود دَعَا بود رد کردیم به سوی اصلش دَعَوَ بود فعل ثلاثی مجرد بود خواستیم ثلاثی مزیدفیه بنا کنیم بردیم به باب تفعیل قاعده و قانون باب تفعیل را بر آن جاری کردیم دَعَوَ شد واو واقع شد در طرف (مرتبه چهارم) ما قبلش مضموم نبود قلب به یاء کردیم دَعَى شد یاء حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح قلب به الف کردیم دَعَى شد.

فعل مضارع: يُدْعَى، يُدْعَا، يُدْعَوْنَ ...

يُدْعَى در اصل خود دَعَى بود رد کردیم به سوی اصلش دَعَوَ بود بعد از اعلال يُدْعَوُ شد واو واقع شد در طرف ماقبلش مضموم نبود قلب به یاء کردیم يُدْعَى شد، ضمّه بر یاء ثقیل بود انداختیم يُدْعَى شد.

اسم فاعل: مُدْعٍ، مُدْعِيَانِ، مُدْعَوْنِ، مُدْعِيَهُ، مُدْعِيَتَانِ، مُدْعِيَاتُ.

اسم مفعول: مُدْعَاً، مُدْعِيَانِ، مُدْعَوُّنَ ...

امر غایب: لِيُدْعَ، لِيُدْعَا، لِيُدْعَوَا، لِيُدْعَ، لِيُدْعَا، لِيُدْعَيْنَ، لِيُدْعَ، لِيُدْعَ.

امر حاضر: دَعْ، دَعَا، دَعَوَا، دَعَى، دَعَا، دَعَيْنَ.

فعل حجد: لَمْ يُدْعَ، لَمْ يُدْعَا، لَمْ يُدْعَوَا.

ماضی مجهول: دُعِيَ، دُعِيَا، دُعُوا ...

مضارع مجهول: يُدْعَى، يُدْعَا، يُدْعَوْنَ ...

حکم واو در ناقص واوی باب تفعیل مثل حکم واو در ناقص واوی ثلاثی مجرد است که واو در هر دو باب قلب به یاء می شود. زیرا واو در طرف واقع شده و ماقبلش مضموم نیست، لذا واو را قلب به یاء می کنند از جهت تخفیف در جمیع صیغه از ماضی تا استفهام، معلوماً و مجهولاً مگر در فعل مضارع و اسم مفعول فعل ثلاثی مجرد مثل: يدعو و مدعوكه واو بحالش باقی است چون ما قبل واو مضموم است. و حکم یاء منقلبه از واو مثل حکم یاء رمی است.

قسم هفتم از انواع باب تفعیل

▲ قسم هفتم از انواع باب تفعیل

قسم هفتم از انواع باب تفعیل لفیف است، لفیف دو قسم است: لفیف مفروق و لفیف مقرون، اما لفیف مفروق مثل: وَصَّى، يُوَصَّى، توصية: سفارش و توصیه کردن. مثل این آیه شریفه: وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ [۱] و همانا امر کردیم و پیمان گرفتیم از آنانی که نازل شد بر آنان کتاب پیش از شما و (پیمان گرفتیم) از شما این که پرهیز خدا را پیشه کنید.

فعل ماضی: وَصَّى، وَصَّيَا، وَصَّوْا، وَصَّتْ، وَصَّتَا، وَصَّيْنِ، وَصَّيْتَ، وَصَّيْتُمَا، وَصَّيْتُمْ، وَصَّيْتِ، وَصَّيْتُمَا، وَصَّيْتَنَ، وَصَّيْتُ، وَصَّيْنَا.

فعل مضارع: يُوَصَّى، يُوَصِّيَانِ، يُوَصَّوْنَ ...

اسم فاعل: مُوصٍّ، مُوصِّيَانِ، مُوصَّوْنَ ...

اسم مفعول: مُوصَّأً، مُوصِّيَانِ، مُوصَّوْنَ ...

امر حاضر: وَصِّ، وَصَّيَا، وَصَّوْا، وَصِّ، وَصَّيَا، وَصَّيْنِ.

[۱]. سوره نساء، آیه: ۱۳۱.

لفیف مقرون از باب تفعیل

▲ لفیف مقرون از باب تفعیل

لفیف مقرون از باب تفعیل: طَوَّى، يُطَوَّى، تطوية: در هم پیچیدن.

فعل ماضی: طَوَّى، طَوَّيَا، طَوَّوْا، طَوَّتْ، طَوَّتَا، طَوَّى لَان ...

فعل مضارع: يُطَوَّى، يُطَوِّيَانِ، يُطَوَّوْنَ ...

اسم فاعل: مُطَوٍّ، مُطَوِّيَانِ، مُطَوَّوْنَ ...

اسم مفعول: مُطَوَّأً، مُطَوِّيَانِ، مُطَوَّوْا لَان ...

امر غایب: لِيُطَوَّ، لِيُطَوِّيَا، لِيُطَوَّوْا، لِيُطَوَّيَا، لِيُطَوِّيْنِ، لِيُطَوَّوْا.

امر حاضر : طَوَّ، طَوَّيَا، طَوَّوْا، طَوَّيْ، طَوَّيَا، طَوَّيْنِ. نهی و جحد به قیاس امر غایب و نفی و استفهام به قیاس فعل مضارع ساخته می شود.

حکم واو در باب تفعیل حکم حرف صحیح است و حکم یاء در این باب در حکم یاء در باب رَمَى است.

باب سوم از ابواب ده گانه مزید فیه.

«باب مفاعله»

معانی باب مفاعله :

۱- دلالت بر مشارکت میان دو تن در اصل فعل که در آن واحد هر کدام هم فاعل باشند و هم مفعول آن مثل: ضاربَ زیدٌ عمرواً: زید با عمرو زد و خورد کرد.

۲- دلالت بر کثرت و تأکید مانند: ضاعف الله أَلَجَرَكَ: خداوند پاداش تو را چند برابر کند.

۳- به معنای أَفْعَلَ می آید مثل: عَاَفَاكَ اللهُ به معنای أَعْفَاكَ اللهُ یعنی خداوند تو را عافیت دهد.

۴- و گاهی به معنای فعل ثلاثی مجرد می آید مثل: سَاَفَرَ زیدٌ، قَاَتَلَهُ اللهُ و بَاَرَكَ فیه.

این باب هم از هفت حال بیرون نیست یا صحیح است مثل: ضاربٌ، یضاربُ، مضاربٌ، یا مهموز است مثل: آخَذَ، یؤخذُ، مؤخذةٌ و یا مثال است مثل: وارثٌ، یوارثُ، موارثَةٌ و یا مضاعف است مثل: حابٌ، یحاربُ، مُحاربةٌ و یا اجوف است مثل: رامیٌ، یرامی، مُراماةٌ و یا لفیف است مثل: طاووی، یطاولُ، مُطاوأةٌ.

قسم اول از انواع باب مفاعله

▲ قسم اول از انواع باب مفاعله

قسم اول از انواع باب مفاعله صحیح است مثل: ضاربٌ، یضاربُ، مضاربٌ.

فعل ماضی :

ضاربٌ، ضارباً، ضاربوا، ضاربَتِ، ضاربَتَا، ضاربِنِ، ضاربَتِ، ضاربَتَا، ضاربَتُمَا، ضاربَتُمَا، ضاربَتِ، ضاربَتَا، ضاربَتُنَّ، ضاربَتُنَّ، ضاربَتُنَّ.

ضاربٌ در اصل خود ضَرَبَ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم فعل ثلاثی مزید فیه بنا کنیم، بردیم به باب

مفاعله قاعده وقانون باب مفاعله را بروی جاری کردیم قاعده باب مفاعله این بود که الف ساکنه که علامت باب مفاعله بود در میان فاء الفعل و عین الفعلش در آوردیم ضاربَ شد.

فعل مضارع: يُضَارِبُ، يُضَارِبَانِ، يُضَارِبُونَ، تُضَارِبُ، تُضَارِبَانِ، تُضَارِبُونَ، تُضَارِبِينَ، تُضَارِبَانِ، تُضَارِبِينَ، أَضَارِبُ، أَضَارِبَانِ، أَضَارِبُونَ.

يُضَارِبُ در اصل خود ضاربَ بود فعل ماضی معلوم بود خواستیم فعل مضارع معلوم بنا کنیم یاء مضمومه که علامت فعل مضارع بود در اولش در آوردیم ما قبل آخر را حرکت کسره و آخرشرا حرکت ضمه دادیم يُضَارِبُ شد.

اسم فاعل: مُضَارِبٌ، مُضَارِبَانِ، مُضَارِبُونَ، مُضَارِبَةٌ، مُضَارِبَتَانِ، مُضَارِبَاتٌ.

اسم مفعول: مُضَارَبٌ، مُضَارَبَانِ، مُضَارَبُونَ ...

امر غایب: لِيُضَارِبْ، لِيُضَارِبَا، لِيُضَارِبُوا ...

امر حاضر: ضَارِبٌ، ضَارِبَانِ، ضَارِبُونَ، ضَارِبَةٌ، ضَارِبَتَانِ، ضَارِبَاتٌ.

فعل ماضی مجهول: ضُورِبَ، ضُورِبَا، ضُورِبُوا، ضُورِبَ، ضُورِبَتَا، ضُورِبَتَانِ، ضُورِبَتْ، ضُورِبَتَانِ، ضُورِبْتُمْ، ضُورِبْتُمْ، ضُورِبْتُمْ، ضُورِبْتُمْ، ضُورِبْتُمْ، ضُورِبْتُمْ.

ضُورِبَ در اصل خود ضاربَ بود فعل ماضی معلوم بود خواستیم فعل مجهول بنا کنیم، حرف اول را حرکت ضمه ما قبل حرف آخر را حرکت کسره دادیم ضُورِبَ شد الف ساکن ما قبل مضموم را قلب به واو نمودیم ضُورِبَ شد.

فعل مضارع مجهول: يُضَارَبُ، يُضَارَبَانِ، يُضَارَبُونَ ... بقیه صیغ نیاز به توضیح و بیان ندارد.

قسم دوم از انواع باب مفاعله

▲ قسم دوم از انواع باب مفاعله

قسم دوم از انواع با مفاعله باب مهموز است مثل: آخَذَ، يُوْأَخِذُ، مَوْأَخِذٌ.

فعل ماضی معلوم: آخَذَ، آخَذَا، آخَذُوا، أَخَذَتْ، أَخَذْتَا، أَخَذْنَ، أَخَذَتْ، أَخَذْتُمْ، أَخَذْتُمْ، أَخَذْتُمْ، أَخَذْتُمْ، أَخَذْتُمْ، أَخَذْتُمْ.

آخَذَ در اصل خود آخَذَ بود فعل ثلاثی مجرد بود خواستیم مزید فیه بنا کنیم بردیم به باب مفاعله قاعده باب مفاعله این بود که الف ساکنه میان فاء الفعل و عین الفعلش در آورند آخَذَ شد.

فعل مضارع : يُؤَاخِذُ، يُؤَاخِذَانِ، يُؤَاخِذُونَ ...

يُؤَاخِذُ در اصل آخَذَ بود فعل ماضی معلوم بود خواستیم فعل مضارع بنا کنیم یاء که حرف مضارع بود در اولش در آوردیم ما قبل آخر را کسره و آخرش را حرکت ضمّه دادیم يُؤَاخِذُ شد.

اسم فاعل : مُؤَاخِذٌ، مُؤَاخِذَانِ، مُؤَاخِذُونَ ...

اسم مفعول : مُؤَاخِذٌ، مُؤَاخِذَانِ، مُؤَاخِذُونَ ...

امر حاضر : آخِذْ، آخِذَا، آخِذُوا، آخِذِي، آخِذَا، آخِذْنَ.

فعل ماضی مجهول : أُوْخِذَ، أُوْخِذَا، أُوْخِذُوا ...

به قیاس مجهول ضارب ساخته می شود.

اعلال و ساختن مثال واوی مثل: وَارِثٌ، يُوَارِثُ، مُوَارِثَةٌ و مثال یائی مثل: يَاسِرٌ، يُيَاسِرُ، مُيَاسِرَةٌ و مضاعف

مثل: حَابٌ، يُحَابُّ، مُحَابَّةٌ و اجوف واوی مثل: شَاوِرٌ، يُشَاوِرُ، مُشَاوَرَةٌ و ناقص یائی مثل: رَامِيٌ، يُرَامِيٌ،

مُرَامَةٌ و لفیف مثل: الْوَالِيُّ، يُوَالِيُّ، مُوَالَاةٌ به قیاس باب ضارب است با اختلاف جزئی که با دقت و آگاهی به

ابواب گذشته روشن می شود در اینجا تنها به ذکر فعل ماضی مجهول اکتفاء میکنم:

وُورِثَ، يُوُورِثُ، حُبٌّ، شُورِرٌ، رُومِيٌّ، وُوَلِيٌّ.

حُبٌّ در اصل خود حَابٌ بود رد کردیم به سوی اصلش حَابَبٌ بود فعل ماضی معلوم بود، خواستیم فعل ماضی

مجهول بنا کنیم حرف اول را ضمّه ماقبل آخر را حرکت کسره دادیم حُبَّبَ شد، الف ساکن ما قبل مضموم را

قلب به واو کردیم حُوبٌ شد اجتماع حرفین متجانسین شد شرط ادغام در آن موجود بود لذا حرکت جنس

اول را برداشته در ثانی ادغام نمودیم حُوبٌ شد التقاء ساکنین شد میان واو و باء واو به التقاء ساکنین افتاد حُبٌّ

شد.

در مفرد مذکر امر غایب و امر حاضر و نهی و جحد سه وجه جایز است: جایز است فتحه (لِيُحَابَّ) لَأَنَّ الْفَتْحَةَ

اخْفَ الحركات و جایز است کسره (لِيُحَابَّ) لَأَنَّ إِذَا التَّقَى السَّاكِنَ بِالسَّاكِنِ حَرَكَتُ الْكَسْرِ و جایز است فک ادغام

(لِيُحَابَّ) به قیاس باب مَدَّ.

باب چهارم از ابواب ثلاثی مزید فیه. (انفعال)

▲ باب چهارم از ابواب ثلاثی مزید فیه. (انفعال)

این باب همیشه لازم است و برای مطاوعه می آید مثل: كَسَرَاتُ، الْقَلَمَ فَاُنْكَسَرَ: آن را شکستم و آن هم کسر (شکستن) را قبول کرد و شکسته شد. و باب انفعال تشکیل نمی شود مگر در جایی که قابلیت تأثیر پذیری در آن باشد همانطور که ذکر شد و به همین خاطر نمیتوان گفت: عَلِمْتُ الْمَسْئَلَةَ فَاُنْعَلِمْتُ: آن مسئله را دانستم و آن مسئله هم قبول دانایی کرد و دانسته شد.

این باب هم از هفت حال خارج نیست.

- ۱- صحیح است مثل: أَنْصَرَفَ، يَنْصَرِفُ، أَنْصَرِفًا فهو: مُنْصَرِفٌ و ذاك: مَنْ يَنْصَرِفُ...
- ۲- مهموز است مثل: اَنْتَخَذَ، يَنْتَخِذُ، اَنْتَخِذًا فهو: مُنْتَخِذٌ و ذاك: مُنْتَخِذٌ ...
- ۳- مثال است مثل: اَنْوَصَلَ، يَنْوَصِلُ، اَنْوَصَالًا فهو: مُتَوَصِّلٌ و ذاك: مُتَوَصِّلٌ ...
- ۴- اجوف است مثل: اِنْقَادَ، يَنْقَادُ، اِنْقِيَادًا فهو: مُنْقَادٌ و ذاك: مُنْقَادٌ ... اسم فاعل بعد از اعلال مُنْقَوِدٌ می شود و او حرف عله متحرک ماقبل مفتوح را قلب به الف کردیم مُنْقَادٌ شد، و در اسم مفعول بعد از اعلال مُنْقَوِدٌ می شود و او حرف عله متحرک ما قبل مفتوح را قلب به الف کردیم مُنْقَادٌ می شود. امر حاضر این فعل: اِنْقَدْ است بعد از اعلال اَنْقَوِدٌ می شود و او حرف عله متحرک ما قبل مفتوح را قلب به الف کردیم اِنْقَادٌ شد الف به التقاء ساکنین افتاد اِنْقَدَ شد.
- ۵- مضاعف است مثل: اِنْصَبَّ، يَنْصَبُّ، اِنْصِبَابًا فهو: مُنْصَبٌّ و ذاك: مُنْصَبٌّ ...
- ۶- مثال است مثل: اِنْمَحَى، يَنْمَحِي، اِنْمِحَانًا فهو: مُنْمَحٍ و ذاك: مُنْمَحًا ...
- ۷- لفیف است مثل: اِنْزَوَى، يَنْزَوِي، اِنْزَوَانًا فهو: مُنْزَوٍ و ذاك: مُنْزَوًا ...
- قسم اول از انواع باب انفعال باب صحیح است.

مثل: اَنْصَرَفَ، يَنْصَرِفُ، اَنْصَرَا فَاً.

فعل ماضی معلوم :

اَنْصَرَفَ، اَنْصَرَفاً، اَنْصَرَفُوا، اَنْصَرَفَتْ، اَنْصَرَفَتِ، اِنْصَرَفْتُ، اِنْصَرَفْتُمْ، اِنْصَرَفْنَا، اِنْصَرَفْتُمَا، اِنْصَرَفْتُمْ، اِنْصَرَفْتُمْ، اِنْصَرَفْتُمْ.

انْصَرَفَ در اصل خود صَرَفَ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم ثلاثی مزید فیه بنا کنیم بردیم به باب انفعال
قاعده باب انفعال را بروی جاری ساختیم، قاعده باب انفعال این است که همزه وصل مسکوره با نون ساکنه در
اولش در آورند ما نیز چنین کردیم انْصَرَفَ شد.

فعل مضارع : يَنْصَرِفُ، يَنْصَرِفَانِ، يَنْصَرِفُونَ، ...
 اسم فاعل : مُنْصَرِفٌ، مُنْصَرِفَانِ، مُنْصَرِفُونَ، مُنْصَرِفَتٌ، مِنْ لِّصَرِفَتَانِ، مُنْصَرِفَاتٌ.
 اسم مفعول : مُنْصَرَفٌ، مِنْ لِّصَرِفَانِ، مُنْصَرَفُونَ ...
 امر غایب : لِيَنْصَرِفْ، لِيَنْ لِّصَرِفَا، لِيَنْ لِّصَرِفُوا ...
 امر حاضر : اَنْصَرِفْ، اَنْصَرِفَا، اَنْصَرِفُوا ...
 اسم زمان و مکان و مصدر میمی : مُنْصَرَفٌ، مُنْصَرِفَانِ، مُنْصَرِفَاتٌ.
 بقیه صیغ نیاز به اعلال و توضیح ندارد.

باب پنجم از ابواب ثلاثی مجرد باب افتعال است.

▲ باب پنجم از ابواب ثلاثی مجرد باب افتعال است.

این باب هم از هفت حال خارج نیست:

- ۱- صحیح است مثل: اِكْتَسَبَ، يَكْتَسِبُ، اِكْتَسَابٌ فهو: مُكْتَسِبٌ و ذاك: مُكْتَسِبٌ ...
 - ۲- مهموز است مثل: اَتَتَمَرَ (اَتَمَرَ)، يَأْتِمِرُ، اَتِمٌّ اَرَأَ فهو: مُتَتَمِرٌ و ذاك: مُتَتَمِرٌ ...
 - ۳- مثال است مثل: اَتَهَبَ، يَتَهَبُ، اَتَاهُ بَأَ فهو: مُتَهَبٌ و ذاك: مُتَهَبٌ ... این فعل مثال واوی است مثال یائی مثل: اَتَسَرَ، يَتَسِرُ، اَتَسَارٌ فهو: مُتَسِرٌ و ذاك: مُتَسِرٌ ...
 - ۴- مضاعف است مثل: اِمْتَدَّ، يَمْتَدُّ، اِمْتَدَادٌ فهو: مُمْتَدٌّ و ذاك: مُمْتَدٌّ ...
 - ۵- اجوف است مثل: اِجْتَابَ، يَجْتَابُ، اِجْتَاباً فهو: مُجْتَابٌ و ذاك: مُجْتَابٌ ... این فعل اجوف واوی است اِجْتَابَ در اصل خود جَوَبَ بود ... یا اجوف یائی است مثل: اِخْتَارَ، يَخْتَارُ اِخْتِياراً فهو: مُخْتَارٌ و ذاك: مُخْتَارٌ ...
 - ۶- ناقص است مثل: اِجْتَبَى، يَجْتَبِي، اِجْتِبَاءٌ فهو: مُجْتَبٍ و ذاك: مُجْتَبٍ ...
 - ۷- لقیف است مثل: اِحتَوَى، يَحْتَوِي، اِحتِ واءٌ فهو: مُحْتَوٍ و ذاك: مُحْتَوٍ ... اِحتِوائاً در اصل اِحتِوايأ بود یا واقع شد بعد از الف زایده قلب به همزه کردیم اِحتِوائاً شد.
- معانی باب افتعال:

بقیه صیغ نیاز به توضیح ندارد.

اَتَّهَبَ در اصل خود وَهَبَ بود بعد از اعلالِ اَوْتَهَبَ شد واو را از جنس تاء و تاء را در تاء ادغام کردیم اَتَّهَبَ شد.

در باب افتعال اگر سه چیز فاء الفعل واقع شود بدل به تاء می شود اول: واو دوم: یاء سوم: همزه مثل: اَوْتَهَبَ، اِئْتَسَرَ وِ اِئْتَحَذَ= اَنْهَبَ، اِئْسَرَ وِ اِئْتَحَذَ.

باب ششم از ابواب ثلاثی مزیدفیه باب تفاعل است

▲ باب ششم از ابواب ثلاثی مزیدفیه باب تفاعل است

معانی باب تفاعل :

- ۱- مشارکت میان دو تن یا بیشتر مانند: تَخَاطَبَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ تَصَالَحَ الْقَوْمُ.
- ۲- برای مطاوعه فاعل است یعنی فعلی را که از باب مفاعله بر او وارد می شود می پذیرد مثل : بَاعَدَتْهُ فِتْبَاعَدَ: او را دور کردم او هم دور شد.
- ۳- تظاهر دروغین به چیزی مثل : تَمَارَضْتُ : خود را به مریضی زدم.
- ۴- برای کار تدریجی و پشت سر هم می آید مثل: تَوَارَدَ الْقَوْمُ : آن قوم بتدریج و پشت سر هم آمدند.
- ۵- به معنای فعل ثلاثی مجرد می آید مثل: تَعَالَى اللَّهُ وَ تَسَامَى: عَلِيٌّ وَ سَمَا یعنی خداوند بلند مرتبه و متعال است.

باب تفاعل هم از هفت حال خارج نیست :

- ۱- صحیح است مثل : تَضَارَبَ، يَتَضَارَبُ، تَضَارَبًا.
- ۲- مهموز است مثل : تَتَاخَذُ، يَتَاخَذُ، تَتَاخَذًا.
- ۳- مثال است مثل : تَوَاصَلَ، يَتَوَاصَلُ، تَوَاصُلًا.
- ۴- مضاعف است مثل : تَحَابَّ، يَتَحَابُّ، تَحَابًّا.
- ۵- اجوف است مثل : تَحَاوَلَ، يَتَحَاوَلُ، تَحَاوُلًا.

۶- ناقص است مثل : تَرَامِي، يَتَرَامِي، تَرَامِيًا.

۷- لفيف است مثل : تَوَانِي، يَتَوَانِي، تَوَانِيًا.

قسم اول از انواع باب تفاعل باب صحيح است

▲ قسم اول از انواع باب تفاعل باب صحيح است

مثل : تَضَا رَبُّ، يَتَضَا رَبُّ، تَضَا رَبًّا.

فعل ماضی :

تَضَا رَبُّ، تَضَا رَبًّا، تَضَا رَبَّوْا، تَضَا رَبَّتْ، تَضَا رَبَّتَا، تَضَارَبْنَ، تَضَا رَبَّتْ، تَضَا رَبَّتَمَا، تَضَا رَبُّتُمْ، تَضَا رَبَّتِ، تَضَا رَبُّتُمَا، تَضَا رَبُّتُنَّ، تَضَا رَبُّتُمْ، تَضَا رَبُّنَا.

تَضَا رَبُّ در اصل خود ضَرَبَ بود فعل ثلاثی مجرد بود خواستیم فعل ثلاثی مزیدفیه بنا کنیم بردیم به باب تفاعل قاعده و قانون باب تفاعل را در آن جاری کردیم قاعده و قانون باب تفاعل این بود که تاء مفتوحه منقوطة در اولش در آورند و الف ساکنه در میان فاء الفعل و عین الفعلش در آورند ما نیز چنین کردیم تَضَا رَبُّ شد.

و یا تَضَا رَبُّ در اصل خود تَضَارَبُ بود مصدر بود، خواستیم فعل ماضی بنا کنیم الف مصدریه را از میان عین الفعل و لام الفعلش برداشتیم، تنوین مصدریه را از آخرش حذف کردیم ضمه عین الفعل را بدل کردیم به فتحه تَضَا رَبُّ شد.

فعل مضارع :

يَتَضَا رَبُّ، يَتَضَا رَبَّانِ، يَتَضَا رَبُّونَ، تَضَا رَبُّ (تَتَضَا رَبُّ)، تَضَا رَبَّانِ (تَتَضَا رَبَّانِ)، يَتَضَا رَبُّ لَّانِ، تَضَا رَبُّ (تَتَضَا رَبُّ)، تَضَا رَبَّانِ (تَتَضَا رَبَّانِ)، تَضَا رَبُّونَ (تَتَضَا رَبُّونَ)، تَضَا رَبُّونَ (تَتَضَا رَبُّونَ)، تَضَا رَبُّونَ (تَتَضَا رَبُّونَ)، تَضَا رَبُّونَ (تَتَضَا رَبُّونَ)، تَضَا رَبُّونَ (تَتَضَا رَبُّونَ)، تَضَا رَبُّونَ (تَتَضَا رَبُّونَ).

يَتَضَا رَبُّ در اصل خود تَضَا رَبُّ بود، فعل ماضی معلوم بود، خواستیم فعل مضارع معلوم بنا کنیم، یاء که علامت استقبال بود در اولش در آوردیم و لام الفعلش را حرکت ضمه دادیم يَتَضَا رَبُّ شد، از اینجا صرف کردیم تا مفرد مؤنث غائب در آنجا اجتماع تائین شد و آن در کلام عرب ثقیل بود «لأنه يتلجّج فيه السان و

يَتَأْتَا فِيهِ الْبَيَانُ» لذا تاء باب تفاعل را از جهت رفع ثقلت حذف کردیم از باقی صیغ از باب طردا للباب حذف نمودیم تَضَا رَبُّ، تَضَا رَبَّان ... شدند در این صورت فرق بین مفرد مذکر مغایب فعل ماضی (تَضَا رَبُّ) با مفرد مؤنث فعل مضارع (تَضَا رَبُّ) در فتحه و ضمّه لام الفعل است و با قرینه باید تشخیص و تمیز داد.

اسم فاعل : مُتَضَا رَبُّ، مُتَضَارِبَان، مُتَضَارِبُونَ، مُتَضَا رَبَّتْ، مُتَضَارِبَتَانِ، مُتَضَا رَبَّاتٌ.

اسم مفعول : مُتَضَا رَبُّ، مُتَضَا رَبَّان، مُتَضَا رَبَّوْنَ ...

امر غایب : لِيَتَضَا رَبُّ، لِيَتَضَا رَبَّان، لِيَتَضَا رَبَّوْا ...

امر حاضر : تَضَا رَبُّ، تَضَا رَبَّان، تَضَا رَبَّوْا، تَضَارِبِي ...

فعل ماضی مجهول : تُضَوِّرْ، تُضَوِّرَا، تُضَوِّرُوا ...

تُضَوِّرْ در اصل خود تَضَا رَبُّ بود فعل ماضی معلوم بود خواستیم فعل ماضی مجهول بنا کنیم حرف اول را ضمّه ما قبل حرف آخر را حرکت کسره دادیم تَضَارِبْ شد مشتبه شد به مفرد مؤنث باب مفاعله (تَضَارِبُ) از جهت رفع اشتباه فاء الفعل را نیز ضمّه دادیم بعد الف ساکن ما قبل مضموم را قلب به واو نمودیم تُضَوِّرْ شد. فعل مضارع مجهول : يُتَضَا رَبُّ، يُتَضَا رَبَّان، يُتَضَا رَبَّوْنَ ..

باب دوم از انواع باب تفاعل باب مهموز است

▲ باب دوم از انواع باب تفاعل باب مهموز است

مثل: تَنَاخَدَ، يَتَنَاخَدُ، تَنَاخَدًا فهو مُتَنَاخِدٌ و ذاك : مُتَنَاخِدٌ: و الأَمْرُ منه : تَنَاخَدُ. و النهي عنه : لا يَتَنَاخَدُ

...

فعل ماضی مجهول : تُتَوَخَّذُ، تُتَوَخَّذا، تُتَوَخَّذُوا ...

بقیه این صیغ نیاز به بیان ندارد به قیاس باب تَضَا رَبُّ اعلال و ساخته می شود.

باب سوم از انواع باب تفاعل باب مثال است

▲ باب سوم از انواع باب تفاعل باب مثال است

مثل : تَوَاصَلَ، يَتَوَاصَلُ، تَوَاصُلًا فهو : مُتَوَاصِلٌ و ذاك : مُتَوَاصِلٌ، الأمر منه : تَوَاصَلْ ...

فعل ماضی مجهول : تُؤَوِّصِلَ ...

مضارع مجهول : يُتَوَاصَلُ ...

جهت انتخاب هو در اسم فاعل و ذاك در اسم مفعول چیست ؟

علماء صرف «هو» را در اسم فاعل و «ذاك» را در اسم مفعول بکار می برند جهتش این است که هو مرفوع است و با اسم فاعل مناسبت دارد، و ذاك شباهت میرساند به كاف ادعوك و با اسم مفعول مناسبت دارد.

باب چهارم از انواع باب تفاعل باب مضاعف است

▲ باب چهارم از انواع باب تفاعل باب مضاعف است

مثل : تَحَابَّ، يَتَحَابُّ، تَحَابُّ، تَحَابًّا.

فعل ماضی : تَحَابَّ، تَحَابُّ، تَحَابًّا، تَحَابُّوا ...

فعل مضارع : يَتَحَابُّ، يَتَحَابُّانِ، يَتَحَابُّونَ ...

اسم فاعل : مُتَحَابِّ، مُتَحَابِّانِ، مُتَحَابُّونَ ...

اسم مفعول : مُتَحَابِّ، مُتَحَابِّانِ، مُتَحَابُّونَ ...

امر حاضر : (تَحَابَّ، تَحَابُّ، تَحَابُّ) تَحَابَّ، تَحَابُّوا، تَحَابُّوْا ...

ماضی مجهول : تُحُوبُّ، تُحُوبُّانِ، تُحُوبُّوا ...

مضارع مجهول : يُتَحَابُّ، يُتَحَابُّانِ، يُتَحَابُّونَ ...

باب پنجم از انواع باب تفاعل باب اجوف است

▲ باب پنجم از انواع باب تفاعل باب اجوف است

مثل: تَحَاوَلَ، يَتَحَاوَلُ، تَحَاوَلًا.

فعل ماضی: تَحَاوَلَ، تَحَاوَلَا، تَحَاوَلُوا ...

فعل مضارع: يَتَحَاوَلُ، يَتَحَاوَلَانِ، يَتَحَاوَلُونَ ...

اسم فاعل: مُتَحَاوِلٌ، مُتَحَاوِلَانِ، مُتَحَاوِلُونَ ...

اسم مفعول: مُتَحَاوَلٌ، مُتَحَاوِلَانِ، مُتَحَاوَلُونَ ...

امر حاضر: تَحَاوَلْ، تَحَاوَلَا، تَحَاوَلُوا ...

فعل ماضی مجهول: تُحَاوَلُ، تُحَاوَلَانِ، تُحَاوَلُوا ...

فعل مضارع مجهول: يُتَحَاوَلُ، يُتَحَاوَلَانِ، يُتَحَاوَلُونَ ...

باب ششم از انواع باب تفاعل باب ناقص است

▲ باب ششم از انواع باب تفاعل باب ناقص است

مثل: تَرَامَى، يَتَرَامَى، تَرَامَاً در اصل تَرَامِيّاً بود ما قبل ياء را به مناسبت ياء حرکت کسره دادیم تَرَامِيّاً شد.

فعل ماضی: تَرَامَى، تَرَامَا، تَرَامُوا، تَرَامَتْ ...

فعل مضارع: يَتَرَامَى، يَتَرَامَانِ، يَتَرَامُونَ ...

اسم فاعل: مُتَرَامٍ، مُتَرَامِيَانِ، مُتَرَامُونَ، مُتَرَامِيَّةٌ، مُتَرَامِيَتَانِ، مُتَرَامِيَاتٌ.

اسم مفعول: مُتَرَامًا، مُتَرَامِيَانِ، مُتَرَامُونَ ...

امر حاضر: تَرَامِ، تَرَامَا، تَرَامُوا، تَرَامِي، تَرَامِيَا، تَرَامِيْنَ.

فعل نهی: لَا يَتَرَامِ، لَا يَتَرَامِيَا، لَا يَتَرَامِلُوا ...

فعل ماضی مجهول : تُرُومِي، تُرُومِيَا، تُرُومُوا ...
فعل مضارع مجهول : يُتَرَامِي، يُتَرَامِيَان، يُتَرَامُونَ ...

باب هفتم از انواع باب تفاعل باب لفيف است

▲ باب هفتم از انواع باب تفاعل باب لفيف است

مثل : توانی، یتوانی، تَوَانِيَاً (کوتاهی کردن در حاجت خود).
فعل ماضی : تَوَانِي، تَوَانِيَا، تَوَانُوا، تَوَانَلْ، تَوَانَتَا ...
فعل مضارع : يَتَوَانِي، يَتَوَانِيَان، يَتَوَانُونَ ...
اسم فاعل : مُتَوَان، مُتَوَانِيَان، مُتَوَانُونَ ...
اسم مفعول : مُتَوَانَا، مُتَوَانِيَان، مُتَوَانُونَ ...
امر حاضر : تَوَان، تَوَانِيَا، تَوَانُوا ...
فعل ماضی مجهول : تُوَوْنِي، تُوَوْنِيَا، تُوَوْنُوا ...
تُوَوْنُوا بعد از اعلان تَوْنِيُوا می شود ضمّه بر ياء ثقیل بود نقل کرده به ما قبلش دادیم، التقاء ساکنین شد میان ياء و واو ياء به التقاء ساکنین افتاد تُوَوْنُوا شد.
فعل مضارع مجهول : يُتَوَانِي، يُتَوَانِيَان، يُتَوَانُونَ ...
مجهول امر غایب : لِيَتَوَان، لِيَتَوَانَا، لِيَتَوَانُوا ...

باب هفتم از ابواب ثلاثی مزید فيه باب تَفَعَّل است

▲ باب هفتم از ابواب ثلاثی مزید فيه باب تَفَعَّل است

معانی باب تفعّل :

- ۱- مطاوعه فعل یعنی قبول کردن و پذیرفتن فعل مانند : كَسَرْتُ الخَشَبَ فَتَكَسَّرَ یعنی چوب را شکستم و چوب هم شکستن را پذیرفت یا مثل : كَسَرْتُ الزَّجَاجَ فَتَكَسَّرَ : شیشه را شکستم و شیشه هم شکستن را پذیرفت.
 - ۲- برای تکلف یک چیزی که انسان میخواهد به زحمت آن چیز را بدست آورد مثل : تَحَلَّمَ وَ تَشَجَّعَ برای کسی که بزحمت و مشقت خود را به حلم و شجاعت وا دارد.
 - ۳- برای اینکه فاعل، اصل فعل را مفعول خود قرار دهد مثل : تَبَنَّيْتُ يُونُسَ یعنی : یوسف را به فرزندی پذیرفتم.
 - ۴- برای دوری گزیدن از فعل مثل : تَهَجَّدَ یعنی : از هجود (خواب) دوری کرد و شب را بیدار ماند.
 - ۵- برای شدن و گردیدن است مثل : تَأَيَّمَتِ الْمَرْثَةُ : آن زن بیوه شد.
 - ۶- برای حاصل شدن پی در پی اصل فعل است مثل : تَجَرَّعَ یعنی : جرعه جرعه نوشید.
 - ۷- برای گرفتن فعل از اسم است مثل : تَوَسَّدَ یعنی بالشی تهیه کرد.
 - ۸- برای انتساب است مثل : تَبَدَّى : منسوب به بادیه و بیابان شد.
- این باب هم از هفت حال خارج نیست یا :
- ۱- صحیح است مثل : تَصَرَّفَ، يَتَصَرَّفُ، تَصَرُّفاً.
 - ۲- مهموز است مثل : تَأَثَّرَ، يَتَأَثَّرُ، تَأَثُّراً، فهو : مُتَأَثِّرٌ ... و ذاك : مُتَأَثِّرٌ ... و الأمر منه : تَأَثَّرٌ ...
فعل ماضی مجهول : تَأَثَّرَ، تَأَثَّرَا، تَأَثَّرُوا ...
مضارع مجهول : يَتَأَثَّرُ، يَتَأَثَّرَانِ، يَتَأَثَّرُونَ ...
 - ۳- مثال است مثل : تَوَكَّلَ، يَتَوَكَّلُ، تَوَكُّلاً، فهو : مُتَوَكِّلٌ و ذاك : مُتَوَكِّلٌ، و الأمر منه : تَوَكَّلَ ... و النهی عنه : لا يَتَوَكَّلُ ...
 - ۴- یا مضاعف است مثل : تَحَبَّبَ، يَتَحَبَّبُ، تَحَبُّباً، فهو : مُتَحَبِّبٌ ... و ذاك مُتَحَبِّبٌ ... و الأمر منه : تَحَبَّبَ ... و الجحد منه : لم يَتَحَبَّبْ ...
 - ۵- یا اجوف است مثل : تَحَوَّلَ، يَتَحَوَّلُ، تَحَوُّلاً، فهو : مُتَحَوِّلٌ ... و ذاك : مُتَحَوِّلٌ ... و الأمر منه : تَحَوَّلَ ... و النهی عنه : لا يَتَحَوَّلُ ...
 - ۶- یا ناقص است مثل : تَمَنَّى، يَتَمَنَّى، تَمَنِّياً، فهو : مُتَمَنَّ ... و ذاك : مُتَمَنَّأ ... و الأمر منه : تَمَنَّ ... در مفرد
 - مذکر امر حاضر سه وجه جایز است، فتحه، کسره و فک ادغام.
 - ۷- لفیف است مثل : تَقَوَّى، يَتَقَوَّى، تَقَوِّياً، فهو : مُتَقَوِّ ... و ذاك : مُتَقَوِّأ ... و الأمر منه : تَقَوَّ ...

بجهت اختصار تنها اکتفا میکنم به اعلال و ساختن باب تَصَرَّفَ.

فعل ماضی معلوم : تَصَرَّفَ، تَصَرَّفَا، تَصَرَّفُوا، تَصَرَّفْتُ، تَصَرَّفْتَا، تَصَرَّفْتُمْ، تَصَرَّفْتُمَا، تَصَرَّفْتُمْ، تَصَرَّفْتُمَا، تَصَرَّفْنَا.

تَصَرَّفَ در اصل خود صَرَفَ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم ثلاثی مزیدفیه بنا کنیم بردیم به باب تفاعل قاعده و قانون باب تفاعل را بروی جاری کردیم قاعده و قانون باب تفاعل این بود که هر فعل ثلاثی مجرد را به آن باب ببرند تاء مفتوحه منقوطه در اولش در آورند، عین الفعل را مکرر بعد از مکرر مشدد کنند ما نیز چنین کردیم تَصَرَّفَ شد.

فعل مضارع : يَتَصَرَّفُ، يَتَصَرَّفَانِ، يَتَصَرَّفُونَ ...

قاعدهٔ : قاعده در فعل مضارع این باب این است که در بعضی صیغ بجهت جمع شدن دو تاء تاء باب تفاعل از جهت رفع ثقات حذف می شود از باقی صیغ هم از جهت طردا للباب حذف می شود.

اسم فاعل : مُتَصَرِّفٌ، مُتَصَرِّفَانِ، مُتَصَرِّفُونَ ...

اسم مفعول : مُتَصَرَّفٌ، مُتَصَرَّفَانِ، مُتَصَرَّفُونَ ...

امر حاضر : تَصَرَّفْ، تَصَرَّفَا، تَصَرَّفُوا ...

فعل ماضی مجهول : تُصَرِّفُ، تُصَرِّفَانِ، تُصَرِّفُونَ ...

تُصَرِّفُ در اصل خود تَصَرَّفَ بود فعل ماضی معلوم بود خواستیم ماضی مجهول بنا کنیم اول را ضمه ما قبل حرف آخر را کسره دادیم تُصَرِّفَ شد مشتهبه شد به مفرد مؤنث فعل مضارع از باب تفعیل از جهت رفع اشتباه فاء الفعل را نیز ضمه دادیم تُصَرِّفَ شد.

مضارع مجهول : يُتَصَرَّفُ، يُتَصَرَّفَانِ، يُتَصَرَّفُونَ ...

باب هشتم از ده بابی ثلاثی مزید فیه

▲ باب هشتم از ده بابی ثلاثی مزید فیه

معانی باب استفعال :

۱- برای خواستن و طلب کردن مثل : اِسْتَعْفَرَ و اِسْتَرْحَمَ یعنی خواستار آمرزش و ترحم شد.

۲- برای در یافتن چیزی بر صفتی چون : اسْتَعْلَظَ الْأَمْرَ یعنی کار را بزرگ دریافت.

۳- برای تغییر و تبدیل می آید مثل : اسْتَحْجَرَ الطِّينُ یعنی گل تبدیل به سنگ شد.

۴- برای کسب چیزی با سختی و تکلف می آید مثل : اسْتَجْرَأَ یعنی با سختی و تکلف به خود جرات و جسارت داد.

۵- برای مطاوعه و پذیرفتن می آید مثل : اراحَهُ فَأَلْجَأَ سِرَاحَ یعنی به او راحتی داد و او هم پذیرفت و استراحت کرد.

۶- گاهی به معنای فعل ثلاثی مجرد می آید مثل : اسْتَقَرَّ که به معنای قَرَّ است.

باب استفعال هم از هفت حال خارج نیست یا :

۱- صحیح است مثل : اسْتَخْرَجَ، يَسْتَخْرِجُ، اسْتَخْرَجَ رَاجِئاً.

۲- مهموز است مثل : اسْتَمَرَّ، يَسْتَمِرُّ، اسْتَمَرَّ مَا را (مشورت کردن) فهو : مُسْتَمِرٌّ (مُسْتَمِرٌّ) و ذاك : مُسْتَمِرٌّ ... و الا مرمنه : اسْتَمَرَّ ...

۳- مثال است مثل : اسْتَوْحَبَ، يَسْتَوْحِبُ، اسْتَوْحَبَ فهو : مُسْتَوْحِبٌ ... و ذاك : مُسْتَوْحِبٌ ... و الا مرمنه : اسْتَوْحِبُ ...

۴- مضاعف است مثل : اسْتَمَدَّ، يَسْتَمِدُّ، اسْتَمَدَّ، فهو : مُسْتَمِدٌّ ... و ذاك مُسْتَمِدٌّ ... و الا مرمنه : اسْتَمَدَّ، اسْتَمَدَّ، اسْتَمَدَّ ...

۵- اجوف است مثل : اسْتَقَامَ، يَسْتَقَامُ، اسْتَقَامَهُ فهو : مُسْتَقِيمٌ ... و ذاك : مُسْتَقَامٌ ... و الا مرمنه : اسْتَقِمَ، اسْتَقِيمَا، اسْتَقِيمُوا ...

اسْتَقَامَ در اصل خود قام بود رد کردیم به سوی اصلش قَوْمَ بود بعد از اعلالِ اسْتَقَوْمَ شد واو حرف عله متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن بود، حرکت واو را نقل کرده به ما قبلش دادیم، واو در موضع حرکت ما قبلش مفتوح واو را قلب به الف نمودیم اسْتَقَامَ شد از جمع مونث به بعد الف حذف می شود بجهت التقاء ساکنین.

اسْتَقَمَ اَنْ بعد از اعلالِ اسْتَقَوْمَنَ می شود، واو حرف عله متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده به ما قبلش دادیم واو باقی ماند در موضع حرکت ما قبلش مفتوح آن را قلب به الف کردیم، التقاء ساکنین شد میان الف و میم، الف به التقاء ساکنین افتاد اسْتَقَوْمَنَ شد.

۶- ناقص است مثل: اسْتَحْيِ، يَسْتَحْيِ، اسْتَحْيَاءُ (خیمه و خرگاه را بر افراشتن) فهو: مُسْتَحْيٍ ... و ذاك: مُسْتَحْبًا ... و الامر منه: اسْتَحْبٍ...

۷- لفيف است مثل: اسْتَحْيِ، يَسْتَحْيِ، اسْتَحْيَاءُ (زنده نگه داشتن) فهو: مُسْتَحْيٍ ... و ذاك: مُسْتَحْيًا ... و الامر منه: اسْتَحْيِ...

از باب استفعال اکتفاء می کنم به اعلال و ساختن باب صحیح مثل: اسْتَخْرَجَ، يَسْتَخْرِجُ، اسْتَخْرَجًا. فعل ماضی معلوم:

اسْتَخْرَجَ، اسْتَخْرَجَا، اسْتَخْرَجُوا، اسْتَخْرَجَ لَات، اسْتَخْرَجَتَا، اسْتَخْرَجَ لَان، اسْتَخْرَجَتَا، اسْتَخْرَجْتُمَا، اسْتَخْرَجْتُمْ، اسْتَخْرَجَ لَات، اسْتَخْرَجْتُمَا، اسْتَخْرَجْتُنَّ، اسْتَخْرَجْتُ، اسْتَخْرَجْتِ، اسْتَخْرَجْنَا.

اسْتَخْرَجَ در اصل خود خَرَجَ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم مزید فیه بنا کنیم بردیم به سوی باب استفعال، قاعده و قانون باب استفعال را بروی جاری کردیم، قاعده باب استفعال این بود که همزه وصل مکسوره با سین ساکنه و تاء مفتوحه منقطه در اولش در آوریم فاء الفعلش را ساکن نمائیم اسْتَخْرَجَ شد.

فعل مضارع: يَسْتَخْرِجُ، يَسْتَخْرِجَانِ، يَسْتَخْرِجُونَ ... يَسْتَخْرِجُ در اصل خود اسْتَخْرَجَ بود بعد از اعلال يَأْسُ تَخْرِجُ شد همزه بدرج کلام ساقط شد لِأَنَّ الهمزة تثبتُ فی الابتداء و تسقط فی الدرج يَسْتَخْرِجُ شد. ویا حذف همزه از باب طرداً للباب (موافقت) است چون در متکلم وحده اجتماع همزین می شود و آن در کلام ثقلت دارد همزه را بجهت رفع ثقلت حذف کردیم از باقی صیغه ها طردا للباب حذف کردیم.

اسم فاعل: مُسْتَخْرَجٌ، مُسْتَخْرَجَانِ، مُسْتَخْرَجُونَ و ...

اسم مفعول: مُسْتَخْرَجٌ، مُسْتَخْرَجَانِ، مُسْتَخْرَجُونَ و ...

امر حاضر: اسْتَخْرِجْ، اسْتَخْرِجَا، اسْتَخْرِجُوا و ...

بقیه صیغه ها نیاز به اعلال ندارد.

باب نهم از افعال ده بابی ثلاثی مزید فیه

▲ باب نهم از افعال ده بابی ثلاثی مزید فیه

(باب افعلال است)

افْعَلْ، يَفْعَلُ، اَفْعَلًا مثلاً: اَحْمَرُ، يَحْمَرُ، اَحْمَرًا (سرخ رنگ شدن).

معانی باب افعال :

۱- برای داخل شدن در یک صفت می‌آید مثل: اَحْمَرُ البُسْرُ: غوره خرما سرخ شد.

۲- برای مبالغه و زیادی یک چیز می‌آید مثل: اسودَّ اللَّیْلُ: شب به شدت تاریک شد.

باب افعال غالباً بر ای رنگها و عیبهاست.

این باب تنها صحیح استعمال شده است، مهموز و اجوف و ناقص و مثال و مضاعف ندارد.

فعل ماضی معلوم:

[illegible]

اِحْمَرَّ در اصل خود حَمَرٌ بود فعل ثلاثی مجرد بود خواستیم مزید بنه بنا کنیم بر دیم به باب افعال قاعده و قانون باب افعال را بر وی جاری کردیم: همزه وصل مکسوره در اولش در آوردیم فاء الفعلش را ساکن، ضمه عین الفعلش را بدل کردیم به فتحه لام الفعلش را مکرر کردیم اِحْمَرَّرَ شد، اجتماع حرفین متجانسین، متقاربین شد حرکت جنس اول را برداشته در ثانی ادغام کردیم اِحْمَرَّ شد، به این قیاس تا جمع مؤنث، از جمع مؤنث تا آخر فعل ماضی هر دو راء به حالش باقی است چون شرط ادغام که تحرک ثانی باشد وجود ندارد.

فعل مضارع:

يَخْمَرُ، يَخْمَرَانِ، يَخْمَرُونَ، تَخْمَرُ، تَخْمَرَانِ، تَخْمَرُونَ، تَحْمَرَيْنِ، تَحْمَرَانِ، تَحْمِرُونَ،
أَحْمَرُ، نَحْمَرُ.

يَحْمَرُّ در اصل خود اِحْمَرَّ بود، رد کردیم به سوی اصلش اِحْمَرَّ بود مفرد مذکر غایب بود از فعل ماضی، خواستیم مفرد مذکر غایب بنا کنیم از فعل مضارع یاء که حرف مضارع بود در اولش در آوردیم، فاء الفعل و عین را به حال خودش گذاشتیم، و لام الفعل اول را مکسور و لام الفعل دوّم را مضموم نمودیم یَاَحْمَرُّ شد از اینجا صرف کردیم تا متکلم وحده در آنجا اجتماع همزین شد و آن در کلام عرب ثقیل بود لذا همزه را حذف کردیم از باقی صیغ از باب طردا للباب حذف نمودیم یَحْمَرُّ شد، اجتماع حرفین متجانسین شد حرکت راء اول را برداشته در ثانی ادغام کردیم یَحْمَرُّ شد.

بعضی همزه را به درج کلام ساقط کردند لأن الهمزه تثبت فی الابتدا وتسقط فی الدرج و همچنین در باقی

صیغه‌های فعل ماضی ادغام لازم است مگر در جمعین مؤنثین که ادغام ممتنع است چون حرف دوم متحرک نیست.

اسم فاعل:

مُحَمَّرٌ، مُحَمَّرَانِ، مُحَمَّرُونَ، مُحَمَّرَتٌ، مُحَمَّرَتَانِ، مُحَمَّرَاتٌ.

اسم مفعول: مُحَمَّرٌ، مُحَمَّرَانِ، مُحَمَّرُونَ ...

اسم فاعل و اسم مفعول در تقدیر با هم فرق می‌کنند.

اسم فاعل: مُحَمَّرٌ و اسم مفعول: مُحَمَّرٌ در هر دو اجتماع حرفین متجانسین شد حرکت راء اول را برداشته در ثانی ادغام کردیم مُحَمَّرٌ شد.

امر حاضر:

(اِحْمَرْ، اِحْمَرِ، اِحْمَرُوا، اِحْمَرِي، اِحْمَرَا، اِحْمَرْنَ.

در مفرد مذکر امر حاضر و امر غایب و نهی و جحد سه وجه جایز است: فتحه، کسره و فک ادغام.

فعل ماضی مجهول:

أُحْمِرَ، أُحْمِرَا، أُحْمِرُوا، أُحْمِرْتُ، أُحْمِرْتَا، أُحْمِرْنَا، أُحْمِرْتَ، أُحْمِرْتَمَا، أُحْمِرْتُمْ، أُحْمِرْتِ،

أُحْمِرْتُمُ، أُحْمِرْتُنَّ، أُحْمِرْتُمْ، أُحْمِرْنَا.

أُحْمِرَ، در اصل خود اِحْمَاَرٌ بود رد کردیم به سوی اصلش اِحْمَرَرٌ بود (و جایز است عدم الراء) فعل ماضی

معلوم بود خواستیم فعل ماضی مجهول بنا کنیم، اول متحرک منه که میم باشد حرکت ضمه دادیم، ماقبل آخر را

حرکت کسره دادیم، همزه به جهت متابعت اول متحرک منه نیز مضموم شد اُحْمِرَرٌ شد حرکت جنس اول را

برداشته در ثانی ادغام کردیم اُحْمَرٌ شد.

بقیه صیغ احتیاج به توضیح و اعلال ندارند.

باب دهم از ابواب ده بابی ثلاثی مزید فیه

▲ باب دهم از ابواب ده بابی ثلاثی مزید فیه

(باب افعیال است)

مثل: اَفْعَالٌ، يَفْعَلُ، اَفْعِلَالاً چون: اَحْمَرٌ، يَحْمَرُ، اَحْمِرَاراً (بسیار قرمز شدن).

معانی، باب افعیال:

۱- باب افعیال مثل باب افعِلال برای مبالغه فعل لازم آید. لکن مبالغه در این باب بیشتر باشد زیرا که گفته می شود: حَمَرَ زَيْدٌ در صورتیکه زید فی الجملة سرخ باشد و گفته می شود:

اِحْمَرَّ زَيْدٌ در صورتیکه سرخی زید در حد وسط باشد، و گفته می شود: اِحْمَارٌ زَيْدٌ در صورتیکه سرخی زید بیشتر از حد وسط باشد.

۲- صیوررت و تحوّل مثل: اِحْمَارُ التُّفَّاحِ: سیب به تدریج بسیار قرمز شد.

فعل ماضی :

اِحْمَارٌ رَّ، اِحْمَارٌ رَّا، اِحْمَارٌ رَّوَا، اِحْمَارَتٌ، اِحْمَارٌ رَّنَا، اِحْمَارٌ رَّنْ، اِحْمَارٌ رَرَّتْ، اِحْمَارٌ رَرَّتُمَا، اِحْمَارٌ رَرَّتُمْ، اِحْمَارٌ رَرَّتْ، اِحْمَارَرَّتُمَا، اِحْمَارَرَّتْنِ، اِحْمَارٌ رَرَّتْ، اِحْمَارٌ رَرَّنَا.

اِحْمَارٌ در اصل خود حَمَرٌ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم فعل ثلاثی مزید فیه اش بنا کنیم بردیم به باب افعیال قاعده باب افعیال را بر وی جاری نمودیم، قاعده باب افعیال آن است که هر فعل ثلاثی مجرد را که در آن باب می‌برند همزه وصل مکسوره در اولش درآورند و فاء الفعلش را ساکن نمایند و الف ساکن میانه فاء الفعل و عین الفعلش درآورند و لام الفعل را مفتوح مکرر کنند ما هم چنین کردیم اِحْمَارٌ رَرٌ شد، اجتماع حرفین متحرکین متجانسین شد شرط ادغام موجود بود حرکت راء اول را برداشته در ثانی ادغام کردیم اِحْمَارٌ شد.

فعل مضارع:

يَحْمَاْرُ، يَحْمَاْرَانِ، يَحْمَاْرُونَ ...

يَحْمَاً رُ در اصل اِحْمَاً رُ بود فعل ماضی معلوم بود خواستیم فعل مضارع معلوم بنا کنیم یاء که حرف مضارع بود در اولش در آوردیم لام الفعلش را ضمّه دادیم یَا حَمَاً رُ شد صرف کردیم تا به متکلم وحده رسیدیم در آنجا اجتماع همزین شد و آن در کلام عرب ثقیل است لذا همزه را حذف کردیم از جهت طرداً للباب (موافقت با متکلم وحده) يَحْمَاً رُ شد (یا همزه به درج کلام ساقط شد لَأَنَّ الهمزة تَثَبَّتْ فِي الْإِبْتِدَاءِ وَ تَسْقُطُ فِي الدَّرَجِ).

اسم فاعل: مُحَمَّرٌ، مُحَمَّرَانِ، مُحَمَّرُونَ...

اسم مفعول: مُحْمَرٌ، مُحْمَرَانِ، مُحْمَرُونَ...

امر حاضر: (اَحْمَرٌ، اَحْمَارٌ، اَحْمَارُ) اَحْمَارُ رَوَا، اَحْمَارِيّ، اَحْمَارًا، اَحْمَارُونَ.

درمفرد مذکر امر غایب و نهی و جحد سه وجه جایز است: فتحه، کسره و فک ادغام چنانچه قبلاً مکرراً ذکر شد و توضیح داده شد.

در اینجا ده باب ثلاثی مزید فیه به پایان رسید با تمام اقسامش (۵۸) باب می شود زیرا هشت باب اول هر کدام بر هفت قسم است (۵۶=۷*۸) یا صحیح است و یا مهموز و یا اجوف و یا مثال و یا ناقص و یا مضاعف و یا لفیف و با باب افعِلَال و افعِلَال پَنجَاه و هشت قسم می شود.

فعل ماضی مجهول: اُحْمُورٌ، اُحْمُورًا، اُحْمُورُوا ...

اُحْمُورٌ در اصل اِحْمَارٌ بود فعل ماضی معلوم بود، خواستیم فعل ماضی مجهول بنا کنیم اول متحرک منه آن که میم باشد ضمه دادیم همزه نیز به جهت اول متحرک منه مضموم شد همزه ساکن ما قبل مضموم را قلب به واو کردیم اُحْمُورٌ شد و اگر اِحْمَارٌ را رد به سوی اصلش کردیم در فعل مجهول حرکت جنس اول را برداشته در ثانی ادغام کردیم.

فعل مضارع مجهول: يُحْمَرُ، يُحْمَرَانِ، يُحْمَرُونَ ...

بقیه صیغه‌ها نیاز به اعلال و توضیح ندارد.

رباعی مجرد و رباعی مزید فیه

▲ رباعی مجرد و رباعی مزید فیه

فعل رباعی هم بر دو قسم است رباعی مجرد و رباعی مزید فیه، رباعی مجرد یک باب است بر وزن: فَعْلَلْ، يُفَعْلَلُ، فَعْلَلْنَا، فَعْلَلْنَا.

مثل: دَخَرَجْ، يَدْخَرِجُ، دَخَرَجْنَا و دَخَرَجًا: چیز را در سرازیری فرو غلتانیدن.

باب فَعْلَلْ مثل دَخَرَجْ غالباً متعدی میباشد مثل: دَخَرَجَ زَيْدٌ الْحَجَرَ: زید سنگ را فرو غلتانید، و گاهی لازم استعمال می شود مثل: دَرَبِحَ الرَّجُلُ یعنی پشتش خم شده.

رباعی مجرد (فَعْلَلْ)

فعل ماضی:

دَخَرَجْ، دَخَرَجَا، دَخَرَجُوا، دَخَرَجَتْ، دَخَرَجَتَا، دَخَرَجْنَ، دَخَرَجَتْ، دَخَرَجْتُمَا، دَخَرَجْتُمْ، دَخَرَجَتْ، دَخَرَجْتُمَا، دَخَرَجْتُنَّ، دَخَرَجْتُ، دَخَرَجْنَا.

دَخَرَجْ در اصل خود دَخَرَجْتَا بود، مصدر بود، خواستیم فعل ماضی معلوم بنا کنیم، تاء و تنوین مصدریه را از

آخرش حذف کردیم دَخَرَجَ شد.

و یا دَخَرَجَ در اصل خود دَخَرَجاً بود، مصدر بود، خواستیم فعل ماضی بنا کنیم، کسره فاء الفعل را بدل کردیم به فتحه، الف مصدریه را از ما بین لام الفعلین برداشتیم، تنوین مصدریه را از آخرش حذف کردیم، دَخَرَجَ شد.

فعل مضارع:

يُدَخِّرُ، يُدَخِّرَانِ، يُدَخِّرُونَ، تُدَخِّرُ، تُدَخِّرَانِ، تُدَخِّرُونَ، تُدَخِّرِينَ، تُدَخِّرَانِ، تُدَخِّرِينَ، أُدَخِّرُ، نُدَخِّرُ.

يُدَخِّرُ در اصل خود دَخَرَجَ بود، فعل ماضی معلوم بود، خواستیم مضارع معلوم بنا کنیم، یاء که علامت فعل مضارع بود در اولش درآوردیم، عین الفعل را مکسور و لام الفعل را ضمّه دادیم، يُدَخِّرُ شد.

اسم فاعل: مُدَخِّرُ، مُدَخِّرَانِ، مُدَخِّرُونَ ...

اسم مفعول: مُدَخَّرُ، مُدَخَّرَانِ، مُدَخَّرُونَ ...

امر غایب: لِيُدَخِّرْ، لِيُدَخِّرَا، لِيُدَخِّرُوا ...

امر حاضر: دَخِّرْ، دَخِّرَا، دَخِّرُوا، دَخِّرِي، دَخِّرَا، دَخِّرِي.

فعل ماضی مجهول: دُخِّرَ، دُخِّرَا، دُخِّرُوا ...

فعل مضارع مجهول: يُدَخَّرُ، يُدَخَّرَانِ، يُدَخَّرُونَ ...

رباعی مزید فیه:

رباعی مزید فیه سه باب است:

۱- باب تَفَعَّلَ، يَتَفَعَّلُ، تَفَعَّلًا مثل: تَدَخَّرَ، يَتَدَخَّرُ، تَدَخَّرًا: قبول غلطانیدن کردن.

باب تفعّل از برای مطاوعه باب فَعَّلَلَ می باشد مثل: دَخَرَجْتُ الْحَجَرَ فَتَدَخَّرَ ذَلِكَ الْحَجَرُ یعنی سنگ را غطانیدم و آن هم غلطید.

فعل ماضی: تَدَخَّرَ، تَدَخَّرَا، تَدَخَّرُوا ...

تَدَخَّرَ در اصل خود دَخَرَجَ بود، فعل رباعی مجرد بود، خواستیم رباعی مزید فیه بنا کنیم، بردیم به باب تفعّل

قاعده باب تفعّل را بر آن جاری کردیم و آن این بود که تاء مفتوحه منقوطة که علامت باب تفعّل بود در

اولش درآوردیم تَدَخَّرَ شد و می شود تَدَخَّرَ را از مصدر بنا کرد.

فعل مضارع: يَتَدَخَّرُ، يَتَدَخَّرَانِ، يَتَدَخَّرُونَ ...

اسم فاعل: مُتَدَخِّرُ، مُتَدَخِّرَانِ، مُتَدَخِّرُونَ ...

اسم مفعول: مُتَدَخَّرُ، مُتَدَخَّرَانِ، مُتَدَخَّرُونَ ...

امر حاضر: تَدَخَّرَجْ، تَدَخَّرَجَا، تَدَخَّرَجُوا...

فعل ماضی مجهول: تَدَخَّرَجَ، تَدَخَّرَجَا، تَدَخَّرَجُوا ...

تَدَخَّرَجَ در اصل خود تَدَخَّرَجَ بود فعل ماضی معلوم بود، خواستیم فعل ماضی مجهول بنا کنیم حرف اول را ضمه ما قبل حرف آخر را کسره دادیم تَدَخَّرَجَ شد مشتبه شد به مفردة مؤنث مضارع فَعَلَلْ (تَدَخَّرَجُ) از جهت رفع اشتباه فاء الفعلش را نیز ضمه دادیم تَدَخَّرَجَ شد.
فعل مضارع مجهول: يُتَدَخَّرَجُ، يُتَدَخَّرَجَانِ، يُتَدَخَّرَجُونَ ...

باب دوم از ابواب رباعی مزید فیه (افْعَلَالُ)

▲ باب دوم از ابواب رباعی مزید فیه (افْعَلَالُ)

باب دوم از رباعی مزید فیه باب افْعَلَال است مثل: افْعَلَلْ، یَفْعَلَلُ، افْعَلَالٌ مثلاً: اِحْرَنْجَمَ، یَحْرَنْجَمُ، اِحْرَنْجَامٌ مثلاً: جمع شدن مانند: اِحْرَنْجَمَ الْقَوْمُ: قوم جمع شدند اِحْرَنْجَمَ الْاِیْلُ: شترها جمع شدند. و این فعل هم برای مطاوعه می آید.

فعل ماضی: اِحْرَنْجَمَ، اِحْرَنْجَمَا، اِحْرَنْجَمُوا، اِحْرَنْجَمَتْ و ...

اِحْرَنْجَمَ در اصل خود حَرْجَمَ بود فعل رباعی مجرد بود خواستیم فعل رباعی مزید فیه بنا کنیم بردیم به باب افْعَلَال، قاعده باب افْعَلَال را بر وی جاری نمودیم همزه وصل مکسوره در اولش درآوردیم فاء الفعلش را ساکن، عین الفعلش را فتحه دادیم، نون ساکنه که علامت باب افْعَلَال بود در میان عین الفعل و لام الفعل در آوردیم اِحْرَنْجَمَ شد.

و یا اِحْرَنْجَمَ در اصل خود اِحْرَنْجَاماً بود، مصدر بود خواستیم فعل بنا کنیم، کسره عین الفعل را بدل به فتحه نمودیم، الف مصدریه را از میان لام الفعلین برداشتیم، تنوین مصدریه را از آخرش حذف کردیم، اِحْرَنْجَمَ شد.
فعل مضارع:

یَحْرَنْجَمُ، یَحْرَنْجَمَانِ، یَحْرَنْجَمُونَ ... ساختن فعل مضارع به قیاس مضارع باب اِکْتَسَبَ.

اسم فاعل: مُحْرَنْجَمٌ، مُحْرَنْجَمَانِ، مُحْرَنْجَمُونَ ...

اسم مفعول: مُحَرَّنَجَمٌ، مُحَرَّنَجَمَانِ، مُحَرَّنَجَمُونَ ...
 امر حاضر: اَحْرَنْجِمِ، اَحْرَنْجِمَا، اَحْرَنْجِمُوا ...
 بقیه صیغ نیاز به توضیح و تشریح ندارد.

باب سوم از ابواب رباعی مزیدفیه (افعلال)

▲ باب سوم از ابواب رباعی مزیدفیه (افعلال)

باب سوم از ابواب مزیدفیه باب افعلال است مثل: اَفْشَعَرَّ، يَفْشَعِرُ، اَفْشَعَرَاراً (پوست بدن و غیره منقبض و به هم جمع شدن) مثل این آیه شریفه: تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ. [۱]
 که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند می‌افتد.

فعل ماضی:

اَفْشَعَرَّ، اَفْشَعَرَا، اَفْشَعَرُوا، اَفْشَعَرْتُ، اَفْشَعَرْتَا، اَفْشَعَرْنَا، اَفْشَعَرْتَ، اَفْشَعَرْتِ، اَفْشَعَرْتُمَا، اَفْشَعَرْتُمْ، اَفْشَعَرْتُنَّ، اَفْشَعَرْتُنَّ، اَفْشَعَرْنَا.

اَفْشَعَرَّ در اصل خود قَشَعَرَ بود، رباعی مجرد بود، خواستیم رباعی مزید فیه بنا کنیم بردیم به باب افعلال، قاعده باب افعلال را بروی جاری نمودیم قاعده باب افعلال این بود که هر فعل رباعی مجرد را به آن باب برند همزه وصل مکسوره در اولش درآورند و فاء الفعل را ساکن کنند و عین الفعل را فتحه دهند و لام الفعل دوم را مفتوح مکرر نمایند، ما هم چنین کردیم اَفْشَعَرَّ شد، اجتماع حرفین متحرکین متجانسین شد فتحه راء اول را به ما قبلش دادیم، اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کردیم، اَفْشَعَرَّ شد. تا جمع مؤنث ادغام واجب است و از جمع مؤنث تا متکلم مع الغير ادغام ممتنع است زیرا حرف دوم لازم السکون است و شرط ادغام در آن وجود ندارد.

فعل مضارع: يَفْشَعِرُ، يَفْشَعِرَانِ، يَفْشَعِرُونَ ...

يَفْشَعِرُ در اصل خود اَفْشَعَرَّ بود رد کردیم به سوی اصلش اَفْشَعَرَّ بود، فعل ماضی معلوم بود خواستیم مضارع معلوم بنا کنیم یاء که حرف مضارع بود در اولش درآوردیم حرف آخر را ضمه و ماقبل حرف آخر را حرکت کسره دادیم، يَفْشَعِرُ شد از این جا صرف کردیم تا به متکلم وحده رسیدیم در آنجا اجتماع همزتین شد و آن

در کلام عرب ثقیل است همزه را به جهت رفع ثقلت حذف کردیم از باقی صیغ از باب طردا للباب حذف کردیم (و یا همزه به درج کلام ساقط شد) یَقْشَعِرُّ شد اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد و آن در کلام عرب ثقیل بود، لذا حرکت جنس اول را نقل کرده به ما قبلش دادیم اول ساکن ثانی متحرک، اول را در ثانی ادغام کردیم یَقْشَعِرُّ شد.

اسم فاعل: مُقْشَعِرٌّ، مُقْشَعِرَّانَ، مُقْشَعِرُّونَ ...

اسم مفعول: مُقْشَعِرٌّ، مُقْشَعِرَّانَ، مُقْشَعِرُّونَ ...

امر حاضر: (اِقْشَعِرْ، اِقْشَعِرْ، اِقْشَعِرْ، اِقْشَعِرْ، اِقْشَعِرْ، اِقْشَعِرْ) ...

در مفرد مذکر امر حاضر و مفردات امر غایب و نهی و جحد سه وجه (فتحه، کسره و فک ادغام) جایز است.

[۱]. سوره زمر، آیه: ۲۳.

فصل: ملحقات فعل رباعی مزید فیه

▲ فصل: ملحقات فعل رباعی مزید فیه

این فصل در ملحقات رباعی مزید فیه است، این افعال را چرا ملحقات می گویند؟ برای اینکه ملحقات ساخته می شود از فعل ثلاثی مجرد (با شرایط و علائم و خواص باب رباعی مزید فیه) بر خلاف رباعی مزید فیه که از رباعی مجرد ساخته می شود نه از ثلاثی مجرد، و این ملحقات چهار باب است.

باب اول از ملحقات باب اِفْعَلَال

▲ باب اول از ملحقات باب اِفْعَلَال

باب اول از ملحقات باب اَفْعَلال مثل: اَفْعَنْسَسَ، يَفْعَنْسِسُ، اَفْعَنْسَسَا (کسی که خیلی سینه‌اش قوز و پشتش فرو رفتگی داشته باشد و به عقب باز گشتن را هم گویند) يُقَالُ: قَعَسَ الرَّجُلُ اِذَا دَخَلَ ظَهْرُهُ وَ خَرَجَ صَدْرُهُ فِي الْجُمْلَةِ وَ يُقَالُ: اَفْعَنْسَسَ الرَّجُلُ اِذَا كَثُرَ خُرُوجُهُ.

این فعل از ملحقات باب اِحْرَنْجَمَ است یعنی ثلاثی مزید فیه است لکن ملحق است به اِحْرَنْجَمَ که رباعی مزید فیه است و جهت الحاق این است که مصدر هر دو هم وزن است (اَفْعَنْسَسَ و اِحْرَنْجَا) و این باب برای مبالغه فعل لازم است.

فعل ماضی:

اَفْعَنْسَسَ، اَفْعَنْسَسَا، اَفْعَنْسَسُوا، اَفْعَنْسَسْتَ، اَفْعَنْسَسْتَا، اَفْعَنْسَسْنَا، اَفْعَنْسَسْتِ، اَفْعَنْسَسْتُمَا، اَفْعَنْسَسْتُمْ، اَفْعَنْسَسْتِ، اَفْعَنْسَسْتُمَا، اَفْعَنْسَسْتُمْ، اَفْعَنْسَسْنَا.

اَفْعَنْسَسَ در اصل خود قَعَسَ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم فعل رباعی مزید فیه بنا کنیم بردیم به باب اَفْعَلال قاعده باب افعلال را بر آن جاری نمودیم و آن این بود که همزه وصل مکسوره در اولش درآوردیم فاء الفعل را ساکن نمودیم، نون ساکنه که علامت این باب بود در میان عین الفعل و لام الفعلش درآوردیم و لام الفعلش را مکرر نمودیم، اَفْعَنْسَسَ شد. (یعنی به پشت راه رفته است)

فعل مضارع: يَفْعَنْسِسُ، يَفْعَنْسِسَانِ، يَفْعَنْسِسُونَ ...

اسم فاعل: مُفْعَنْسِسٌ، مُفْعَنْسِسَانِ، مُفْعَنْسِسُونَ ...

اسم مفعول: مُفْعَنْسَسٌ، مُفْعَنْسَسَانِ، مُفْعَنْسَسُونَ ...

امر حاضر: اَفْعَنْسِسْ، اَفْعَنْسِسَا، اَفْعَنْسِسُوا ...

امر غایب و نهی و جحد و نفی و استفهام معلوماً و مجهولاً به قیاس باب اِحْرَنْجَمَ اعلال و ساخته می شود.

باب دوم از ملحقات باب اَفْعَلال (باب اَفْعَلال است)

▲ باب دوم از ملحقات باب اَفْعَلال (باب اَفْعَلال است)

مثل: اسَلَنْقَى، يَسَلَنْقِي، اسَلَنْقَاءٌ که در اصلش اسَلَنْقَاً بود ياء قلب به همزه شد (به پشت خوابیدن)

فعل ماضی: اسَلَنْقَى، اسَلَنْقَا، اسَلَنْقُوا، اسَلَنْقَتْ، ...

مکسوره در اولش درآورند فاء الفعلش را ساکن کنند و او مشدّد بین عین الفعل و لام الفعل درآورند ما هم چنین کردیم اجْلُوْزَ شد (سرعت کرد یک مرد غایب در زمان گذشته)

فعل مضارع: يَجْلُوْزُ، يَجْلُوْزَانِ، يَجْلُوْزُوْنَ ...

اسم فاعل: مُجْلُوْزٌ، مُجْلُوْزَانِ، مُجْلُوْزُوْنَ ...

اسم مفعول: مُجْلُوْزٌ، مُجْلُوْزَانِ، مُجْلُوْزُوْنَ ...

امر حاضر: اجْلُوْزْ، اجْلُوْزَا، اجْلُوْزُوا ...

فعل ماضی مجهول: اَجْلُوْزَ، اَجْلُوْزَا، اَجْلُوْزُوا ...

فعل مضارع مجهول: يُجْلُوْزُ، يُجْلُوْزَانِ، يُجْلُوْزُوْنَ ..

باب چهارم از ملحقات رباعی مزید فیه باب افعیعال است

▲ باب چهارم از ملحقات رباعی مزید فیه باب افعیعال است

مثل: اعْشَوْشَبَ، يَعْشَوْشَبُ، اعْشِشَاْ بِأَ (زیاد شدن گیاه) يُقَالُ: اعْشَوْشَبَ الْأَرْضُ إِذَا كَثُرَ نَبَاتُ وَجْهِ الْأَرْضِ.

فعل ماضی: اعْشَوْشَبَ، اعْشَوْشَبَا، اعْشَوْشَبُوا ...

اعْشَوْشَبَ در اصل خود عَشْبَ بود فعل ثلاثی مجرد بود خواستیم مزید فیه بنا کنیم بردیم به باب افعیعال قاعده و قانون باب افعیعال را بر آن جاری کردیم قاعده این باب این بود که همزه وصل مکسوره در اولش درآورند فاء الفعل را ساکن، عین الفعلش را مکرّر نمایند، و او ساکنه در میان هر دو عین الفعل درآورند، ما نیز چنین کردیم اعْشَوْشَبَ شد. (به علفزار سبز رسید)

یا اعْشَوْشَبَ در اصل خود اعْشَوْشَبَا بود مصدر بود خواستیم فعل ماضی معلوم بنا کنیم، کسره عین الفعل اول را بدل کردیم به فتحه، الف مصدریه را از آخرش حذف کردیم اعْشَوْشَبَ شد.

فعل مضارع: يَعْشَوْشَبُ، يَعْشَوْشَبَانِ، يَعْشَوْشَبُوْنَ ...

اسم فاعل: مُعْشَوْشَبٌ، مُعْشَوْشَبَانِ، مُعْشَوْشَبُوْنَ ...

اسم مفعول: مُعْشَوْشَبٌ، مُعْشَوْشَبَانِ، مُعْشَوْشَبُوْنَ ...

امر حاضر: اَعْشَوْشِبْ، اَعْشَوْشِبَا، اَعْشَوْشِبُوا ...
 فعل ماضی مجهول: اُعْشَوْشِبَ، اُعْشَوْشِبَا، اُعْشَوْشِبُوا ...
 مضارع مجهول: يُعْشَوْشِبُ، يُعْشَوْشِبَانِ، يُعْشَوْشِبُونَ ...

سایر صیغ نیاز به توضیح و بیان ندارد، اعلال و صیغه سازی آن‌ها روشن است.

تا این جا تمام افعال که لازم بود ذکرش و نیاز به توضیح داشت با تمام مشتقاتش با رعایت اختصار حدود ۱۲۲ باب بیان شد که هر بابی که پیش آید به یکی از این ابواب بر می‌گردد و حکمش از ابواب گذشته روشن می‌شود، در پایان اقسام همزه و باب ابدال را که هم مفید است و هم مفصل به طور اختصار ذکر می‌کنیم.

اقسام الهمزة:

▲ اقسام الهمزة:

قاعده:

همزه بر دو قسم است: همزه وصل و همزه قطع، همزه وصل در پنج باب از ده بابی مشهور است:

۱- باب افتعال مثل: اَكْتَسَبَ

۲- باب انفعال مثل: اِنْصَرَفَ

۳- باب اِفْعَالُل مثل: اِحْمَرَّ

۴- باب استفعال مثل: اسْتَخْرَجَ

۵- باب افعیلال مثل: اِحْمَارٌ

و در شش باب رباعی مزید فیه و ملحقات آن می‌باشد مثل:

۶- اِفْعَلَال مثل: اِحْرَنْجَمَ

۷- اِفْعَالُل مثل: اِقْشَعَرَّ

۸- اِفْعَلَالُل مثل: اِقْعَنْسَسَ

۹- اِفْعُولُ مثل: اِجْلَوَزَ

۱۰- افعیعال مثل: اَعْشَوْشَبَ

۱۱- افعنلی ُ مثل: اسَلَنْقَى ُ

۱۲- همچنین اسماء دهگانه ذیل همزه وصل است:

اسم، ابن، ابْنَه، ابْنَم، (به معنای ابن که برای تعظیم میم در آخر آن وصل می‌شود) اِسْت، (اصل و پایه) اِثْنان، اِثْنان، اَمْرُو، اَمْرُهُ، اَیْمَن یا اَیْم (کلمه مخصوص قسم مثل: ایمن الله یا ایم الله: قسم به خدا. تعداد همزه قطع:

۱- همزه باب افعال مثل اَكْرَمَ

۲- همزه افعال التفضیل مثل: اَعْلَمُ و اَفْضَلُ

۳- همزه افعال التعجب مثل: ما اَحْسَنَ زیداً

۴- همزه جمع قلت مثل: اَقْوَال، اَنْفُسُ و اَرْغَفَه

۵- همزه صفت مشبهه مثل: اَسْوَد، اَعْرَج و اَبْلَج

۶- همزه متکلم وحده مثل: اَسْتَغْفِرُ اللهَ

۷- همزه اصلیه یعنی همزه ای که فاء الفعل کلمه واقع شده چه مفتوح باشد (اَمْرَ)، چه مضموم باشد (اَمِرَ) و چه مکسور باشد (اماره)

۸- همزه سلب مثل: « أ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا » [۱]

۹- همزه استفهام مثل: اَزید قائم

۱۰ همزه ندا مثل: اَزید.

احکام همزه:

هرگاه در صورت اتصال حذف شود، و در صورت عدم اتصال حذف نشود آن را همزه وصل (و الف) گویند مثل همزه ابن و اسم.

همزه وصل در تمام کلمات سه گانه یافت می‌شود، هم در اسماء، هم در افعال و هم در حروف، البته در حروف فقط همزه ال تعریف همزه وصل است مثل: قرأتُ الكتاب.

همزه وصل در مضارع وجود ندارد، زیرا همزه وصل در کلماتی آورده می‌شود که حرف اول آن‌ها ساکن باشد و چون ابتداء به ساکن در زبان عرب محال است از این رو متوسل به همزه وصل می‌شوند، ولی در اول فعل مضارع همیشه یکی از حرف مضارعت (یاء، تاء، الف و نون) وجود دارد و این حروف همیشه متحرک هستند پس نیازی به همزه وصل نیست.

و اعراب همزه وصل عارضی است و اعتبار ندارد، لذا در ساختن فعل مجهول باب اِنْصَرَفَ و امثال آن گفته

می‌شود: اَنْصَرَفَ در اصل خود اَنْصَرَفَ بود فعل ماضی معلوم بود خواستیم مجهولش بنا کنیم اول متحرک منه که صاد باشد حرکت ضمه دادیم همزه به جهت اول متحرک منه خود ضمه داده شد، ولی در اُكْرَمَ که همزه آن همزه قطع است گفته می‌شود: که حرف اول را که همزه باشد حرکت ضمه دادیم.

همزه قطع آن است که به درج کلام ساقط نمی‌شود چه در مصدر باشد و یا فعل ماضی و یا فعل امر و غیره. همزه قطع در برخی کلمات قیاسی است و در برخی کلمات سماعی، موارد قیاسی قبلاً ذکر شد که حدود ده مورد می‌باشد.

موارد سماعی: تمام کلمات مفردی که در اول آنها همزه زاید است غیر از ده اسمی که در باب همزه وصل ذکر شد مانند: اصْبَحْ، اَنْمَلْه، اُضْحَوْكْ، اُسْطَوْرْه، اجدل. و تمام اوزان جمع مکسر که در اول آنها همزه زاید وجود دارد مانند: اَحْ لَمْ اَل، اَفْلَسْ لَ، اَشْرَبْه، اَع اِلَمْ، اَصْدِقَاء.

همزه ساکنه منفرده جایز است بعد از فتحه قلب به الف و بعد از کسره قلب به یاء و بعد از ضمه قلب به واو شود مثل: رأس، ذئب و بؤس: راس، ذیب و بوس.

و اگر همزه ساکنه بعد از همزه متحرکه واقع شود در آنجا قلب همزه به الف، یاء و واو لازم است مثل: اَءَمَنْ، اِئْمَان و اِئْمِنْ: اَمَنْ، اِئْمَان و اِئْمِنْ. و اگر همزه متحرکه بعد از همزه مکسوره واقع شود قلب به یاء می‌شود مثل: جاءءٌ: جائی، ضمه بر یاء ثقیل بود انداختیم التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین، یاء به التقاء ساکنین افتاد، تنوین تابع حرکت ماقبلش را نمود جاء شده.

و اگر همزه بعد از واو و یاء زائده واقع شود جایز است قلب به واو و یاء شود واو در واو و یاء در یاء اذغام می‌گردد مثل: مَقْرُوَّةٌ و خَطِيئَةٌ که در اصل مَقْرُوَّةٌ و خَطِيئَةٌ بود.



[۱]. سوره حجرات، آیه: ۱۲.

انواع و احکام باب ابدال

▲ انواع و احکام باب ابدال

فصل: باب الابدال

ابدال: بدل کردن حرفی به حرف دیگر است، به این معنی دو حرفیکه بین آنها تباعد و تنافر است در یک کلمه جمع شود، حرف ضعیف آن را بدل به قوی می کنند تا تعادل حاصل شود مثل تاء مفتوحه منقوطه اگر جمع شود با : صاد، ضاد، طاء، ظاء، واو، ثاء، دال، ذال، زاء، سین، شین. تبدیل می شود به یکی از این حروف مذکوره از جهت تباعد و تنافر که بین تاء و این حروف است، وجه تباعد این است که تاء از حروف انخفاض و مهموسه است و این یازده حروف از حروف استعلاء و حروف مجهوره است.

آیا ابدال در جمیع ابواب صرف جاری است و یا اختصاص دارد به بعضی ابواب؟
ابدال اختصاص دارد به افعال مزیدفیه در ثلاثی مجرد جاری نمیشود، و در تمام افعال مزیدفیه هم جریان ندارد بلکه اختصاص دارد به سه باب : باب افتعال، باب تفاعل، و باب تفعل : مثل این آیات شریفه : يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ [۱]. یا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ [۲].

يَخِجِّصُ صُمُورًا [۳]. اِدَارَكَ [۴]. دو آیه اول از باب تَفَعَّل است در اصل مُتَدَثِّرٌ و مُتَزَمِّلٌ بود تاء قلب شده به فاء الفعل که بعداً مفصلاً ذکر میشود.

آیه سوم از باب افتعال است که در اصل خود یختصمون بود، مثل : يَكْتَسِبُونَ و آیه چهارم از باب تفاعل است زیرا در اصل خود تدارک بوده.

حالا تفصیل هر یک در ضمن سه مطلب :

مطلب اول : در باب افتعال است و ابدال در باب افتعال بر چهار نوع است.

نوع اول تاء افتعال بدل می شود به عین الفعل این باب مثل : اِخْتَصَمَ که تاء را قلب بصاد میکنیم می شود اِخْصَصَمَ.

نوع دوم فاء الفعل باب افتعال بدل میشود به تاء باب افتعال مثل : اِتَّخَذَ که همزه را قلب به تاء نمودیم و تاء را در تاء ادغام کردیم اِتَّخَذَ شد.

نوع اول که تاء افتعال بدل می شود به عین الفعل این باب، فاء الفعل بر دو وجه قرائت می شود، فتحه و کسره از فعل ماضی تا فعل استفهام و این دو قرائت وجود دارد به دلیل این آیه شریفه در سوره (یس) يَخْصُمُونَ که به دو وجه خوانده شده، فتحه و کسره ولی کسره مشهور است.

[۱] . سوره، مدثر، آیه : ۱. [۲] . سوره مزمل، آیه : ۱. [۳] . سوره یس، آیه : ۴۹. [۴] . سوره نمل، آیه : ۶۶.

اقسام نوع اول:

▲ اقسام نوع اول:

نوع اول با اعتبار یازده حرفی که ممکن است عین الفعل باب افتعال واقع شود به یازده قسم تقسیم می شود عین الفعل یا حرف صاد است یا ضاد یا طاء یا ظاء یا تاء یا ثاء یا دال یا ذال یا راء یا سین یا شین در این یازده مورد تاء باب افتعال تبدیل میشود به یکی از این حروف یازده گانه.

مثل: خِصَّمَ، يَخِصِّمُ (به فتح و کسر خاء در ماضی و مضارع) خِصَّامًا.

فعل ماضی: خِصَّمَ، خِصَّامًا، خِصِّمُوا ...

خِصَّمَ در اصل خود خَصَّمَ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم فعل ثلاثی مزیدفیه بنا کنیم بردیم به سوی باب افتعال قاعده باب افتعال را بروی جاری کردیم، همزه وصل مکسوره با تاء مفتوحه منقوطة در میان فاء الفعل و عین الفعلش داخل نمودیم و فاء الفعلش را ساکن نمودیم اخْتَصَّمَ شد، نظر کردیم به عین الفعلش که صاد باشد تاء باب افتعال را که از حروف مهموسه است قلب به صاد نمودیم که از حروف مجهوره است تا تعادل حاصل شود، اخْصَصَّمَ شد در اینجا دو اعلال است:

اعلال اول: اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد، شرط ادغام در آن موجود بود، لذا حرکت جنس اول را نقل کرده به ما قبلش دادیم، اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام نمودیم اخْصَصَّمَ شد با وجود حرکت فاء الفعل از همزه مستغنی شدیم همزه را حذف کردیم خَصَّمَ شد.

اعلال دوم: اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد شرط ادغام در آن موجود بود، لذا حرکت جنس اول را انداختیم، اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کردیم التقاء ساکنین شد میان خاء و صادل اول، قاعده در التقاء ساکنین یا موجب قلب است یا موجب حذف و یا موجب حرکت در اینجا موجب حرکت است، خاء را کسره دادیم، زیرا کسره اصل در التقاء ساکنین است اخْصَصَّمَ شد با وجود حرکت فاء الفعل از همزه مستغنی شدیم. همزه را حذف کردیم خَصَّمَ شد.

بقیه صیغه های فعل ماضی و مضارع و ... دو وجه خوانده میشود.

فعل مضارع: يَخِصِّمُ، يَخِصِّمَانِ، يَخِصِّمُونَ ...

يَخِصِّمُ (به فتح و کسر خاء) در اصل خود خِصَّمَ بود رد کردیم به سوی اصلش اختصم بود بعد از اعلال يَأْخُتِصِّمُ شد همزه بدرج کلام ساقط شد یختصم شد نظر کردیم به عین الفعلش که صاد باشد تاء را قلب به

صاد نمودیم بجهت تعادل یَخْصَصُ شد اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد در اینجا کمافی السابق دو اعلال می شود :

۱- حرکت جنس اول را نقل کرده به ما قبلش دادیم اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام نمودیم یَخْصَصُ شد.

۲- حرکت جنس اول را انداختیم اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام نمودیم، التقاء ساکنین شد میان خاء و صاد اول قاعده در التقاء ساکنین در اینجا موجب حرکت است، کسره دادیم. زیرا کسره اصل در التقاء ساکنین است یَخْصَصُ شد.

اسم فاعل : مُخَصِّمٌ، مُخَصِّمٌ، مُخَصِّمُونَ ...

اسم مفعول : مُخَصِّمٌ، مَخَصِّمَانِ، مُخَصِّمُونَ ...

حاء در اسم فاعل و مفعول دو وجه جایز است فتح و کسر.

امر حاضر : خَصِّمْ، خَصِّمًا، خَصِّمُوا ...

خَصِّمُ امر است از تَخَصُّم بعد از اعلالِ اخْتَصَمُ شد نظر کردیم به عین الفعلش که صاد باشد تاء را بدل کردیم به صاد اخْصَصُ شد همان دو اعلال که در فعل ماضی و مضارع ذکر شد در اینجا هم جاری است.

قسم دوم از اقسام ابدال در باب افتعال

▲ قسم دوم از اقسام ابدال در باب افتعال

قسم دوم از اقسام ابدال در باب افتعال آنجای است که عین الفعل حرف ضاد باشد مثل : فَضَّلَ، يَفْضِلُ، فَضَّلًا در فاء الفعل ماضی و مضارع دو وجه جایز است فتح و کسر.

فَفَضَّلَ در اصل خود فَضَّلَ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم مزیدفیه اش بنا کنیم بردیم به سوی باب افتعال ... أَفْضَلَ شد نظر کردیم به عین الفعلش ضاد بود بین ضاد و تاء تنافی است، زیرا تاء از حروف مهموسه است و ضاد از حروف مجهوره است بجهت رفع تنافی تاء را بدل کردیم به ضاد أَفْضَلَ شد اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد ... همان دو اعلال که در خَصِّم جاری بود اینجا هم جاری می شود.

فعل مضارع : يَفْـَـضِّلُ، يَفْـَـضِّلَانِ، يَفْـَـضِّلُونَ ... (به فتح و کسر فاء) به قیاس یخصم اعلال و ساخته می شود.
فهو : مُفَضِّلٌ و ذاک : مُفَضِّلٌ، و الا مرمنه : فَضِّلٌ، و النهی عنه : لَا يَفْضِلُ ... و الجحد منه : لَمْ يَفْضِلْ ... در همه جایز است فتح و کسر فاء الفعل.

قسم سوم از اقسام ابدال در باب افتعال

▲ قسم سوم از اقسام ابدال در باب افتعال

قسم سوم از اقسام ابدال در باب افتعال آنجای است که عین الفعل حرف طاء باشد مثل : بَطَّلَ، يَبْطُلُ، بَطَّالاً، فهو مُبْطِلٌ و ذاک : مُبْطِلٌ و الامر منه : بَطَّلْ، و النهی عنه : لَا يَبْطُلْ.
فاء الفعل که باء باشد از ماضی تا استفهام جایز الوجهین است جایز است فتحه و کسره چنانچه مفصلاً در باب خصم ذکر شد.

قسم چهارم از اقسام ابدال در باب افتعال

▲ قسم چهارم از اقسام ابدال در باب افتعال

قسم چهارم در جای است که عین الفعل باب افتعال حرف تاء باشد مثل : قَتَلَ، يَقْتُلُ، قَتَالاً. فهو : مُقْتَلٌ و ذاک : مُقْتَلٌ و الا مرمنه : قَتَلَ، و النهی عنه : لَا يَقْتُلْ.

قسم پنجم از اقسام ابدال در باب افتعال

▲ قسم پنجم از اقسام ابدال در باب افتعال

قسم پنجم از اقسام ابدال در باب افتعال حرف تاء است مثل : كَثَرُ، يَكْثُرُ، كَثَّاراً فهو : مُكَثِّرٌ و ذاك : مُكَثَّرٌ. و الامر منه : كَثْرٌ ...

از جهت اختصار تمام این یازده فعل را که در باب افتعال تاء قلب به این حروف یازده گانه میشود در جدولی ذکر میکنم، اعلال و ساختن آنها به قیاس باب اول است که مفصلاً ذکر شده است.



نوع دوم از انواع ابدال باب افتعال

▲ نوع دوم از انواع ابدال باب افتعال

فرق نوع دوم با نوع اول در این است که در نوع اول نظر به عین الفعل باب افتعال می شود در نوع دوم نظر به فاء الفعل باب افتعال می شود.

دوم اینکه در نوع اول تا را بدل می کنیم به عین الفعل باب افتعال بعد ادغام می کنیم چنانچه مفصلاً ذکر شد در نوع دوم فاء الفعل را بدل به تاء افتعال می کنیم و تاء را در تاء ادغام می کنیم.

فرق سوم این است که در نوع اول یازده حرف از حروف تهجی می باشد و در نوع دوم سه حرف از حروف تهجی است که همزه و واو و یاء باشد.

قسم اول از نوع دوم

▲ قسم اول از نوع دوم

مثل: اتَّخَذَ، يَتَّخِذُ، اتَّخَذَ فَهُوَ: مُتَّخِذٌ و ذاك: مُتَّخِذٌ، و الأمر منه: اتَّخَذَ.
اتَّخَذَ در اصل خود أَخَذَ بود، فعل ثلاثی مجرد بود خواستیم فعل مزید فيه بنا کنیم بردیم به باب افتعال قاعده باب افتعال را بر وی جاری کردیم، قاعده باب افتعال این بود که همزه وصل مکسوره در اولش درآورند تاء مفتوحه منقطه در میان فاء الفعل و عین الفعلش داخل کنند و فاء الفعلش را ساکن نمایند، ما نیز چنین کردیم اتَّخَذَ شد نظر کردیم به فاء الفعلش که همزه باشد همزه را قلب به تاء کردیم اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد شرط ادغام موجود بود اول ساکن ثانی متحرک، اول را در ثانی ادغام کردیم اتَّخَذَ شد تا به آخر به این قیاس اعلال و ساخته می شود.

فعل مضارع: يَتَّخِذُ، يَتَّخِذَانِ، يَتَّخِذُونَ ...
يَتَّخِذُ در اصل خود أَخَذَ بود بعد از اعلال يَاتَّخِذُ شد همزه به درج کلام ساقط شد يَتَّخِذُ شد، نظر کردیم به فاء الفعل باب افتعال که همزه باشد آن را قلب به تاء کردیم و تاء را در تاء ادغام نمودیم، يَتَّخِذُ شد.
اسم فاعل: مُتَّخِذٌ، مُتَّخِذَانِ، مُتَّخِذُونَ ...
مُتَّخِذٌ در اصل يَتَّخِذُ بود رد کردیم به سوی اصلش يَاتَّخِذُ بود. بعد از اعلال مُتَّخِذُ شد نظر کردیم به فاء الفعل که همزه باشد آن را قلب به تاء کردیم و تاء را در تاء ادغام کردیم مُتَّخِذُ شد.
اسم مفعول و اسم زمان و مکان و مصدر میمی: مُتَّخِذٌ ...

امر حاضر: اتَّخِذْ، اتَّخِذَا، اتَّخِذُوا ...
فعل ماضی مجهول: اتَّخَذَ، اتَّخَذَا، اتَّخَذُوا ...
فعل مضارع مجهول: يَتَّخِذُ، يَتَّخِذَانِ، يَتَّخِذُونَ ...

قسم دوم از نوع دوم

▲ قسم دوم از نوع دوم

مثل: اَتَهَبَ، يَتَهَبُ، اَتَهَابًا.

فعل ماضی: اَتَهَبَ، اَتَهَبَا، اَتَهَبُوا، اَتَهَبْتُمْ ...

اَتَهَبَ در اصل خود وَهَبَ بود بعد از اعلالِ اَوْتَهَبَ شد نظر کردیم به فاء الفعل که واو باشد، واو را قلب به تاء کردیم اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کردیم، اَتَهَبَ شد.

فعل مضارع: يَتَهَبُ، يَتَهَبَانِ، يَتَهَبُونَ ...

يَتَهَبُ در اصل خود اَتَهَبَ بود بعد از اعلالِ يَأْوَتَهَبُ شد همزه بدرج کلام ساقط شد يَوْتَهَبُ شد نظر کردیم به فاء الفعل که واو باشد آن را قلب به تاء کردیم و تاء را در تاء ادغام نمودیم يَتَهَبُ شد.

اسم فاعل: مُتَهَبٌ، مُتَهَبَانِ، مُتَهَبُونَ ...

مُتَهَبٌ در اصل خود يَتَهَبُ بود رد کردیم به سوی اصلش يَأْتَهَبُ بود بعد از اعلالِ مُتَتَهَبُ شد نظر کردیم به فاء الفعل که واو باشد آن را قلب به تاء کردیم اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد شرط ادغام موجود بود اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کردیم مُتَهَبُ شد. به این قیاس بقیه صیغه های اسم فاعل و اسم مفعول و اسم زمان و مکان و مصدر میمی که این سه تا به یک وزن میایند.

قسم سوم از نوع دوم

▲ قسم سوم از نوع دوم

مثل: اِتَّسَرَ، يَتَّسِرُ، اِتَّسَارًا، فَهُوَ: مُتَّسِرٌ و ذَاكَ: مُتَّسِرٌ، و الامر منه: اِتَّسَرَ، و النهی عنه: لَا يَتَّسِرُ ...

اِتَّسَرَ در اصل خود يَسَرَ بود فعل ثلاثی مجرد بود خواستیم مزید فیه بنا کنیم، بردیم به باب افتعال، قاعدة و قانون

باب افتعال این بود که هر فعلی را به آن باب می برند همزه وصل مکسوره در اولش در آورند، فاء الفعل را

ساکن و تاء مفتوحه منقوطة در میان فاء الفعل و عین الفعلش در آورند، ما نیز چنین کردیم اِيتَّسَرَ شد، نظر

کردیم به فاء الفعل باب افتعال که یاء باشد، یا را قلب به تاء و تاء را در تاء ادغام نمودیم اِيتَّسَرَ شد.

فعل مضارع به قیاس مضارع اِتَّهَبَ ساخته میشود.

نوع سوم از انواع ابدال در باب افتعال

▲ نوع سوم از انواع ابدال در باب افتعال

در نوع سوم هم نظر به فاء الفعل میشود و فاء الفعل اگر یکی از این حروف چهارگانه باشد (صاد، ضاد، طاء و ظاء) تاء باب افتعال قلب به «طاء» می‌شود در چهار صورت بعضی می‌گویند در صورت چهارم قلب به طاء می‌شود از جهت رفع تنافر، و طاء بحالش باقی است مگر در صورتیکه فاء الفعل طاء باشد در آنجا طاء در طاء ادغام میشود. مثل :

۱- اصْطَلَحَ، يَصْطَلِحُ، اصطلاحاً فهو: مُصْطَلِحٌ و ذاك: مُصْطَلَحٌ.

۲- اضْطَرَبَ، يَضْطَرِبُ، اضطراباً فهو: مُضْطَرِبٌ و ذاك: مُضْطَرَبٌ.

۳- اطَّرَدَ، يَطَّرِدُ، اطَّراداً فهو: مُطَّرِدٌ و ذاك: مُطَّرَدٌ.

۴- اظْفَرَ، يَظْفِرُ، اظْفاراً، فهو: مُظْفِرٌ و ذاك: مُظْفَرٌ.

فعل ماضی:

اصْطَلَحَ، اضْطَرَبَ، اطَّرَدَ و اظْفَرَ در اصل خود صَلَحَ، طَرَبَ، طَرَدَ و ظَفَرَ بود، فعل ثلاثی مجرد بود خواستیم مزید فیه بنا کنیم بردیم به باب افتعال قاعده و قانون باب افتعال را بر هر یک جاری کردیم اصْطَلَحَ، اضْطَرَبَ، اطَّرَدَ و اظْفَرَ شدند، نظر کردیم به فاء الفعل باب افتعال که (ص، ض، ط، ظ) باشد تاء را قلب به طاء کردیم اصْطَلَحَ، اضْطَرَبَ، اطَّرَدَ، اظْفَرَ شدند در سومی و چهارمی اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کردیم اطَّرَدَ و اظْفَرَ شدند.

قلب تاء در باب افتعال به صاد و ضاد از باب رفع تنافی و تباعد بین تاء و صاد و ضاد است چون صاد و ضاد از حروف مستعلیه است و تاء از حروف منخفذه است، تکلم به آن دشوار است، به جهت قریب المخرج بودن تاء با طاء تاء را قلب به طاء کردیم، در اضْطَرَبَ جایز است طاء را قلب به ضاد کنیم و ضاد را در ضاد ادغام نماییم اضْطَرَبَ در اطَّرَدَ طاء و تاء با هم تباعد و تنافی دارند چون تاء از حروف مهموسه است و طاء از حروف مجهوره لذا باید تاء تبدیل شود به طاء و طاء در طاء ادغام می‌شود.

در اظْفَرَ تاء قلب به طاء می‌شود: اظْفَرَ در این صورت دو وجه جایز است: ۱- قلب کردن طاء به ظاء و ادغام کردن ظاء در ظاء (اظْفَرَ). ۲- قلب کردن ظاء به طاء و قلب کردن طاء در طاء (اظْفَرَ).

اعلال و ساختن بقیه صیغ فعل ماضی و مضارع و اسم فاعل و اسم مفعول تا استفهام معلوماً و مجهولاً روشن است نیاز به ذکر و توضیح ندارد حکمش از فعل ماضی معلوم شد.

نوع چهارم از اقسام ابدال در باب افتعال

▲ نوع چهارم از اقسام ابدال در باب افتعال

در نوع چهارم نظر به فاء الفعل می شود و تاء باب افتعال قلب به فاء الفعل می شود، بعد از آن ادغام می کنیم به خلاف نوع سوم که در آن ادغام نمی شد مگر در بعض صیغ، و این نوع چهارم در جای است که فاء الفعل « دال، ذال، ز » باشد مثل این مثالها:

۱- اِدْرَءْ، يَدْرِءُ، اِدْرَأْ (دفع کردن و هل دادن، گسترش دادن) فهو: مُدْرِءٌ و ذاك: مُدْرَءٌ ... و الامر منه: اِدْرَءٌ ... و النهي عنه: لا يَدْرِءُ ...

۲- اِذْكِرْ، يَذْكُرْ، اِذْكَارٌ (بیاد آوردن) فهو: مُذَكِّرٌ ... و ذاك: مُذَكِّرٌ و الامر منه: اِذْكِرْ ...

۳- اِزْجِرْ، يَزْجِرْ، اِزْجَارٌ (منع و نهی کردن) فهو: مُزَجِّرٌ ... و ذاك: مُزَجِّرٌ و الامر منه: اِزْجِرْ ...

اِدْرَءٌ در اصل خود دَرَّءٌ بود فعل ثلاثی مجرد بود، خواستیم مزید فیه بنا کنیم بردیم به باب افتعال قاعده باب افتعال را بر وی جاری کردیم اِدْتَرَّءٌ شد نظر کردیم به فاء الفعل که دال باشد تاء را قلب به دال کردیم و دال را در دال ادغام نمودیم. اِدْرَءٌ شد، به این قیاس اِذْكِرْ و اِزْجِرْ.

يَدْرِءٌ در اصل خود اِدْرَءٌ بود رد کردیم به سوی اصلش اِدْتَرَّءٌ بود بعد از اعلال یأْدْتَرَّءٌ شد همزه به درج کلام ساقط شد، نظر کردیم به فاء الفعل باب افتعال که «دال» باشد تاء را قلب به دال کردیم و دال را در دال ادغام نمودیم يَدْرِءٌ شد.

بقیهی فعل ماضی و فعل مضارع تا استفهام معلوماً و مجهولاً و آن دو باب بعدی به قیاس ماضی و مضارع این باب اعلال و ساخته می شود.

مطلب دوم در ابدال باب تفعّل است

▲ مطلب دوم در ابدال باب تفعّل است

ابدال در این باب مثل باب افتعال به یازده قسم تقسیم می‌شود به اعتبار یازده حرفی که فاء الفعل واقع می‌شود و آن حروف عبارت است از: تاء، ثاء، دال، ذال، زاء، سین، شین، صاد، ضاد، طاء، ظاء.

اعلال فعل ماضی به طور اجتماعی:

اتَّبَعَ، اتَّبَتْ، ادَّتَرَ، ادَّتَرَ، اِزْمَلْ، اِسْرَعْ، اِشْجَعْ، اِصْعَدْ، اِضْرَعْ، اِطْهَرْ، اِظْهَرْ فعل‌های ثلاثی مجرد بودند خواستیم فعل‌های مزید فیه بنا کنیم بردیم به باب تفعّل قاعده و قانون باب تفعّل را بر آن جاری کردیم تاء مفتوحه منقطه در اول هر یک در آوردیم، عین الفعل هر یک را مکرر کردیم، بعد از مکرر مشدد نمودیم. تَتَّبَعَ، تَتَّبَتْ، تَدَّتَرَ، تَدَّتَرَ، تَزْمَلْ، تَسْرَعْ، تَشْجَعْ، تَصْدَعْ، تَضْرَعْ، تَطْهَرْ، تَظْهَرْ شد نظر کردیم به فاء الفعل هر یک که آن حروف یازده گانه باشد تاء باب تفعّل را تبدیل کردیم به آن حروف یازده گانه شد: تَتَّبَعَ، تَتَّبَتْ، تَدَّتَرَ، تَدَّتَرَ، تَزْمَلْ، تَسْرَعْ، تَشْجَعْ، تَصْدَعْ، تَضْرَعْ، تَطْهَرْ، تَظْهَرْ، اجتماع حرفین متجانسین متقاربین شد، شرط ادغام در آن موجود، لذا حرکت جنس اول را برداشته در ثانی ادغام کردیم ابتداء به ساکن محال بود، محتاج شدیم به همزه وصل، همزه وصل مکسوره در اولش در آوردیم اتَّبَعَ، اتَّبَتْ، ادَّتَرَ ... شدند.

فعل مضارع: يَتَّبَعُ، يَتَّبَتْ، يَدَّتَرُ ...

يَتَّبَعُ در اصل خود اتَّبَعَ بود فعل ماضی بود خواستیم فعل مضارع بنا کنیم یاء که حرف مضارع بود در اولش در آوردیم، فاء الفعل و عین الفعلش را به حال خودش گذاشتیم و لام الفعلش را حرکت ضمّه دادیم يَاتَّبَعُ شد همزه به درج کلام افتاد (لأنَّ الهمزة تَثْبُتُ فِي الْإِبْتِدَاءِ وَ تَسْقُطُ فِي الدَّرَجِ) و یا همزه از باب طرداً للباب حذف شده است يَتَّبَعُ شد بقیه صیغ به این قیاس اعلال و ساخته می‌شود.

اسم فاعل: مُتَّبِعٌ، مُتَّبَعَانِ، مُتَّبِعُونَ ...

اسم مفعول: مُتَّبِعٌ، مُتَّبَعَانِ، مُتَّبِعُونَ ...

امر حاضر: اتَّبِعْ، اتَّبِعَا، اتَّبِعُوا ...

بقیه افعال ده گانه به قیاس باب اتَّبَعَ است از فعل ماضی تا فعل مضارع معلوماً و مجهولاً.

مصادر افعال یازده گانه:

اتَّبَعَا، اتَّبَتْ، ادَّتَرَ، ادَّتَرَ، اِزْمَلًا، اِسْرُعًا، اِشْجُعًا ... در اصل خود بودند:

تَتَّبِعَا، تَتَّبِئَا، تَذَكَّرَا، تَذَمُّلًا، تَسْرُعًا، تَشَجُّعًا ... نظر کردیم به فاء الفعل هریک که آن حروف یازدگانه باشد تاء باب تَفَعَّل را قلب کردیم به آن حروف یازدگانه اجتماع حرفین متجانسین، مقاربین شد حرکت جنس اول را انداختیم اول ساکن ثانی متحرک، اول را در ثانی ادغام کردیم تلفظ ممکن نشد (چون ابتداء به ساکن محال است) لذا همزه وصل مکسوره در اول هر یک درآوردیم اَتَّبِعَا، اَتَّبِئَا، اَدَّثَرَا ... شد.

مطلب سوم در ابدال باب تفاعل است

▲ مطلب سوم در ابدال باب تفاعل است

در باب تفاعل هم اگر آن یازده حرفی که در باب افتعال و تَفَعَّل ذکر شد فاء الفعل واقع شود تاء باب تفاعل به آن حروف تبدیل می‌شود.

فعل ماضی معلوم:

اَتَّبَعَ، اَتَّبَتْ، اَدَّثَرَ، اَذَاكَرَ، اِزَامَلَ، اِسَارَعَ، اَشَاجَعَ، اِصَاْعَدَ، اِضَارَعَ، اِطَاْهَرَ، اِطَاْهَرَ در اصل خود بودند: تَبَعَ، تَبَّتْ، دَثَرَ، ذَكَرَ، زَمَلَ، سَرَعَ، شَجَعَ، صَعَدَ، ضَرَعَ، طَهَرَ، ظَهَرَ، فعل ثلاثی مجرد بودند، خواستیم مزید فیها بنا کنیم از باب تفاعل، تاء مفتوحه منقوطه در اول هر یک درآوردیم، الف ساکنه بین فاء الفعل و عین الفعل درآوردیم، نظر کردیم به فاء الفعل باب تفاعل که یکی از این حروف یازده گانه بود تاء را قلب کردیم به فاء الفعل هر یک اجتماع حرفین متجانسین مقاربین شد، شرط ادغام در او موجود، لذا حرکت جنس اول را برداشته در ثانی ادغام کردیم، تلفظ ممکن نشد چونکه ابتداء به ساکن محال است، لذا همزه وصل مکسوره در اول هر یک درآوردیم اَتَّبَعَ، اَتَّبَتْ، اَدَّثَرَ ... شدند.

فعل مضارع: يَتَّبَعُ، يَتَّبِتُ يَدَاثِرُ ...

يَتَّابِتُ در اصل خود اَتَّابِت بود رد کردیم به سوی اصلش تَتَّابِت بود فعل ماضی بود، خواستیم فعل مضارع بنا کنیم یاء که حرف مضارع بود در اولش در آوردیم، لام الفعلش را ضَمَّه دادیم يَتَّابِتُ شد نظر کردیم به فاء الفعلش که ثاء باشد تاء باب تفاعل را قلب کردیم به ثاء يَتَّابِتُ شد، اجتماع حرفین متجانسین مقاربین شد حرکت جنس اول را برداشته در ثانی ادغام کردیم يَتَّابِتُ شد بقیه افعال به این قیاس اعلال و ساخته می‌شود.

اسم فاعل: مُتَابِعٌ، مُثَابِتٌ، مُدَاثِرٌ، مُذَاكِرٌ ...

اسم مفعول: مُتَابَعٌ، مُثَابَتٌ، مُدَاثَرٌ، مُذَاكَرٌ ...

امر حاضر: اِتَابِعْ، اِثَابِتْ، اِدَاثِرْ، اِذَاكِرْ ...

در اصل خود بودند: تَتَابَعُ، تَثَابِتُ، تَدَاثِرُ، تَذَاكِرُ ... رد کردیم به سوی اصلش تَتَابَعُ، تَثَابِتُ، تَدَاثِرُ ...

معلومات فعل مضارع بودند خواستیم امر حاضر بنا کنیم تاء که حرف مضارع بود از اول هر یک برداشتیم نظر کردیم به ما بعد تاء متحرک بود بر همان حرکت امرش بنا کردیم، آخر هر یک را وقف کردیم حرکت آخر به وقفی افتاد تَتَابَعُ، تَثَابِتُ، تَدَاثِرُ ... شدند نظر کردیم به فاء الفعل باب تفاعل که آن یازده حروف باشد تاء را قلب به آن یازده حروف کردیم (علتش را هم قبلاً بیان کردیم) اجتماع حرفین متجانسین، متقاربین شد و شرط ادغام در آن موجود بود، لذا حرکت جنس اول را برداشته در ثانی ادغام کردیم، تلفظ امکان نداشت چون ابتداء به ساکن لازم می‌آید، لذا محتاج شدیم به همزه وصل مکسوره، همزه وصل مکسوره در اولش درآوردیم اِتَابِعْ، اِثَابِتْ، اِدَاثِرْ ... شدند.

فرق باب افتعال و تفعّل و تفاعل در ابدال

بین این سه باب در باب ابدال چهار فرق است:

۱- تاء در باب افتعال بدل به عین الفعل می‌شود و تاء در باب تفعّل و تفاعل بدل به فاء الفعل می‌شود.

۲- فاء الفعل در باب افتعال اگر یاء یا واو یا همزه باشد قلب به تاء می‌شود مثل: اِیْتَسَرَ، اِوْتَهَلَّابَ، اِتَّخَذَ بعد از قلب کردن به تاء می‌شود اِتَّسَرَ، اِثَّهَبَ، اِتَّخَذَ. و اگر فاء الفعل در باب تفعّل و تفاعل این سه حرف باشد به حالش باقی است.

۳- اگر فاء الفعل در باب افتعال صاد و ضاد باشد مثل: اِصْطَلَحَ، اِضْطَرَبَ تاء قلب به طاء می‌شود از جهت تناسب بین تاء و طاء اِصْطَلَحَ، اِضْطَرَبَ شد، و اگر این دو حرف در باب تفعّل و تفاعل باشد به حالش باقی است.

۴- فاء الفعل باب افتعال در باب ابدال دو وجه قرائت می‌شود، فتحه و کسره در صورتی که فاء الفعل یکی از حروف یازده گانه باشد که قبلاً ذکر شد، از فعل ماضی تا استفهام معلوماً و مجهولاً، ولی در باب تفعّل و تفاعل یک وجه قرائت می‌شود که فتحه باشد.



▲ «المباحث الصرفية»

خدا را شاکرم که این توفیق را به ما داد این کتاب «المباحث الصرفية» را (که مشتمل بر مباحث بیش از صد و ده باب است و به قدر نیاز طلاب محترم تبیین و توضیح داد شده) در جوار کریمه‌ی اهل بیت فاطمه معصومه ع به پایان رسانم.

ثواب این کتاب را اهداء می‌کنم به ارواح والدين و عموهائیم که در حقیقت مشوق بنده به ادامه تحصیل بودند.

و آخرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ
قَدْ تَمَّ بِيَدِ اَقَلِّ الْعِبَادِ مُحَمَّدٍ بِالْقُرْآنِ اَضِلِّي
الْبَهْسُودِي - الْكُوْهَ بِيْرُوْنِيْ

۱۳۸۷/۶/۱۰ ه. ش مطابق با ۲۸ شعبان المعظم ۱۴۲۹ ه. ق.

الحوزة العلمية «قم» المقدسة.